

دموکراسی

آزادی

عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۶۳

اسد ۱۳۸۴ - جولای ۲۰۰۵



زلمی خلیل زاد گفت:

«امریکا با درسگیری از گذشته دیگر به تقویت بنیادگرایان نخواهد پرداخت.»

ولی ضیاء مسعود، قانونی، اسماعیل، سیاف، خلیلی و سایر جنایت سالاران را

می پسندد زیرا «وَدَه» آنان در دست خودش است!

امضای «تفاهمنامه» خیانت به استقلال افغانستان

روی مسئله‌ای ملی نبود. ولی چون امریکا عجله داشت و تا شروع کار پارلمان آینده ماه‌ها مانده بود، ازینرو تایید لویه جرگه‌ی سر تروریست‌ها و نوکران شان آسانترین و کوتاهترین راه کسب «تایید ملت» بود. ولی آقای کرزی نمی‌داند که این خود اولین سوراخ را در تفاهمنامه تشکیل می‌دهد.

۲) رسانه‌های دولتی و ظاهراً غیر دولتی یکدل و یکصدا بلافاصله شروع کردند به هر چه برجسته ساختن بُعد تعهد امریکا به کمک‌های همه جانبه به افغانستان ولی زیر زدن یا کاملاً کم‌رنگ نشان دادن یا توجیه نکته اصلی (حضور دراز مدت نظامی امریکا) در تفاهمنامه.

یکی از نیمچه ایدئولوگ‌های دولت و ناصحان کرزی به نام رسولی در پروگرامی تلویزیونی برای آنکه به زعم خودش حرف اخیر را در مورد به خیر و صلاح بودن تفاهمنامه برای افغانستان زده باشد مثال چاپان را داد که ببینید نیروهای نظامی امریکا در آنجا هست ولی این کشور به چه پیشرفت‌هایی که نرسیده است!

بقیه در صفحه (۷۴)

آقای کرزی «تفاهمنامه همکاری استراتژیک میان امریکا و افغانستان» را به امضا رسانید که به موجب آن نیروهای نظامی امریکا اجازه خواهند یافت تا مدتی نامحدود و با آزادی عمل در افغانستان باقیمانده و پایگاه‌های نظامی داشته باشند. این مهمترین نکته‌ی تفاهمنامه است و چون حساسیت برانگیز است و مردم ما هرگز آن را نخواهند پذیرفت از اینجاست که باید تمهیداتی عوام‌فریبانه قبل از امضای آن صورت می‌گرفت که گرفت:

۱) جلسه‌ای یکروزه از اعضای لویه جرگه تصویب قانون اساسی دعوت شد که چون اکثر اعضایش بنیادگرا و غیر بنیادگرا و عناصر ضد ملی بودند، طبعاً شتابان و خندان و الله‌اکبر گویان به خواست کرزی به نیابت از امریکا رأی مثبت دادند. و به ملالی جویا که ممکن بود بار دیگر با الهام از روحیه و حرف دل مردم، افشاگر معامله باشد، هیچگاه فرصت صحبت داده نشد. از آن جدی‌تر این که، کار لویه جرگه با تصویب قانون اساسی پایان یافته بود و بنابراین دارای مشروعیت و صلاحیت تصمیم‌گیری

انتخابات پارلمانی زیر سایه‌ی اسماعیل. قانونی، خلیلی و سایر جنایت‌سالاران!

معینان و رئیس‌ان قاجاقبر آنقدر بالا گرفته که رسانه‌های خارجی ناگزیر از اشاره به آنان شده اند؛ در شرایطی که دی‌دی‌آر حاصل قابل اعتنائی نداشته و انفجار هولناک دیپوی اسلحه یکی از خائنان جنایت‌سالار در بغلان نمونه کوچکی از وجود صدها دیپو از این قبیل در سراسر کشور

بقیه در صفحه (۷۷)

به انتخابات پارلمانی اگر باز هم به تعویق نیفتد، حدود سه ماه مانده است، فرصتی ناچیز و هیچ برای به اصطلاح «شفاف» و آزاد و بی‌تقلب برگزار کردن آن.

در شرایطی که جنایت‌سالاران در کلیه مقامات عالی در پایتخت و ولایات و سفارت‌های خارجی، حاکمان اصلی اند و بسیاری از ولایات و ولسوالی را تیول پدری خود می‌انگارند؛ در شرایطی که بوی وزیران و والیان و

RAWA
P.O.Box 374
Quetta
Pakistan

rawa@rawa.org
www.rawa.org

پیام زن

نشریه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

شماره مسلسل ۶۳ و ۶۴ سرطان ۱۳۸۴ - جولای ۲۰۰۵

در این شماره:

- ۲..... امضای «تفاهمنامه» خیانت به استقلال افغانستان
- ۲..... انتخابات پارلمانی زیر سایه‌ی اسماعیل، قانونی، خلیلی و سایر جنایت‌سالاران!
- ۴..... تظاهرات، فریاد فروخورده‌ی عوام یا «تحریکات و سوءاستفاده القاعده»؟
- ۶..... و تظاهرات تخار لگدی بر دهان همه لجن‌پاشان بر اعتراض‌های مردمی
- ۷..... گودرزی زنده خواهد ماند
- ۹..... زویا فرزند قهرمان روسیه
- ۱۰..... دروغ‌گویی و ریکاری مسعوده جلال
- ۱۲..... ملامت‌وکل و سایر سر تبهکاران طالبی از کدام تفتنگ فیر می‌شوند؟
- ۱۴..... گزارش‌ها از قلمرو جنایت‌سالاران و مافیای جهادی
- ۱۸..... «بچه»هایی که بر ما حکومت کردند
- ۲۳..... درنگی بر ژورنالیزم زرد جنایت‌سالار پسند شکراله کهگدای
- ۲۷..... غروب آخرین سپیده
- ۲۹..... مسئول لچکی تورن اسماعیل کیست؟
- ۳۰..... توهین دو شاعر کوچک غیرملی به شاعر بزرگ ملی ایران
- ۳۴..... عرفات درگذشت، زنده باد مردم قهرمان فلسطین!
- ۳۷..... مارلون براندو هنر پیشه مبارز راه عدالت اجتماعی
- ۳۸..... «مینا» زنده خواهد ماند
- ۳۹..... وقاحت و چشم‌پارگی به طاقت دوا!
- ۴۰..... بشرنورزی، سگ ماهی یا شارک خونخوار؟
- ۴۱..... قاجقبری جنرال داوود، جنرال الماس، جنرال مطلب‌بیگ، حضرت علی و...
- ۴۴..... امریکا و دولت گریزی رب‌بندگان کانتونی را می‌شناسند
- ۴۵..... ملاشینواری، چاکر یا احمق؟
- ۴۷..... سناتوران امریکا و «امنیت» زیر سایه‌ی بنیادگرایان
- ۵۱..... پیام زن و خوانندگان
- ۵۸..... گزیده‌ای از پست الکترونیک ما
- ۶۲..... زنده باد جنبش آزادیخواهان‌های ایران!
- ۸۵..... بزرگداشت هشتم مارچ
- ۸۹..... هشت نور سیاهتر از هفت نور
- ۹۸..... کی خاین است، دولت اسرائیل یا افشاگر آن؟

تظاهرات، فریاد فروخورده‌ی عوام یا «تحریکات و سؤاستفاده القاعده»؟

علیه اینجوها (این در واقع دست و پای نفوذ کشورهای بیگانه در کشور) و علیه برکنار ساختن رمضان بشردوست باقی می‌ماند جز حمله‌ای نسبتاً گرم بر آنها؟

ولی تنها «اشتباه» امریکا با کثافت‌کاری‌های کابینه فاسد آقای کرزی نیست که تظاهرات اخیر را تا حدودی توده‌ای و همراه با آتش‌سوزی‌هایی ساخت. با نگاهی سطحی به واقعیات عذاب‌دهنده و کارنامه ننگین کابینه است که می‌توان و باید به جستجوی علت رادیکال شدن تظاهرات رفت:

- قاتلان محصلان، قاتلان داکتر عبدالرحمن و... با آنکه شناسایی شده‌اند نه فقط محاکمه نمی‌شوند که با آرامش خاطر بر سر کار اند؛
- بی‌ناموسان متجاوز به رحیمه گک ۱۳ ساله با اتکا به «ائتلاف شمال» مست و خرامان به زندگی ادامه می‌دهند؛

- جیحون بی‌ناموس سردسته قاتلان حبیب‌اله‌حیدری در حفاظ «مارشال» صاحب قرار گرفته و به زودی‌ها به خیر خارج فرستاده می‌شود اگر تا هنوز نرفته باشد؛

- آمنه بی‌پناه را عده‌ای سگان «ائتلاف شمال» سنگسار می‌کنند و آب از آب تکان نمی‌خورد گویی مرغی با سنگباران کشته شده باشد؛
- در حالیکه هنوز در کشور ۱۰۰ نفر عسکر تعلیم یافته وجود نداشت، جانی پدنامی چون فهیم، ناگهان «مارشال» اعلام می‌شود؛
- بی‌ناموسان بنیادگرا اولاً زنانی را پس از تجاوز دستجمعی می‌کشند و بعد برچسب «فاحشه» را که فقط و فقط شایسته خودشان است به آنان می‌زنند؛

- بلوین‌ها دالر کمک‌های خارجی که اگر در دست‌های نسبتاً پاک و مطمئن می‌افتاد، می‌توانست چهره کشور سوخته را تغییر دهد، به طور بی‌سابقه‌ای به جیب زده شده است؛

- رابیندگان کودکان دستگیر می‌شوند اما به زور جنایت‌سالاران و عواملشان بلافاصله یا پس از چند روزی رها می‌شوند؛

- کریم‌خلیلی جنایت‌سالار شخصاً مداخله کرده و همدستان آدمکش‌اش را از جنگ قانون می‌رهاند؛

- قاتل مردم و ویرانگر شهر کابل احمدشاه‌مسعود «قهرمان» جار زده می‌شود و حالا یکی از شرکای جهادیش مزاری را هم می‌خواهند به همان سان رنگ و روغن بزنند؛

تظاهرات‌های اخیر در چند شهر که به قول غیر قابل اعتماد منابع سرکاری دست کم ۱۰۷ کشته در برداشتند، از سوی دولت و تقریباً تمامی رسانه‌ها به سادگی کار «عده‌ای آشوب‌طلب» و «دست بیگانه» خوانده شدند.

ولی دم خروس از لابلای این تبصره‌های آشنای انگلیس‌وار، ساواکی و خادی‌بوی، زمانی عیان شد که خود آقای کرزی گفت:

«اشتباهات عملیات نظامی نیروهای امریکا، باعث ایجاد جوی از عصبانیت و بی‌زاری در افغانستان شده و در خشونت‌هایی که در جریان تظاهرات اخیر در جلال‌آباد و دیگر شهرهای افغانستان بروز کرد، نقش داشت.»

(بی.بی.سی فارسی، ۱۵ می ۲۰۰۵)

منتها اگر او کمی شهامت، صداقت و واقع‌بینی به خرج می‌داد وقتی کشتن مردم بیگناه توسط امریکاییان را به راحتی «اشتباه» می‌گوید باید تمام دم و دستگاه تحت رهبری‌اش را فاسد، خاین و ضد مردمی می‌نامید. چرا که دستگاهش پر از مردان و زنان جنایت‌سالار یا آنانی است که به خاطر مقام و چوکی از هیچ پستی و سازش با جنایت‌سالاران روگردان نیستند.

آقای کرزی روی «اشتباه» اصلی انگشت‌گذاری نکرده که به خودی خود کافی است «خشونت» در تظاهرات را قابل فهم نماید. مردم خواهند گفت: «امریکاییان به جای سرب‌به نیست کردن القاعده و سگان طالبی و گلبدینی آن، دل‌بندان معصوم ما را می‌کشند و حتی بر زنان ما دست می‌برند و اکنون می‌بینیم که حامدکرزی نمایندگان فالتومشر شده‌ی لویه جرگه را ناگهان دعوت می‌کند تا برای به گرو دادن افغانستان به امریکا تأیید آنان را داشته باشد. این اگر به غیرت کرزی و اعضای نامرد و نازن کابینه‌اش بر نمی‌خورد، مردم را تا استخوانشان می‌سوزاند؛ پس علیه امریکا و کرزی شعار می‌دهیم و هر چه را مظهر تسلط امریکا و متحدان بر کشور ببینیم از جمله اینجوها، بیکار و جاسوس پیشه را به آتش می‌کشیم و...»

وقتی مردم می‌بینند و زیری که می‌خواست دکان‌های بسیاری از اینجوها، مشکوک را تخته نماید، «دیوانه» معرفی شده عذرش خواسته شد، برای آنان چه راهی «مودبانه و مستمدانه» در اعتراض

سوی جنایت سالاران تهدید می شوند که این موجب شده تا اغلب نشریات به خودسانسوری تمام و کمال پردازند و از آزادی مطبوعات جز کاریکاتوری اثری بر جای نماند؛

- پوهنتون نبراسکا کتاب های درسی باکیفیت ترین و ارتجاعی ترین و عقب مانده ترین محتوا را که از سوی بنیادگرایان تألیف و تدوین شده اند، در سراسر کشور چاپ و توزیع می کند تا چند نسل دیگر نیز کودکان ما از کسب دانش امروزی محروم مانند؛

- چند هزار کودک و جوان و سالخورده از سرمای زمستان در سراسر کشور و در ۴ کیلومتری ارگ جان می دادند ولی کار وزیر صحت به این خلاصه می شد که خود را به زمین و زمان بزند تا رقم وحشتناک مؤسسات جهانی را شرمند شرمند انکار و آن را کوچک نشان دهد که البته جایی را نگرفت؛

- شماری از پلیدترین خائنان ملی و جنایت سالاران معلوم الحال که مردم تشنه ی محاکمه و مجازات آنان بودند، با تشویق و حفاظت دولت وقاحت را به سرحدی رساندند که خود را کاندید ریاست جمهوری کردند؛

- جنایت سالارانی قاچاقبر مثل «جنرال» داوود و ظاهراغبر و همدستان شان در راس ارگانی نصب می شوند که وظیفه اش مبارزه علیه قاچاق مواد مخدر است؛

و...

به همگان و حتی به آقای کرزی و امریکاییان هویدا است که این لیست به اندازه یی پایان بودن رنج های مردم افغانستان پایان نخواهد داشت.

پس در وضعی اینگونه شکنجه آفرین چرا باید عریده و شاخ کشید اگر مردم به تظاهرات خشمآگین رومی آورند؟ باید با کاملاً از حس و عزت و غیرت انسانی عاری بود، یا سرشار از حقارت و پستی چسبیدن به مقام به هر قیمتی در دولت موجود یا جیره خوار این و آن دستگاه استخباراتی و یا هم لاقول بی شعور و احمق بود که با وجود حتی یک واقعیت فوقاً ذکر شده، انتظار نداشت که با انتشار خبر «نیوزویک» بخش هایی از مردم فرصت را برای بروز مقداری از خشم و نفرت فرو خورده ی شان غنیمت شمارند.

برای به اصطلاح سخنگوی وزارت داخله آقای مشعل و ذوات سرکاری دیگر بسیار آسان است و در واقع همینطور تعلیم یافته اند که در هر تظاهراتی ضد دولتی باید «دست خارجی»، «دست القاعده» و «دست گلبدین و طالبان» را ملاحظه کنند.

اما اگر بینش اینان اندکی عاری از آلودگی سرکاری می بود، با در نظر داشت رسیدن کارد بنیادگرایان و همکاران به استخوان مردم و تمامیت اوضاع فجیع جاری مشکل نبود می فهمیدند که به جای قدر قدرت نمایانند القاعده و عمله طالبی و گلبدینی آن، بهتر است به حاکمیت پر فساد و خیانت وزرا و رؤیسان و سفیران و... توجه مبذول بقیه در صفحه (۶۳)

- ربابندگان سه امدادگر خارجی شناسایی می شوند اما هویت آنان و اینکه سر و پای شان کجا بند بود یا پیش می رذیلانه ای تا امروز و یقیناً تا به آخر کتمان می شود چرا که بهر حال پای دخالت «مارشال» و وزیر خارجه و یونس قانونی یا سایر «قبادیان» «ائتلاف شمال» نباید در قضیه عیان شود؛

- دزدان شیرپور کماکان بر خر مراد سوار می مانند؛
- سفارتخانه ها و قونسلگری ها عموماً قلمرو جنایتکاران باند داکتر عبدالله، قانونی، فهیم و شرکامی باشد که وسیله خوب عیاشی و هرزگی و پول اندوزی آنان به شمار می رود؛

- تورن اسماعیل پس از زدن بلیون ها دالر عایدات بندر اسلام قلع، ارتکاب آن همه بر خوردهای بی ناموسانه نسبت به زنان و سگ جنگی هایش، با اعزاز و احترام به کابل انتقال یافته و وزیر می شود؛

- ملا شیواری گلبدینی با وصف نوشتن آن استغاثه نامه ی مفتضح و استغراق آورش به دولت امریکا در مورد زلمی خلیلزاد کماکان در راس قوه قضائیه باقی می ماند؛

- شرفباخته ای مثل بشیر بغلانی والی فراه می شود و پس از اعتراض شدید مردم، عصاره ی ارتجاع دیگری در حد او کودن، بد سابقه، نالایق و فاسد به اسم اسداله فالاح بر مردم آن ولایت تحمیل می شود؛

- عظام محمد جنایت پیشه بعد از خسته شدن از سگ جنگی با دوستم و چاپیدن و اذیت مردم، مزدش را با والی شدن دریافت می کند؛

- به رأی مردم در انتخابات ریاست جمهوری خیانت می شود و اکنون هیچکس تردید ندارد که پارلمان آینده نیز در دست جنایت سالاران و نوکران شان خواهد بود؛

- صبغت اله مجددی به جای آنکه واداشته شود تا حساب ۱۰ میلیون دالر کمک پاکستان را بدهد، رئیس لویه جرگه و حال هم ریاستی خاص برای این نعش مسخره باز می شود تا عفو طالبان و گلبدین و گلبدینی ها را اعلام نماید؛

- برای تحقیق هر مسئله ای که ذهن مردم را اشغال کند، حامد کرزی فوری از ایجاد «کمسیون» می گوید تا به چشم و دهن مردم خاک پاشیده و سر و صدای مسئله را تا ابد زیر زند که مبادا همکاران جنایت سالارشان افشا شوند؛

- روی دلیل سقوط طیاره کام ایر، ایجاد زندان و شکنجه گاه خصوصی توسط چند امریکایی و افشا شدن رابطه قانونی و کرزی با آنان، بی تربیتی اخیر اسماعیل در هرات، خورد و بردهای شاروالی کابل و ریاست ها و وزارت های مختلف، گزارش «نیویارک تایمز» در مورد قاچاقبر بودن چند وزیر و والی و صد ها مسئله دیگر با چشم پارگی باور نکردنی ای پرده کشیده می شود؛

- روزنامه نگاران شریف که خواستار روشن شدن حقایق باشند، از

... و تظاهرات تخار لگدی بر دهان همه لجن پاشان بر اعتراض های مردمی

اگر نه، پس در صورتی که شما واقعاً علیه تروریست های القاعده و سگان وطنی اش «حساس» باشید، در صورتی که به دموکراسی معتقد باشید و ردالت و بیشرافتی حاکم از سوی مافیای جهادی و شرکا را در ارکان دولت منکر نشوید و نتیجتاً به مردم کارد به استخوان رسیده حق بدهید که اعتراض های شان را به شکل تظاهرات نیز بیان دارند؛ در صورتی که از دروغگویی و عوامفریبی و سالوسی بیزار باشید و بالاخره در صورتی که شرم کنید از اینکه به هر خیزش مردمی برچسب تیار و آسان «دست القاعده» را بزنید، پس بفرمایید تظاهرات تخار را بستانید چرا که هیچ فرومایه ای حاضر نخواهد بود به آن مهر «دست خارجی» مزدوران القاعده ای، گلبدینی و طالبی را زده و آن را محکوم سازد چون خیزشی است علیه جنایتکارانی که زیر سایه «ائتلاف شمال» شب و روز را به قاچاقبری، ستمکاری و بی ناموسی می گذرانند و مردم هرگز آنان را نخواهند بخشید.

شما که برای تحقیر تظاهرات جلال آباد بلافاصله مدفوع

کارهای اساسی مجله تمام شده بود که شنیدیم در رستاق، چاه آب و دشت قلعه تخار چندین هزار نفر دست به تظاهرات زده که کشته و زخمی در پی داشته است. تظاهرات با شکوه مردم شرافتمند تخار علیه ستمکاری های جنایت سالاران خون آشام و منجمله قومندانی



در تظاهرات تعداد زیاد زنان شرکت داشتند



صحنه ای از تظاهرات

گلبیدن و طالبان را به سوی آن حواله کردید، حالا بفرمایید تظاهرات تخار را تایید و تکریم کنید تا بگوییم که ریاکار نیستید، نه با اشاره دیگران بلکه با مغز خود می اندیشید؛ در برخورد به تظاهرات پیشتر بقیه در صفحه (۸۰)

بی ناموس موسوم به محمود است که بنا بر گزارش بی بی سی فارسی (۲۹ جون ۲۰۰۵) به دختری جوان در روستایی تجاوز کرده اما مقامات کثیفتر از محمود به مسئله اعتنایی ننموده اند. سلام بر مردمی که بهراس از انتقام جویی گرگان جهادی، به پا خاسته و جنایت سالاران پست و پسر نخوت را به لرزه می افکنند!

حالا متأسفانه مجال نیست که به چند و چون تظاهرات تخار بپردازیم. فقط می خواهیم از حامد کیزی، کابینه، لطف اله مشعل ها، رسانه های چاپی و برقی و تشکلهایی که تظاهرات جلال آباد و شهرهای دیگر را با چلی «دست القاعده و طالبان» آلودند و کوبیدند، پرسیم که: بسیار خوب، در آن اعتراض ها آن «دست» بود و بناء سزاوار تقبیح. اما تظاهرات تخار چگونه؟ آیا در آنجا هم چشمان مبارک تان آن «دست» ترسناک را می بیند؟

گودرزی زنده خواهد ماند

شاعر بدنام خوشخانه‌ای مدیحه سروده و از این راه به دولت آلوده‌ی کرزی و در واقع رژیم ایران هر دو تقرب می‌جویند.

انتشار مقاله‌های گودرزی در چنین شرایط شغالی در کشور بی‌نهایت ارزنده و موثر بوده است.

ما از آنانی که داکتر محمود گودرزی را ستوده و یادش را صمیمانه گرامی می‌دارند، قلباً آرزو می‌نماییم تا به راه و دیدگاه و مشخصاً نگاه او به افغانستان پای بفشرد که در واقع عملاً جدی‌ترین و صادقانه‌ترین ارجگذاری به شخصیت گرانقدر و ارثیه ماندگارش خواهد بود.

او زمانی نوشت: «مینا زنده خواهد ماند»، و حالا هم بایسته است بگوییم: گودرزی زنده خواهد ماند. □



گودرزی، عزیز همه آزادیخواهان

جنبش آزادیخواهی ایران، یکی از دلسوزترین، پرکارترین روزنامه‌نگاران و پژوهشگران سیاسی خود را از دست داد.

داکتر محمود گودرزی از آن روشنفکران مبارز و ترقی‌خواه نادر بود که در دوره‌های متلاطم تاریخ ایران نه به مثابه فردی منفعل بلکه همچون فردی آگاه زیسته بود و از طریق رسانه‌های چاپی در راه ترویج آموزش سیاسی و ارتقای آگاهی مردم می‌کوشید.

گودرزی در ۱۹۳۳ در تهران به دنیا آمد و از ۱۵ سالگی به روزنامه‌نگاری رو آورد و هنوز ۲۲ ساله نشده بود که روزنامه «همبستگی» را انتشار داد. عشق او به رسانه‌های چاپی از همین جا آغاز گردید. از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ به کار در دو روزنامه «داریا» و «عصر تهران» پرداخت. گودرزی جوان به کویت رفت و در ورکشاپی مشغول به کار شد تا پولی به دست آورد. او به تهران بازگشت و با پولی که اندوخته بود چاپخانه‌ای را خرید تا آثار نویسنده و مورخ شهیر احمد کسروی را منتشر سازد.

در ۱۹۵۱ برای ادامه تحصیل به آلمان رفت و در رشته روزنامه‌نگاری از یونیورسیتی مونتس فرارغ شد. در آنجا غیر از نشریه «Industry Carrier»، با «سداما» همکاری داشت که نخستین نشریه جنبش سیاسی دانشجویان ایرانی در آلمان به شمار می‌رفت. «سداما»

باید راه محمود گودرزی را ادامه داد

داکتر محمود گودرزی نویسنده بزرگ و مبارز ایران و دوست شفیق و راستین مردم افغانستان پس از جدالی طولانی با سرطان (که به خودی خود آموزنده است) چشم از جهان بست و بدین ترتیب همی دوستدارانش را به غم نشانید، «راوا» را مخصوصاً زیرا یگانه نویسنده نامدار آزادیخواه ایرانی بود که درد و مسئله اساسی مردم ما را می‌شناخت و مطالب فراوانی درباره افغانستان مبتلا به طاعون بنیادگرایی به رشته تحریر درآورد. نوشته‌های او به ویژه راجع به «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» یا «پیام زن» همچون تیری در چشم آن شاعران و نویسندگان و روزنامه‌نگاران تر دامن وطنی فرو می‌رود که اگر از یکسو مقابل جنایت سالاران بنیادگرا و معامله‌گری‌های ضد مردمی کرزی سکوتی مرگبار اختیار می‌کنند، از سوی دیگر حمله به «راوا» را بهترین راه اظهار بندگی و وفاداری در برابر غرب و ایران، و برداشتن کلاه‌ی از نمد سخیف و ننگین دولت می‌دانند.

البته نوشته‌های گودرزی درباره افغانستان روی آن عده از شاعران و نویسندگان ایران نظیر اسماعیل خویی، علی سپانلو، پرویز خایفی، چنگیز پهلوان، علی صالحی، رضادقتی و... را نیز زرد نگه‌میدارند که به جای کوشش در راه ایجاد همبستگی بین نیروهای انقلابی و دموکراسی طلب افغانستان برای جلا داد کابل احمدشاه مسعود یا فلان

«نویده سرشار» به نشریه «ایران‌شهر» به سردبیری احمدشاملو پیوست. در ۱۹۸۵ با عده‌ای دیگر «کمیته دوستداران فرهنگ ایران» و نشریه‌اش «پر» را بنیاد گذاشت که مسایل و مباحث سیاسی مربوط به چاپ‌های ایران را مطرح می‌نمود. گودرزی در ۱۵ سال گذشته با نشریات فراوانی منجمله «خاوران»، «علم و جامعه»، «ایرانیان» کار می‌کرد تنها برای «شهروند» بیش از ۱۰۰۰ مقاله نوشت.

بقیه در صفحه (۶۵)

به مثابه وحدت‌دهنده‌ی فعالیت‌های دانشجویان ایرانی ضد شاه در خارج نقش مهمی در سال‌های قبل از انقلاب بازی کرد. گودرزی در آلمان مجله «باختران امروز» را بنیاد نهاد که نشریه رسمی «جبهه ملی دموکراتیک ایران» در خارج بود. و نیز پس از کودتا بر ضد حکومت مصدق، در «آوازه» نشریه‌ای ضد شاه به کار پرداخت. در ۱۹۷۶ به امریکا پناهنده شد و با داکتر راحله‌رضایی ازدواج کرد. در آنجا از یونیورسیتی هوارد دکترایش را در کاربری تکنولوژی در آموزش و پرورش گرفت و با نام‌های مستعار «محمود صداقیپور» و

در سوگ محمود گودرزی:

ما میدانستیم که محمود گودرزی ارجمند ما در بیمارستان با سرطان دست به گریبان است ولی آرزو میکردیم که اگر بهبود یافتن از آن ناممکن است لااقل وضع او در همین گونه سالها باقی بماند و خبر توانفرسائی از وی نشنوم. اما دیروز دوستی خیر هولناک خاموشی ابدی این دوست بزرگ مردم افغانستان و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را تلفنی به ما گفت.

بعضی از مبارزان تابناک قلمبدهست نظیر پویندها، مختاری‌ها، شریف‌ها و... را رژیم جنایت و خیانت ایران در داخل ترور میکند ولی بوده و هستند بسیار نویسندگان و شاعران ایرانی در خارج کشور که اگر چه تا حدودی دور از تیررس ولایت فقیه جنایت‌پیشه‌اند، با این هم رنج زندگی در غربت و نبودن با مردم ایران و پیکارشان، آنان را انواع بیماری‌های خبیث به خیاثت رژیم خون‌آشام در هم پیچیده و به حضور مغتنم و موثر و روشن بخش آنان در صف نبرد آزادیخواهانه مردم ایران پایان می‌بخشد. در واقع هر دو دسته قربانیان جمهوری آدمخوار بوده و سنگینی مرگ شان به سنگینی دماند کوه است. و داکتر محمود گودرزی نیز در شمار آن پیکارگران در خارج بود که اکنون دیگر بارش گرز قلم و اندیشه‌اش را بر سر جنایتکاران حاکم در ایران و افغانستان شاهد نخواهیم بود.

برای مردم روشنفکران انقلابی و «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» مخصوصاً از دست رفتن داکتر محمود گودرزی جان‌گدازتر است زیرا در شرایطی که رضادقتی‌ها، علی‌سپانلوها، پرویزخانی‌ها، علی‌صالحی‌ها و... پرده آزر و وجدان خود را دریده و برای یکی از سرکردگان داره‌های جنایت‌پیشه بنیادگرا - احمدشاه مسعود هم‌آوا با رژیم ایران به نوحه‌گری، تبلیغ و «قهرمان ملی» سازی می‌پرداختند، محمود گودرزی ماهیت وی را به مثابه یک بنیادگرای مزدور و دشمن مردم افغانستان برملا مینمود؛ در شرایطی که اسماعیل خوبی برای نامردکی خادی - جهادی و کلان شده در «خوشخانه»های برهان‌الدین ربانی و شرکا، و دشمن پلید قسم خورده «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» - لطیف‌پدرام - شعر می‌سرایید، محمود گودرزی با بزرگواری و ستایش‌گرانه درباره «راوا» و مبارزاش مینوشت و بدینترتیب میخواست به احزاب، سازمانها و فرهنگیان ایران حالی نماید که اگر میخواهند در جبهه آزادی و بنیادگرایی در افغانستان بایستند باید در کنار «راوا» این یگانه و قدیمی‌ترین سازمان زنان ضد بنیادگرایان و مالکان خارجی آنان با خود بزرگ‌بینی و با ساده‌لوحانه نگذردند که چه بسا در دام هیاهوی کرکننده‌ای مافیای «اتلاف شمال» گیر کرده و کار شان به افتضاح خوبی، سپانلو، خانی و... بکشد.

راستی اگر نوشته‌های داکتر گودرزی نمی‌بود چگونه میشد برای فرهنگیان قومپرست پشتون ثابت نمود که خوبی‌ها و دقتی‌ها و غیره نمایندگان فرهنگ و ادب انقلابی ضد بنیادگرایی ایران نبوده داغ سیاه همنوایی اینان با ولایت فقیه جنایت‌پیشه نمیتواند بر جبین کلیه قلمبدهستان متحد ایران بچسبد؟ داکتر محمود گودرزی پل‌های همبستگی بین مبارزان و مردم ایران و افغانستان را که داشت با نکبت نام‌های فوق آهسته آهسته خراب میشد، با موضعگیری‌های قاطعانه‌اش استوار نگهداشت. و از این جهت هم نوشته‌های معین وی درباره افغانستان دارای ارزش تاریخی گرانقدری اند. دیگر کاکا محمود گودرزی را نداریم که برای امر آزادی مردم افغانستان بنویسد؛ دیگر کاکا محمود گودرزی را نداریم که از «راوا»ی از چهار سو در محاصره سگان بنیادگرا و شرکا و صاحبان شان بنویسد؛ دیگر نام کاکا محمود گودرزی را بر تارک مقاله‌ای در «شهروند» نخواهیم دید. اما تردیدی نداریم که موضع و راه او را دهها و صدها نویسنده و اندیشمند آگاه، مسئول و شرافتمند ایران دنبال خواهند کرد، به افشای ادیبان تسلیم شده به ملایان تبهکار در ایران و افغانستان خواهند پرداخت و تمام نیرو و استعداد شان را در راه تحکیم همبستگی هر چه رزمندتر و عمیقتر نیروهای آزادیخواه افغانستان و ایران به کار خواهند گرفت. امری که به یقین آرزوی آتشین محمود گودرزی و کلیه نویسندگان و شاعران شهید ایران به حساب می‌آید. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در مصیبت جانفرسای خاموشی محمود گودرزی مبارز و دانشمند فرهیخته خود را با همسر عزیز ایشان، نشریه «شهروند»، هم‌زمان، تمام سازمانها و مردم آزادیخواه ایران شریک میدانند.

بگذار اندوه عظیم به ابدیت پیوستن محمود گودرزی را با تشدید نبرد تا به آخر علیه بربریت خونین مذهبی در ایران و افغانستان تسکین بخشیم!

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان»

۱۰ اپریل ۲۰۰۵

زویا فرزند قهرمان روسیه

مردم اتحاد شوروی سابق یا روسیه امروزی در مبارزه شان علیه استبداد و به خاطر آزادی و عدالت اجتماعی سهم عظیمی در تاریخ بشر ایفا کرده اند. اگر چه از چند دهه اخیر به اینسو دولت های این کشور دچار آنچنان فساد، خیانت و توسعه طلبی شدند که سرانجام به فروپاشی کاملش انجامید؛ اگر چه افغانستان خود مورد اشغال بیرحمانه اتحاد شوروی قرار گرفت و این دولت دهسال تمام کوشید سگان پست پرچمی و خلقی اش را برگرداند ملت ما سوار کند؛ اگر چه کشورهای متعدد دیگر نیز از اتحاد شوروی به مثابه دومین ابرقدرت متجاوز و زورگو فراوان آسیب دیدند، ولی این همه نمی تواند بر سراسر تاریخ پر افتخار مردم روسیه سایه افکند چنانچه با چند سال حاکمیت جنایتکاران طالبی و «ائتلاف شمال» مسخره است اگر کسانی همه ی مردم افغانستان را همانند این مافیای خون آشام، مردمی آدمکش، قاچاقبران هروئین، خواهر و مادر نشناس، دلال بیگانگان و میهن فروش بدانند. حساب مردم روسیه با حساب دولت ها و حزب کمونیست فاسد و خاین آن یکی نیست چرا که آنان خود در منگنه خودکامگی و خیانت حزب حاکم ستم می کشیدند.

یکی از تابناکترین صفحات، تاریخ روسیه جنگ کبیر میهنی آن می باشد. مردم روسیه پیروزی بر فاشیسم را به بهای ۲۰ میلیون قربانی به دست آوردند. و زویا یکی از نامدارترین و جاودانه ترین قهرمانان این جنگ به شمار می رود.

متأسفانه تا حال در هیچ یک از شماره های «پیام زن» درباره زویا چیزی نیامده است. عجلتاً این مطلب مختصر را با ابراز امتنان از ارسال کننده ی آن تقدیم می کنیم تا آینده که سعی خواهیم کرد شرح حال نسبتاً مشروحتر او را منتشر سازیم تا خوانندگان در کنار میناها و ملالی ها و ناهیدها و رزمندگان حماسه آفرین ایرانی و فلسطینی و... به این اسطوره ی جانبخته نیز ارج گذاشته و او را در مبارزه شان بر ضد سرطان بنیادگرایی و سایر دشمنان آزادی و دموکراسی سرمشق قرار دهند.

پ-ز



زویا (۱۹۲۳ - ۱۹۴۱)

در آن بعد از ظهر هوا فوق العاده سرد بود. آلمانی ها مردم دهکده پتریشیوا در ۷۰ کیلومتری مسکو را واداشتند تا شاهد صحنه اعدام باشند. مردم وقتی دختر جوان را می دیدند که با پاهای برهنه به سوی جایگاه اعدام قدم بر می دارد از شدت سرما و بهت زدگی کرخت شده بودند. دختر با آنکه مورد شکنجه و بدرفتاری قرار گرفته بود، روحیه ای قوی داشت.

دختر زویا کاسمودیمیانسکایا یا چنانکه خودش می گفت تانیا نام داشت و داوطلب کار در سرویس اطلاعاتی در منطقه کونتسوو شده بود. این مرکز به سربازان تعلیمات اجرای عملیات خرابکارانه در پشت خطوط آلمانی ها را می داد. زویا قبل از اعدام این کلمات را بر زبان راند که تا امروز مردم روسیه آنها را به خاطر دارند: شما تمام ۲۰۰ میلیون را اعدام نمی توانید! رفقای من انتقام را خواهند گرفت! اتحاد شوروی پیروز خواهد شد!

بعدها این کلمات، شعار اردوی شوروی و خلق شوروی شدند. به قرار نوشته «پراودا» (۲۶ نوامبر ۲۰۰۲) اخیراً معلوم شد که یکی از اعضای گروه زویا به او خیانت کرده است.

زویا با دو تن دیگر از اعضای گروهش به دهکده پتریشیوا رفته و هر کدام به سمت های مختلف پراکنده شدند. آنان ماموریت داشتند تا مقر

دروغگوئی و ریاکاری مسعوده جلال

خلع قدرت و جنایتکاران جنگی را به دادگاه بین‌المللی
لاسه تسلیم خواهم کرد!

ولی آن خبرنگار آلمانی نمی‌داند که آن حرف‌های زیبا و مردم‌پسند و انسانی تنها و تنها برای مصرف تبلیغاتی و «مدرن» و «متمدن» جلوه کردن پیش بیگانگان بوده و ذره‌ای از باور قلبی گوینده به آنها ناشی نمی‌شود. خانم مسعوده جلال اگر بیشرمانه دروغ نمی‌گفت و به آن ابتدایی‌ترین خواست مردم پابند می‌بود و با وزیر شدن وجدانش را نمی‌فروخت باید دعوت به کابینه را قاطعانه رد می‌کرد به این عنوان که نمی‌تواند با جنایتکارانی مثل خلیلی، ضیامسعود، صفیه، اسماعیل، دانش، حسین‌انوری و غیره کله بجنباند؛ او اگر دروغگو نباشد باید بفرماید که آیا از لحظه وزیر شدن تا امروز حتی یکبار آنقدر شرافت به خرج داده که توجه کابینه را به «تسلیم کردن» جنگ‌سالاران جلب نماید؟ اگر او ریاکار نباشد، چرا به خاطر بی‌توجهی مطلق دولت و نیروهای ایساف به تجاوز به رحیمه‌گک ۱۳ ساله و اخیراً سنگسار آمنة ۲۹ ساله به چوکی وزارت تف نکرده از آن استعفا نداد؟ اگر او دورو و محیل نباشد آیا تا به حال برای خبرنگاری خارجی یا داخلی اشاره‌ای ولو بسیار دور انداخته به وجود سلاطین هروئین و جنایت‌سالاران در دم و دستگاه دولت داشته است؟ اگر او

✱ از آنجمله پوسترهای کلاتی که وی را گردن پت، کفن‌پوش، در کنار قرآن و با دست‌های بالا شده برای گویا «نیایش» نشان می‌دادند و برای جلب توجه دولت امریکا، سیاف، قانونی، خلیلی و غیره که یعنی شش قاتنه بنیادگرا است و خیلی به درد آنان می‌خورد! البته این امور را طوری با جاشنی‌های غلیظ دفاع از اسلام انجام می‌داد که گویی حتی در شرایط حاکمیت جنایت‌سالاران جهادی هم، اسلام خانم در خطر باشد!



انبوهی از بریده‌های «شهروند» را مرور می‌کردم که چشمم به نوشته مختصری از خبرگزاری آلمان درباره داکتر مسعوده جلال و عکس وی افتاد در شماره ۸۱۵. جالب است که در پهلوی عکس خانم مسعوده، عکسی از یک تظاهرات «راوا» آورده شده است که طبعاً باید خانم مسعوده مثل جن از بسم‌اله از آن ترسیده و به خبرگزاری آلمان یا «شهروند» اعتراض کرده باشد که چرا عکسش را در کنار صحنه‌ای از تظاهرات سازمانی به چاپ رسانده اند که خواهان سرنگونی بنیادگرایان و متجمله‌باند جمعیت ربانی است که او با آن سروسر دارد. (اگر خانم موضوع را رد هم کند ارزش ندارد چرا که نه در گذشته و نه حال هیچگاه علیه بنیادگرایان مبارزه نکرده و برعکس مقابل آنان به طرز زنده‌ای سازشکار و متملق بوده است.)

هر چند ما ارتجاع و اسلام‌فروشی‌های نفرت‌انگیز این خانم را در جریان انتخابات ریاست جمهوری شاهد بودیم* اما اکنون به برکت مطلب مذکور به دروغ‌های شاخداراش هم پی می‌بریم.

او همانند دیگر بنیادگرایان بلد است چگونه مقابل غریبان قیافه بگیرد و برای خوش‌آیند آنان مخصوصاً به همان چیزهایی اشاره نماید که هرگز اعتقادی به آنها نداشته است.

یک دروغ مهم که به خبرگزاری آلمان تحویل داده اینست:
«من افراد مسلح را خلع سلاح و جنگ‌سالاران را

وجدانش را سودا نکرده بود آیا حاضر می شد به نامگذاری جاده‌ای به اسم سرجنایتکاری چون مزاری، خوش و خندان رأی دهد؟ اگر او عوامفریب نمی بود...

دروغ شاخدار دیگری که خانم به خبرگزاری ابراز داشته اینست:

«تصمیم دارد با یک تیم جدی و «پاکیزه» در

انتخابات شرکت کند.»

از مسعوده خانم می پرسیم آیا آن «تیم پاکیزه» همین تیم آقای کرزی است که به علت حضور «پاکیزگانی» مثل ملاشینواری، داکتر عبدالله، خلیلی، اسماعیل و آن دوزن همفکر و هم سطحش به حد کافی

«پاکیزگی» دارد که به عضویت به آن تن داده‌ای؟

از اینها گذشته کاش خبرنگار آلمانی امروز از او پرسد که: «شما اگر مخالف کرزی نبودید چرا خود را مقابل او کاندید کردید و اگر مخالف بودید چطور شد که آسان به کابینه اش خریدید؟»

می دانیم که او سرخ شده و نمی تواند جوابی ارائه کند. اما جواب واقعی را ما می دانیم:

امریکاییان و آقای کرزی در هر حال به چند زن به مثابه زینت‌المجلس و «داری دارم» نیازمند اند و او هم یکی از آن زینتی‌های بی پرستی و بی اراده‌ای بود که پس از تبلیغات فراوان برایش، وارد کابینه شد تا مردم دنیا ببینند که زنان افغانستان «همیشه در صحنه» اند! □

مسعوده جلال، اجنت اسرائیل؟

بنابر این تلاش‌های جهادی قبلی برای ایجاد رابطه با اسرائیل نمی توانسته خانم وزیر را مجدداً به شوق نیاورده باشند. عده‌ای بر آنند که مسعوده جلال که در استفاده از دین برای فریفتن عوام خیلی ماهر است، فهم آن را نداشته که چگونه به سوال‌های یک روزنامه اسرائیلی مثل «یورشلم پست» از موضع مردم ما جواب بدهد و احتمالاً اصلاً درست نمی فهمیده که مردمی بزرگ و آزادیخواه به نام فلسطین هم وجود دارد. با این گفته که «ما تعهد کرده ایم با امریکا و کشورهای دوست امریکا دوستی داشته باشیم و اسرائیل از جمله این کشورهاست» تنها می خواسته مقابل امریکا دلربایی نماید و بنابرین در خطایش کدام مرض دیگری نهفته نیست. از کسانی هم شنیده‌ایم که چون خانم از «نامطرح ترین» وزرای کابینه است و مانند مثلاً وزیر صحت نتوانسته هر هفته و بیمورد سر و کله اش در تلویزیون یا رادیو پیدا باشد، اینست که بیچاره آسانترین راه را در اعلام دوستی با اسرائیل یافته است!

دلیل واقعی خرابی هر چه باشد، مسعوده خانم زینت‌المجلس ما با چشمک زدن به اسرائیل داغ سیاهتری بر کارنامه پر لکه اش افزوده است. البته اگر او از موضع ضد بنیادگرایی به دین یهودیت مثل ادیان دیگر احترام قابل می شد مسئله‌ای جدا بود. اما با این نوع عشوه به اسرائیل بدون هیچ انتقادی جدی به آن، فقط باید از او پرسید: مسعوده خانم راست بگو چند گرفته‌ای یا چه برایت وعده شده؟

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به نوبه خود انتظار دارد که مردم قهرمان فلسطین به حرف‌های این خانم سرکاری بنیادگرا بوی بهایی قابل نشده و هرگز او را نماینده زنان آزادیخواه و مبارز افغانستان نپندارند. □

بر همگان معلوم بود و ما هم گفتیم که خانم مسعوده جلال با جنایت‌سالاران و مشخصاً باند ربانی در ارتباط است. این لکه ننگین بر جبین اش را سخنرانی پوک و عاری از هرگونه حمله بر جنایتکاران اسلامی او در لویه جرگه نمایانتر نمود. و بعد هم گفتارهای وی در جریان انتخابات ریاست جمهوری و پوست‌های گرانقیمت «دینی» اش، حکم فوق را ثابت ساخت. زیرا یکچنان پوسترها و حرف‌ها، اکت‌هایی بودند برای عوامفریبی که خوشبختانه تعداد قابل توجهی را نتوانست فریب دهند. سرانجام دیدیم وی که خود را مقابل کرزی کاندید نموده بود در برابر پست وزارت شانه گک بسیار نرم داشت و به جای پیشبرد مبارزه‌ای اصولی مقابل کرزی تسلیم چوکی وزارت شد تا با آینه افضل، صدیقه بلخی، خلیلی، ضیا مسعود، داکتر عبدالله و غیره «برادران و خواهران دینی» حافظ منافع بنیادگرایی در رژیم باشد.

دیدن پدیده‌های مذکور در وجود زنی معامله‌گر و به نرخ روز نان‌خور، طبیعی بوده و نمی توانستند مایه تعجب باشند. اما اخیراً که مسعوده خانم، پیشاهنگی ایجاد روابط با اسرائیل را به عهده گرفته است کمی تعجب دارد. راستی چرا او را پیش انداخته‌اند؟ به خاطر آنکه ساده و بی خبر از دنیا است و نمی داند تا زمانی که اسرائیل به احقاق حقوق فلسطینیان تن نداده و از زورگویی در برابر فلسطینیان باز نمانده، ایجاد روابط با آن خیانت به مردم فلسطین می باشد؟ قبول این - لیل چندان آسان نیست چرا که شاید یادش نرفته باشد که «استاد» ش ربانی می خواست در کنار جنرال حمیدگل پاکستانی، از ماموران استخباراتی اسرائیل نیز برای سر پا نگهداشتن امارت خون و خیانتش دعوت به عمل آرد، اما پیش از رسیدن به این آرزویش سرنگون شد.

ملا متوکل

و سایر سر تبهکاران طالبی

از کدام تفنگ فیر می‌شوند؟

درس گرفته و آن را تکرار نخواهند کرد! آیا درس گرفتن همین است که به صبغت‌اله فرمان دهد تا غفو گلبدین و ملا عمر را اعلام نماید و متوکل و خاکسار و ملاراکتی و تروریست‌های دیگر را به پارلمان بفرستد؟ ولی ما از زبان اکثریت مردم ما که شکنجه‌ی جسمی و روحی بدمستی‌های جهادی و طالبی را دیده‌اند، می‌گوییم:

ملاصاحب متوکل، تو ممکن است به پاداش خیانت‌ها به این وطن و جاسوسی برای امریکا، باز هم به وکالت و وزارت و سفارت برسی و چشم سرمه کنی و چرس بزنی و عشق کنی؛ اما بدان که اگر از سوی

«برادران» و بنام «شریعت غرای محمدی» نابود نشوی، مادامیکه افغانستان از جنگ بنیادگرایان و شرکا آزاد شود، اگر از دنیا یک روز هم بماند، مردم روی تو، ملا عمر و سایر سر طلبه کرام را به شیوه خود تان سیاه نموده بر سر مرکب یا موتر سوار در اطراف و اکناف شهر گردانده و سپس همه را در قفسی انداخته در جایگاه اعدام زرمینه به نمایش خواهند گذاشت برای حدود یکماه، بعد قفس را به باغ وحش کابل انتقال خواهند داد برای تقریباً سه

چهار ماه که علاقمندان از سراسر کشور و جهان بیایند و «امیرالمومنین» و نازدانه‌ترین سگان امارتش را تماشا کنند، بر آنان تف انداخته و بعد قفس را پیش پای شامامه (از مجسمه‌های بامیان) می‌گذارند تا آخر تا که بپوسید. قیمت تکت اگر چه موضوعی است که همان وقت باید وزارت توریسم ریش تصمیم بگیرد، اما پیشنهاد ما اینست که برای هموطنان ۱ افغانی باشد و برای جهانگردان به شمول اجازه عکاسی ۱۰۰۰ افغانی. اگر وزارت کمی سلیقه به خرج دهد و کافی تدارک ببیند

و میدان افغانستان بر باد رفته هنوز هم چنان شغالی باقیمانده که اگر دیروز جنایت‌پیشگانی خاین با بدنامی احمدشاه احمدزی، یونس قانونی، لطیف پدرام، هادی دبیر، دوستم، محقق و غیره توانستند با فراغ‌بالی و آسودگی تمام خود را برای ریاست جمهوری کاندید کنند، اینک جلی‌ای به اندازه‌ی آنان متعفن یعنی ملا وکیل متوکل در رسانه‌ها به شمول تلویزیون که استفاده از آن را «حرام و کفر» می‌شمرد، و قبحانه اعلام می‌دارد که کاندید پارلمان خواهد بود! او که همانند داکتر عبدالله با نشستن در چوکی وزارت خارجه، آن وزارت را آلوده

گردانید، می‌خواهد با نشستن در پارلمان آینده در کنار «اپوزیسیون» فرمایشی، ارگان تقنینیه را از هر گونه ارزش و اعتبار عاری سازد.

اگر در اوایل دوانده شدن طلبه کرام از قدرت، تعجب داشت که طالب متوکل کشته نشد و بلکه در ازای جاسوسی‌اش برای امریکا «تحت حفاظت» نیروهای امریکایی قرار گرفت و بعداً هم تمام رسانه‌ها به خدمتش درآمدند تا مصاحبه‌ها بپرانند و بر جنایت‌های خود و ملا عمر و دیگر سر طالبان به



زبان «دیپلماتیک» (آخر ایشان «وزیر خارجه» این کشور تیره‌بخت بود!) پرده بیافکند، عضو پارلمان شدن ملای وحشی چندان تعجبی ندارد زیرا برای امریکا ماهیت و سابقه افراد هر قدر هم با خون و خیانت توأم باشد مهم نیست، مهم اینست که آنان چقدر عامل و ممد پیشبرد اهدافش در کشور اند. البته امریکا به عنوان یگانه ابرقدرت جهان از این هم ترس و شرمی ندارد که حرفش با عملش شدیداً متناقض باشد: مثلاً داکتر زلمی خلیلزاد در (صدای امریکا، فارسی) مدعی شد که امریکا از اشتباه در گذشته - حمایت از بنیادگرایان -

سال ملتی را به زنجیرهای پست و سهمگین قرون وسطایی خود پیچانیده بودند. □

میلیون‌ها نفر از سراسر جهان را برای تماشای شترگاوپلنگانی انسان نما می‌تواند به کشور بکشد که با حمایت صاحبان خارجی شان پنج

مزدور و مکروبی بنام ملاراکتی هم به پارلمان می‌رود!

آدمکشان تاریخ اند، در وقاحت و چشم‌پارگی نیز هم‌تا ندارند. ملاراکتی همان تروریست پلیدی است که چند کارگر چینی را از خاک پاکستان ربود و قبل از رهایی آنان، به کارگران مذکور تجاوز جنسی می‌کرد.

اکنون غیر از ملا متوکل و ملا خاکسار، ملاراکتی مزدور هم اوضاع را مساعد تشخیص داده که بدون احساس هیچ شرمی از مردم افغانستان و مردم چین و جهان، از نامزدی خود برای پارلمان سخن می‌گوید!

تبهکاران گلبدینی و طالبی چه در پارلمان بیایند و چه بنابر مصلحت نیایند، نفس آزاد بودن آنان برای کاندید شدن درست مثل بازی ریاست جمهوری

احمدزی، لطیف‌پدرام، محقق، قانونی و غیره، توهینی سخت به مردم افغانستان و لکه‌ای نازدودنی بر

پیشانی کززی و دولت و «کمسیون انتخابات» شاریده و تورن اسماعیل بوی‌اش به شمار می‌آید که به جای تحویل دادن آن جنایتکاران به محکمه‌ای بین‌المللی، آنان را عطر و پودر «اپوزیسیون» زده و به مبارزات پارلمانی تشویق می‌کنند.

بقیه در صفحه (۶۹)

بعضی دوستان خارجی که هنوز آشنایی کافی به افغانستان تار و مار شده توسط میهن‌فروشان بنیادگرا نیافته اند از ما می‌پرسند: آیا ملاراکتی واقعاً خود را برای پارلمان کاندید می‌کند یا اینکه این را رسانه‌ها چاق می‌کنند تا تبسمی بر لبان مردم سوگوار شما آورند؟

و وقتی ما توضیح می‌دهیم که نه موضوع جدی است و نه تنها او بلکه خابنان کثیفتر نسبت به او مثل ملا وکیل متوکل و ملا خاکسار و

حتی گلبدینی‌ها هم کاندید خواهند بود، لااقل یکی از آنان آنقدر بهت‌زده شد که لحظاتی هیچ حرفی بر زبان نیاورد و همدردی‌اش را با مردم ما فقط با قطرات اشکش بیان داشت. البته تقریباً تمامی دوستان مذکور،

اینگونه برآمده‌ای

طالبان و گلبدینی‌ها را آش‌هایی می‌دانند که امریکا برای مردم افغانستان می‌پزد. از یاد نمی‌بریم که امریکا ملاراکتی را

حال که برای ملاراکتی کمی مشکل خواهد بود که به گروگان خارجی دست یابد، (از آنجاییکه جنایت‌سالاران در مورد تجاوز قرار گرفتن فرزندان شان توسط خودی‌ها معافیت دارند)، پس یکاش بچه‌های یکی دو وزیر غیر بنیادگرا یا مثلاً بسم‌اله‌خان بسمل را ربوده و مدتی نزدش نگهدارد تا این مقام پرستان حقیر، سازشکار و بی‌غیرت بدانند (خواهند دانست؟) که با چه جانورانی در معامله اند.

پس از مدت بسیار کوتاهی از گوانتانامو رها کرد و این نامردک جنایت‌پیشه هر چه در انبان تعریف و تمجید داشت درباره شرایط گوانتانامو به زبان آورد.

درباره ملاراکتی ی گلبدینی - سیافی - طالبی چه می‌توان گفت؟ ما همواره متذکر شده ایم که بنیادگرایان در عین حالیکه بیرحم‌ترین



ا.ش. - تخار.

قاچاقچیان فی پاکت صد دالر محصول می گیرند و طی سالیان متواتر صدها میلیون دالر به چنگ آورده اند.

(۴) مامور حسن در ولسوالی دشت قلعه که وی هم ابتدا مربوط باند گلبدین بوده و بعداً شورای نظاری شده فعلاً معاون دوستم در سمت شمال افغانستان می باشد که قلعه تاریخی آی خانم را تاراج نموده و هنوز هم حاکم بر دشت قلعه است.

(۵) ملا عمر برادر قاری امیر هزارباغی مربوط باند سیاف و عضو شورای نظار و حالا هم ولسوال خواجه غار است.

(۶) مطلب بیگ

قومندان باند ربانی و

عضو شورای نظار، در گذشته قومندان امنیه ولایت تخار بود که ذریعه موثر پلیس به کابل هروئین انتقال می داد. روزی یکی از موترهای حامل هروئین اش بین شاهراه کابل - پروان دستگیر شده، دریور بیچاره زندانی و مطلب بیگ ترفیع نموده قومندان امنیه ولایت کندز شد که تا امروز درین سمت باقیست. مثل گذشته در ولایت تخار حاکمیت داشته و از درک قاچاق مواد مخدر و رشوه و اختلاس

تخار در چنگ ستم پیشگان مافیایی

ولایت تخار از لحاظ اداری تفاوتی با سایر ولایات ندارد، یعنی همان تفنگ سالاران بنیادگرا که قبلاً حاکمیت داشته اند هنوز هم حاکم بر منطقه اند و حتی از سطح ولایت گذشته به چوکی وزارت و ادارات ولایات دیگر هم دست یافته اند.

ناگفته نباید گذاشت که اکثر این افراد با وجودیکه مکتب

نخوانده اند رتبه تورن جنرالی و برید جنرالی و غیره را پیشوند نام خود دارند که همه را برهان الدین ربانی به ایشان اعطا کرده است.

نمونه هایی از افرادی که به سمت های جدید گمارده شده اند:

(۱) قاضی کبیر «سر زبان» که در گذشته مربوط باند گلبدین بود و بعداً شورای نظاری شد. وی قبلاً سه ولسوالی ینگه قلعه، درقد و خواجه بهاول الدین را تحت تسلط خود داشت و در زمان حکومت

گزارشها

از قلمرو جنایت سالاران

سرمایه هنگفتی اندوخته است.

(۷) انجنیر عمر مربوط باند سیاف که در زمان حکومت ربانی شاروال تالقان بوده و بعداً والی بغلان شده و حالا والی کندز می باشد. (۸) دگر جنرال داوود که از صنف ۷ به بعد مکتب نخوانده اما به زور تفنگ و ارادش از لیسه ابوعثمان تالقانی در سال ۱۳۸۱ سند فراغت گرفت. او در زمان حکومت ربانی والی تخار و بعد از سقوط طالبان قومندان

قول اردوی زون

شمال شرق شده و

حالا این

جنایت سالار

معین وزارت داخله در مبارزه علیه مواد مخدر می باشد که در پهلوی وظیفه اصلی اش در امور ولایت تخار هم حاکمیت داشته و از سر قاچاقچیان معروف تخار به شمار می رود. بطور مثال در جنگ بین دو قومندان (قهار و عبدالاول) در فرخار عبدالاول زیر بال دوستم است و قهار زیر بال داوود. فعلاً هر دو درین اواخر دستگیر و ظاهراً در تالقان زندانی اند. ولی مردم مطمئن اند که هیچکدام به جزای اعمال شان نخواهند رسید.

انتقالی وزیر مشاور کرسی و هم والی تخار بود، فعلاً والی تخار و سر دسته باند قاچاق مواد مخدر می باشد.

(۲) پیرمقل آمر جهادی ولسوالی رستاق که مثل قاضی کبیر ابتدا عضو باند گلبدین بوده، بعداً شورای نظاری شده و حالا با جنبش جنایتکار دوستم سروکار دارد، حاکم بی چون و چرای رستاق است. ولسوال و همه اراکین دولتی رستاق را او تعیین و رهبری می کند. در

آدم کشی شهرت

سرتاسری دارد و

حالا سه دستگاه

هروئین سازی در

قریه های آب

آسیاب ها، باغ حصار و پتیکه را کنترل می کند.

(۳) بشیر «قانت» آمر جنایت پیشه چاه آب که وی هم قبلاً مربوط حزب اسلامی گلبدین و حال شورای نظاری است و چاه آب را در کنترل دارد و تمام کارمندان ولسوالی را از خانواده خود تعیین نموده که مثل زخم سرطانی برگردیده های مردم سنگینی دارند. مثلاً جنید پسر کاکایش ولسوالی چاه آب، ابراهیم پسر کاکایش شاروال چاه آب و غیره که سه بندرگاه قاچاق در مرز تاجکستان را در اختیار داشته و از تمام

و مافیای جهادی

می باشد. وی همچنان معاون پیرمقل می باشد. او مواد مخدر را ذریعه موترهای فرقه ۵۵ و به همکاری جنرال صمد انتقال می دهد و از این طریق سرمایه افسانوی ذخیره نموده است و چندین زن دارد و در سال ۱۳۸۳ دختر مخدوم بزرگ را به عقد خود درآورد ولی بعد از چند ماه وی را طلاق داد.

(۱۸) عبدالرحیم «کریمی» از ولسوالی رستاق تخار که بنام عباس کریمی شهرت دارد، از اعضای برجسته باند ربانی که بعداً به دوستم پیوست و در زمان حکومت انتقالی کرزی وزیر عدلیه بود. وی حزب عدالت اسلامی را تاسیس نمود.

(۱۹) خیر محمد «چریک» که در گذشته مربوط باند ربانی بوده و حالا عضو باند دوستم شده و حاکمیت کلنگان را دارد.

در ولایت تخار در گذشته باند گلبدین نسبت به ربانی نیرومندتر بود. بعد از وارد شدن مسعود کثیرالاعباد به تخار و واقعه مشهور قتل بیش از ۲۰ قومندان جمعیت توسط سیدجمال حزبی، مسعود علیه حزب قرار گرفته، سیدجمال را با برادرانش اعدام می کند. بیشترین قومندانان حزب اسلامی به شورای نظار پیوسته از حزب می برند ولی شاید هم هنوز به باند گلبدین تماس های پنهانی داشته باشند. نفوذ باند سیاف در تخار به درجه سوم می رسد.

تمام قومندانان فوق تشکیلات خود را داشته و هر قریه دارای سرگروپ های مسلح خود می باشند.

درین اواخر تعدادی از قومندانان حزب و جمعیت از یک تبار به دوستم پیوسته اند. ستم ملی که بدو شاخه «سازا» و «سفرزا» شهرت دارند در گذشته با روسها همکار بوده و تمام دفاتر «خاد» را در تخار اداره و غندهای مسلح قومی را بوجود آورده بودند ولی بعد از سقوط نجیب منحل شده وسیعاً به شورای نظار و دوستم جلب شدند و یک تعداد آنان به خدمت یوناما و ایساف درآمده اند.

«جنرال» داوود سند فراغت می گیرد!

جنرال داوود که مسئولیت نظامی ۴ ولایت بدخشان، تخار، کندز و بغلان را به عهده دارد و مرکز کارش کندز است امسال از صنف ۱۲ لیسه ابوعثمانی تالقانی ولایت تخار سند فراغت حاصل نمود. موصوف در گذشته صنف هفتم بود ولی امسال به صفت سامع فارغ شد. بتاريخ اول ثور ۱۳۸۳ هیأت وزارت معارف جهت نظارت اداره

(۹) داکتر احمد «شاهد» که فارغ صنف ۱۲ بوده و اصلاً داکتر نیست، در زمان حکومت ربانی والی تخار بوده که در آن زمان معاش یک ساله تمام معلمان را از بانک دولت کشیده و تصاحب کرد. او در میان معلمان و مردم تخار آبرویی ندارد. در زمان حکومت انتقالی وزیر معارف و حالا رئیس اصلاحات اداری تعیین شده است.

(۱۰) لنگ سیداقبال یکی از قومندانان باند ربانی که در زمان حکومت وی شارول تخار بوده و در رشوه و بی کفایتی زیانزد مردم تخار است، امروز رئیس اداره امور مهاجرین می باشد. تا حال به هیچ مهاجر ذره ای کمک ننموده و تمام کمک ها را مستقیماً به خانه خود برده، در اختیار خاندان خود و اقارب خود قرار می دهد. و از جمله قاتل انجنیر عبدالحکیم روشنفکر مشهور تالقان است.

(۱۱) سیداحمدروئین مشهور به آمر مجاهد وابسته به باند جمعیت که در زمان حکومت ربانی والی تخار بود و حالا رئیس ترانسپورت می باشد.

(۱۲) اکرام الدین «معصومی» یکی از قومندانان باند ربانی، بعد از سقوط طالبان والی تخار بود که داستان های رشوه و اختلاسش بعضاً حتی در تخار در جریان هم انعکاس یافته است. وی بعداً والی بدخشان شد که مردم از وی خاطرات تلخی دارند او اکنون ارتقا کرده وزیر کار و امور اجتماعی مقرر شده است. تعیین این جنایت سالار دولت کرزی را نزد مردم زیر سوال برده و مردم از انتخاب و رأی خود به کرزی با درد و دریغ یاد می کنند.

(۱۳) قومندان حضرت «ینگگی چی» یکی از قومندانان باند جمعیت که به بد اخلاقی و فحشا زیانزد مردم است، غفت صدها دختر منطقه را برپا داده و سبب بی امنیتی در تالقان شده است، او حالا آمر امنیت ولایت تخار می باشد.

(۱۴) قومندان گل دین که مردم به حق او را «دیوانه» لقب داده اند آمر جنایی ولایت تخار می باشد.

(۱۵) اکرم خان «بیک زاد» از باند جمعیت، قومندان امنیه تخار می باشد.

(۱۶) برید جنرال عبدالصمد رئیس ارکان حرب فرقه ۵۵ جهادی است که ابتدا خلقی بوده و بعداً عضو باند نظار شده و از طریق کارش در فرقه پول زیادی به جیب زده است.

(۱۷) تورن جنرال سبحان قل «ابراهیمی» از قومندانان خونریز باند گلبدین بوده که بعداً به شورای نظاری پیوست و حالا عضو باند دوستم

ژوندی دی وی زموږ د هیواد ټولو ملتونو ملی یووالی
د بنسټپالی پر ضد

دولت ته مو عریضه وکړه. دولت دواړه صاحب‌منصبان بنديان کړل. غارنوالان ورته څلور کاله بند د پیسو په زور تعیین کړي. خو ما قناعت ونکړ او امان‌اله او زمري مجبوره شول راته ووايي چی ستا ورور مونږ شفیق‌اله او نقیب‌اله ته تسلیم کړه. نقیب‌اله د حصارک غلجایی د ولسوالی د امنیه قومندان دی، چی د حاجی دین محمد د ننگرهار د والی د نژدی خپلوانو څخه دی.

خو ځلی مونږ د مرکز د استخباراتو څخه جلب راوړ خو د دولتي چارواکولخوا به یی ممانعت کیده. اوس هم څو جلیونه زما په جیب کی دی. خو نقیب‌اله ته وویل: لاس دی خلاص زه مرکز ته نه ځم. زه د مرکز سپی نه یم د حاجی دین محمد سپی یم.

او اوس زما ورور چهارراهی صحت عامه په لوله‌ایز قبر کی پیدا شو. دا ټول سره شریک مجرمین گڼل کیږی او د بشر د حقوقو څخه سر غړونه ده دولتي چارواکي پدی جنایت کی لاس لری.

د بنسټپالو د تروریزم قربانیان

طالبی. او گلبدینی تروریستان چی زور یی پر امریکاییانو نه‌رسیدي زموږ بی‌وزله خلک تر نښانی لاندی نیسی. د ۸۲ کال د سنبله د میاشتی په شپږمه نیټه د ننگرهار ولایت د قول اردو تر څنگ د یوناما دفتر د فلاینگ کوچ په موټر کی د بم د انفجار په واسطه چاودنه وشوه چی په نتیجه کی یی دوه زنانه ووژل شوی او هیږ نور کسان زخمی شوی چی نومونه یی دادی:

(۱) هوسی بنت محمدولی د کنړ ولایت د نورکل د ولسوالی او د نورکل د کلي څخه په شهادت ورسیده.

(۲) نوربی بی بنت گل الرحمن د لغمان ولایت د قرغه ولسوالی څخه په شهادت ورسیده.

(۳) فوزیه بنت محمدخان د لغمان ولایت اوسیدونکی.

(۴) نادیه بنت محمدالدین د ننگرهار ولایت سرخړود ولسوالی د بالا‌باغ د کلي اوسیدونکی.

(۵) آصفه بنت محمدصدیق د لغمان ولایت اوسیدونکی.

(۶) شکيبا بنت غلام‌قادر.

(۷) پروانه بنت شاه‌محمود د ننگرهار ولایت د کامه ولسوالی اوسیدونکی.

(۸) گلشن بنت فضل‌الرحمن د ننگرهار ولایت د بهسود ولسوالی اوسیدونکی.

(۹) تمنا بنت باز محمد د لغمان ولایت اوسیدونکی.

(۱۰) لطیفه بنت محمدابراهیم د ننگرهار ولایت د سرشاهی ولسوالی اوسیدونکی.

(۱۱) بهاول‌الدین بنت امرالدین د ننگرهار ولایت د چپرهار ولسوالی اوسیدونکی.

(۱۲) بی‌بی‌نام بنت امرالدین د ننگرهار ولایت د چپرهار ولسوالی اوسیدونکی.

لیسه ابوعثمانی از کابل به تخار رفت، و از جمله نمرات داوود را بررسی نمودند که نه درخواستی از ریاست داشت و نه پارچه‌های تحریری امتحان. وقتی از مدیر لیسه انجنیرشفیع پرسیدند که چرا درخواستی ندارد و نمرات و پارچه‌هایش کجاست جواب داد که همه‌ی آن‌ها گم شده اند! هیات در حضور همه معلمان به او گفتند که این از امکان بدور است که نمرات و امضای معلمان موجود باشد ولی پارچه‌ها و درخواستی مفقود. مدیر احساساتی شده و گفت: «این نمرات جنرال داوود است که نه زور من به او می‌رسد و نه از تو. کی می‌تواند که از وی درخواستی بخواهد و یا به او بگوید که پارچه نوشته کن...» هیات در جواب گفت: «پس ما چه کنیم. تو حداقل باید خودت از طرف داوود یک درخواستی می‌نوشتی و امر معارف را می‌گرفتی و توسط چند شاگرد سوالات امتحانش را حل می‌کردی که به ما هم سند می‌شد...»

یعقوب - ننگرهار

دولتی چارواکی او جنایت

د ننگرهار ولایت د حصارکی ولسوالی څخه د لاوړخان د اکبرخان زوی د یو نیم کال څخه را پدی خوا د خپل موټر سره یو ځای په همدی ولایت کی ورک شوی وه. دده ورور ببرک وایی:

«کوموخت چی زما ورور ورک شو، نو هیږ ژر د خپل ورور لټول شروع کړه. د لټولو په جریان کی امان‌اله او زمري چی د کابل د گارنیزون صاحب‌منصبان دی ماته د یو دکاندار چه نوم یی شیر وه، را کړ او راته یی وویل چی ورور دی د هغوی سره دی. شیر دکاندار د یو موټروان په لاس مونږ ته احوال را کړ چی د دودلکه افغانی په بدل کی به سناسی ورور آزاد کړی. خو مونږ چی دومره پیسی نه درلودلی، ۵۰۰۰۰ کلداری مو ورته ورکړی. خو مونږ ته دود میاشتی فریب را کړی او وروسته د دود میاشتی نه



دلاوړخان کشته‌ی دست‌باندی از جنایت سالاران

چپاولگری شهرت دارد، والی را در امر قاچاق همکاری و حمایه می‌کند و از آن سهمی قابل توجه می‌برد. وی از زارعین تریاک باجگیری می‌کند و باند رهزنانی را بوجود آورده که از هیچ عمل غیر انسانی روگردان نیستند.

در ولایت هلمند حاکمیت تفنگ سالاران بر مردم بیداد می‌کند. در اطراف و ولسوالی‌ها طالبان و سایر تفنگداران بر مردم ستم روا داشته و آنان را یکارهای شاقه وامی‌دارند. قاچاقچی و زورگویی به امر عادی تبدیل شده و از آدمکشان حمایه می‌گردد.

حدود ۲۵۰۰ خانواده از اثر خشکسالی به ولایت هلمند مهاجر گردیده‌اند که در مزرعه‌های تریاک در بدل مزد نهایت کم استخدام شده و از آنان بهره‌برداری ضد انسانی صورت می‌گیرد.

خوانی یک تن از مهاجرین گفت: «ما از ولایات شمالی مهاجر شدیم و درین جا می‌بینید که چپری زده‌ایم ولی قومندان محله ما را در زمین‌های خود که تریاک کشت کرده بود و فعلاً پنبه کشت کرده است بزرور استخدام و مزد ما را تا حال نداده. ماکدام زور نداریم و به مشکل می‌توانیم فقط نان خشک بخوریم...»

عده‌ای از مهاجرین بطور ناخودآگاه بخاطر قاچاق مواد مخدر قومندانان مسلح، استخدام شده‌اند.

زنان به علت حاکمیت خانواده ملانسیم‌آخندزاده در مرکز (لشکرگاه) در دفاتر کار ندارند و معلمان زن و شاگردان جوان چادری می‌پوشند. در ولسوالی‌ها اصلاً مکتب دخترانه وجود ندارد. زنان در بازار لشکرگاه حق گشت و گذار و دسترسی به داکتر و بقیه در صفحه (۸۱)



محمدخان

(۱۳) زمزمه بنت ولی محمدخان د ننگرهار ولایت د چپرهار ولسوالی اوسیدونکی.

(۱۴) توکل بنت عقیق‌اله د ننگرهار ولایت د چپرهار ولسوالی اوسیدونکی.

بچی - ننگرهار.

زخمی بمباران

محمدخان ولد شیرافغان طفل معصومی که بتاريخ ۲۰ عقرب ۱۳۸۰ با بمباران B52 امریکا در قریه کورنگ ولسوالی سرخورد در اثر سوختگی شدیداً آسیب دیده و تاکنون تحت مداوی قرار دارد. وی مخصوصاً از ناحیه پای خویش زیاد دچار مشکل بوده و فعلاً به شفاخانه صحت عامه ننگرهار انتقال داده شده است.

رستم - هلمند.

از جنایات والی طالبی و بیسواد هلمند

به تاریخ ۲۳ میزان ۱۳۸۳ سفری داشتیم به ولایت هلمند که گزارش فشرده‌ای از آن ارائه می‌گردد:

(۱) والی هلمند که از جمله وابستگان ملانسیم‌آخندزاده مربوط تنظیم مولوی نبی می‌باشد و باکرزی نیز دوست است، آدمی است بی‌سواد، زن‌ستیز، رشوه‌خور و قاچاقچر. از برکت ولایت و حمایه برادر کرزی (ولی کرزی) زراندوزی‌های زیادی کرده و مالک یک مارکیت و یک باب تعمیر در دوبی است و در قاچاق مواد مخدر دست باز دارد.

ملاشیر محمدآخند قومندان امنیه ولایت نیز که به دزدی و

زننده باد وحدت ملی

بر ضد بنیادگرایی!

پلنگ‌های چشم سرمه‌ای و حتی بی‌ناموسان گلبدینی در قدرت سهیم خواهند شد تا استبداد مذهبی خونریزتری با کلیدش در دست واشنگتن و پیچانده شده در زرورق خوشرنگ «دموکراسی و آزادی» بر کشور استقرار یابد. تبلیغ جنایت‌سالار ملا و کیل متوکل آغاز این خیانتکاری به حساب می‌رود.

از روی نگاهی به عکس‌ها می‌توان به ژرفای غداری وهن‌آمیز امریکا و کرزی در به قدرت رساندن تبهکاران «ائتلاف شمال» و اکنون آشتی با طالبان میهنفروش پی برد.

شایان یادآور است که البم حاوی این عکس‌ها توسط توماس دورزاک Thomas Dworzak آلمانی در ماهی که طالبان به زباله‌دان تاریخ پرتاب شدند (دسامبر ۲۰۰۱) از چند عکاس در قندهار تهیه شده است. به قرار گرفته عکاسان مذکور طالبان نگاتیف عکس‌های شان را از پاکستان به آنان می‌فرستادند تا به طور مخفی و با اضافه کردن

ما مدت‌ها پیش در «پيام زن» گفته بودیم که یکی از دلایل ستمکاری‌های قرون وسطایی و غیر انسانی طالبان احتمالاً در آزارهای جنسی است که اغلب آنان در دوران کودکی و نوجوانی در مدرسه‌ها دیده اند. نکته‌ای که در مورد «برادران» دینی نکتایی پوش شان مثل داکتر عبدالله، فهیم، یونس قانونی و غیره نیز صدق می‌کند.

«بچه»‌هایی که بر ما

آیا جنایت‌سالاران از دیدن هیأت «بچه»‌های شان خجالت خواهند کشید؟ فکر نمی‌کنیم. اما این عکس‌ها بدون تردید مایه سرافکندگی مردم ما می‌باشند که وقتی نیرویی انقلابی رهبری کننده ضعیف باشد، بیگانگان چه وحوش کثیف پر عقده‌ای را برای ما «قهرمان» وانمود ساخته به حکومت می‌رسانند. حتی همین عکس‌ها هم کافی اند تا مخصوصاً روشنفکران طرفدار این مزدوران بیمار و جاسوس نظیر نرشیرنگارگر، خلیل‌هاشمیان، نبی‌مصدق، رحمت‌الاصافی و... اگر از دنیا یک روز هم باقی بماند باید در کنار روشنفکران

طرفدار جنایت‌سالاران «ائتلاف، شمال» همراه با مالکان شان محاکمه صحرایی شوند که چرا با پامال کردن شرافت خود به دفاع از این مشتی جاهل و جنایتکار برخاسته بودند.

به نظر می‌رسید طالبان برای امریکا «دیگتر» از مصرف افتاده اند و جای شان را به «ائتلاف شمال» سپرده اند. اما توطئه‌های نهان و آشکار دولت کرزی به دلالتی صفت‌الهمجدی ۱۰ میلیون دلاری، خبیر از خیانت عظم مجدده امریکا و ایادی آن به ملت ما دارد که این شترگاو

حکومت کردند

زمینه‌ای «منظره‌ای از سویس» برای شان چاپ کنند که به این آرزوی به اندازه‌ی شخصیت خود شان هرزه و سخیف نرسیده و متواری شدند.

کتاب را دوستی فنلندی در نمایشگاهی از عکس‌های «راوا» در هلسنکی (۱۱ فبروری الی ۲۷ اپریل ۲۰۰۳) به نمایند «راوا» هدیه نموده بود. هر چند چاپ رنگه این چند تصویر از کتاب خیلی گران تمام می‌شود ولی حیف دیدیم که خوانندگان ما از تماشای لااقل تعدادی از آنها محروم بمانند. □









درنگی بر ژورنالیزم زرد

جنایت سالار پسند شکراله کهگدای

این نوشته که چهره یکی دیگر از روشنفکران سرسپردی جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» را افشا می‌نماید، با پوشش از نویسنده ارجمندش، اندکی فشرده به چاپ می‌رسانیم.

صعب است. عبوری است از مسیری تا رسیدن به قله رفیع روزنامه‌نگار با اخلاق. روزنامه‌نگاران با اخلاق بسیارند و در کشورهای استبدادی این روزنامه‌نگاران اکثراً یا در زنداند و یا جان‌شان را بر سر آرمان‌های حرفه‌ای خود می‌بازند، «آشکار کردن و یا گفتن حقیقت ارزش مردن در این راه را دارد»، «روزنامه‌نگار با اخلاق هر روز منتظر اتفاقی در زندگی‌اش است»، «در طریق مطبوعات آزاد باید دانش را بر بی‌خبری و جهالت، و حقیقت را بر تبلیغات ترجیح داد»

از آنجاکه مسئله بنیادی سیاست - که خود بیان فشرده اقتصاد بوده - کسب قدرت است، به همین سبب در بطن هر فرهنگ، که بازتابی است از سیاست، ارزش‌ها و باورهایی جای دارند که ناظر بر مناسبات قدرت می‌باشند (چه قدرتی در حال فروپاشی، استقرار و یا برپایی). ژورنالیزم به مثابه‌ی یکی از رگه‌های تپنده و پر حرارت در دو مقوله‌ی فوق (ارزش‌ها و باورها) جریان داشته، نه تنها نمی‌تواند ناظر بر مناسبات قدرت نباشد؛ بلکه جانبدار نیز بوده، در مناسبات قدرت - یا به نفع مردم و یا بر ضد آنها - مداخله سازنده و یا ویرانگر، می‌داشته باشد. با همین محک نمایان خواهیم ساخت، که «کاروان» منحیت یک تریون نثراتی در این مناسبات قدرتی در حال برپایی و زیر نظارت و حاکمیت امریکا، تعهد ایفا‌ی کدام نقشی را نشانی نموده است.

زبان لمپن و نوشته‌های آقای «کهگدای»

«قافله سالار» ژورنالیست‌ها، که در این اواخر، دوواژه‌ی فریبده را پیشوند نام‌اش نموده، در سرمقاله شماره ۱۰۱ حمل ۱۳۸۳ نشریه «بلند آوازه» اش یعنی «کاروان» مطالبی را با هم گره زده، که می‌بایست به آن توجه کرد.

برای جلوگیری از اطناب بحث، نکته‌های عطف سرمقاله، نقل شده و در پی آن بر آن نکات درنگی خواهیم کرد، تا اگر ذهنیت پاره‌ای از خوانندگان را هیاهوی «بنیاد بازی»، «سالار سازی» و «شاه‌کائی» و بسا تبلیغات میان خالی و فریبده‌ی «کاروان» - که بخش‌های آن در سرمقاله بازتاب یافته - مکرر ساخته باشد، به روشنیایی برسند. احتمالاً نقل قول‌ها از مقاله‌ای شان برای اثبات حقایقی درخور توجه، ممکن خواننده را خسته نماید، اما مسئله‌ای است اجباری. در آغازین سطر سرمقاله «کاروان»، نویسنده (آقای کهگدای) با

«ماده ۱۹ منشور جهانی حقوق بشر (Article 19): هر فرد حق آزادی عقیده و بیان را دارد و حق مذکور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و هراس نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد» و در زیر این آر تیکل چنین آمده:

«آزادی مطبوعات مثل یک گریه‌داده است که ریشه‌های فساد، ساخت و پاخت و قوم و خویش پرستی و انتصاب آنها در مسند ادارات دولتی، همچنان رژیم‌های استبدادی که برای چند دهه در یک کشور ریشه دوانیده را از ریشه درآورده و به دور خواهد انداخت. رژیم‌های استبدادی آزادی مطبوعات را «خطرناک» و «مخرب» می‌دانند، بنابراین سعی می‌کنند به طریق روزنامه‌نگاران و روزنامه‌های مستقل را با مارک «جاسوسی» و «تبلیغات بیگانگان» و «مزدور» و «انتشار اسرار دولتی» و «توهین به مقدسات» حذف کنند»، «آزادی مطبوعات سنگ بنای هر آزادی دیگر است، آزادی مطبوعات کلید دموکراسی است»، «قلم زدن در راه حقیقت و یا گفتن حقیقت بدون زیبا جلوه دادن آن، رنگ کردن و سواستفاده از آن از اهمیت بالایی برای روزنامه‌نگاران برخوردار است. بعضی از روزنامه‌نگاران به دلایل ارتباط سیاسی که با مسئولان بالایی دولت برقرار می‌کنند ممکن در دام آنها بیفتند و یا به دلایل حرفه و یا گزارشات سیاسی خود بروکراتیک عمل کرده و اخلاق روزنامه‌نگاری را زیر پا گذاشته و به خاطر جاه و مقام طلبی و ثروت اندوزی گزارشات جعلی و ناقص را به مردم ارایه دهند.

روزنامه‌نگار می‌بایستی با دید انتقادی به مسایل نگاه کند، با دید انتقادی بکاود آنچه را که پنهان است، کشف کند حقیقت را، و گزارش حقیقت را بگذارد جلو دید مردم. اعتبار یک روزنامه و روزنامه‌نگار آن در این است. آنها از این طریق اعتماد خوانندگان روزنامه را جلب می‌کنند. البته پروسه جلب اعتماد خوانندگان مطبوعات مستقل

«مرحہ تکاملی» آن، همچنان صبغت‌الله، ربانی، مسعود، سیاف، حکمتیار، مزاری، خلیلی، ملا محمد عمر، اسماعیل خان، فهیم و دوستم با جهالت و وحشیگری پیمانند، لگدکوب کرده اند - مورد حمله تمسخرآمیز قرار می‌دهد.

آقای «کهگدای» در همان شماره «کاروان» زیر عنوان «ای قوم به حج رفته» به ادامه‌ی «آزادی زنان و دختران در مکه معظمه» و اینکه چنین آزادی «در هیچ نقطه دنیا مانند ندارد» (۱) به ستایش عجیبی پرداخته می‌نویسد: «آزادی زنان این نیست که حتی زنان فرزندان و نواسه‌دار خصوصاً در شب‌های عروسی پشت و قول و ران چم‌لک شان را لچ نمایند و در میدان برآیند و برقصند و چشمان گناهکار مردان خود شان و دیگران با هوس نظاره گر برهنگی‌های شان باشد».

آقای «کهگدای» که از سالها بدین سو، از تعرض به حقوق و آزادی زنان لذت سکرآور می‌برد، فکر می‌کند که با شگرد گنج‌آیدن فرامین و تدابیر سرکوبگرانه در مورد زنان (در متن «حج نامه» اش) می‌تواند ذهنیت پس‌نگرنده‌ی دینی پاره‌ای از خوانندگان نشریه‌اش را بر ضد زنان برانگیزاند و با جلوه‌های بنیادگرایی سرپانده‌ی اخوان، منجمله اسماعیل خان را متوجه کار و بار اعطای القاب... - که بعداً به آن خواهم پرداخت - نماید.

چنین اعتراض جانبدارانه بوده سرخم کردن آگاهانه در برابر دست‌آبریز بنیادگرایان دار و دسته ائتلاف شمال و... می‌باشد.

با آقای «کهگدای» یک جا سفر می‌کنیم به گذشته‌ی «نامه‌نگاری» اش، تا بنگریم که زن‌ستیزی‌اش ریشه در آن ایام دارد. جناب شان از خاطره‌اش در دورانی که در «نقش» نامه‌نگار «کاروان» به صورت عمده با بروکرات‌های طراز اول، وکیل‌های شورا، سناتورهای با صلاحیت به خصوص جنبش محصلین در تماس مستقیم بوده؛ در یاهو‌نامه‌اش می‌نویسد:

یکی از مردان تبیک که دوست آقای واله بود، خان صاحب بایان نام داشت. آقای واله، خان صاحب بایان را سرگرم می‌آورد ما از گپ‌ها و حرف‌های وی می‌خندیدیم و لذت می‌بردیم. (تکیه از روشنائی) یکبار هم آقای واله، خان صاحب بایان را با خود در یک کنفرانس تساوی حقوق زن و مرد در موسسه نسوان برده بود. همینکه خان بایان برگشت بسیار عصبانی بود و می‌گفت: «عجب دنیای شده هیچ وقت حق زن و مرد برابر نمی‌شود؛ اگر در روز هر چند بگویند زن و مرد در شب...» (خاطره‌نویس، گفتار مستهجن و زن‌ستیز و شرم‌آور خان صاحب را عیناً در صفحه ۴۹ تحت عنوان «خان صاحب بایان و تساوی حقوق زن و مرد» به چاپ رسانیده که این قلم به خاطر حرمت به قلم، از بازنویسی بقیه‌ی آن منصرف گردید).

هرگاه به جای آقای «کهگدای» یک نامه‌نگار باتمکین و با آرمان در آن نشست (ولو - خصوصی) حضور می‌داشت، از اهانت و تحقیر جنسیت زن توسط «وکیل صاحب شورا»، نه تنها نمی‌خندید و لذت جنسی نمی‌برد؛ بلکه زن‌ستیزی اهانت‌بار نامبرده را با صلابت و با

دید نژادستیزانه، نالیده، شکایت می‌نماید که یگان رسانه در امریکا «خود عامل دشمنی فزایی و استبدادگرایی و تهمت بستن و دشنام دادن به دگراندیشان (!) شده اند...»

این قلم نمی‌داند که کدام رسانه «کاروان» را دو و دشنام داده و به آن تهمت بسته، یا نه دو و دشنام و نه هم تهمتی در کار بوده، شاید هم «یگان رسانه» نقدی داشته بر «رهنمودهای کاروان»، که تلخی آن چنین واکنشی را در پی داشته است. به هر حال، هر خواننده‌ی مودب که نگاهی به سرمقاله «کاروان» و یا سایر نوشتارهای آقای «کهگدای» بیاندازد، کلمات و جملات دور از عفت قلم و اخلاق نامه‌نگاری‌ای شان، احساس و بینش فرهنگی وی را عمیقاً جریحه‌دار خواهد نمود.

نخستین عرض زن‌ستیزی،

تعرض به حقوق و آزادی زنان است

فرد پر ادعایی که می‌گوید: «برای کاروان جای مباحثات است که دیگران هم از درس‌های کاروان بحیث سرمشق آموخته می‌روند»، نه تنها از اهانت و تحقیر انسان؛ بلکه از توهین و فروتر شمردن زن (به طور اخص) رضای ذهنیت نرینه مدار می‌کند. تنها آقای کهگدای نیست که به زن به دیده حقارت می‌نگرد؛ بلکه هر زن‌ستیز با استفاده مستمر از عادت‌های زبانی، زن را با گفتن واژگان شکل گرفته از مکالمه لمپنه و... تحقیر می‌کند.

یک ژورنالیست، یک منتقد و یا هر نویسنده‌ای که باشد، با در نظر داشت ارزش‌های اخلاق نویسندگی، هیچگاهی نه از زبان خود و نه از زبان قلم‌اش چنین کلمات رکیک و مستهجن در مورد زن جاری نمی‌شود. این حق مسلم و بی‌چون و چرای هر هموطن مصیبت‌دیده، اسارت‌کشیده و قربانی‌داده و در خون و آتش فرو شده‌ای ما است، که مسببین و مسئولین برپادی و تباهی وطن عزیز شان - چه خاینان بلند پایه حزب «دموکراتیک خلق»، چه سرپانده‌های جاهل و وحشی اخوان - را شدیداً مورد انتقاد قرار داده، خواهان محکمه و مجازات آنان توسط یک دولت واقعاً ملی و غیر وابسته گردند (منتقدان مخفی، نیمه علنی و یا علنی وابسته به شبکه‌های عیدیه‌ی استخبارات و اطلاعات روسیه و سایر کشورها - که به خاطر اغفال مردم دین باوری و اسلام نمایی می‌کنند - بایست تفکیک گردند)؛ اما چاپ و نشر الفاظ ناروا و بازاری، آنهم رسوبات گندیده‌ی آن را در مورد اینان، هیچ فرهنگ متعالی به روی صفحات رسانه‌های نوشتاری و تریبون‌های گفتاری اجازه نمی‌دهد؛ مگر فرهنگ مبتذل «کهگدای» که از دربار مایه گرفته است.

آقای «کهگدای» که در وزیرسازی و تاج‌بخشی جوهر ندارد، تنها به هتاک و فحاشی زنان مخالفش اکتفا نکرده «خانم‌های نواسه‌دار» محل اقامت‌اش یعنی «کلفرنیا» را آماج توبیخ تورن اسماعیل گونه قرار داده حقوق و آزادی آنان را - که در دودهمی گذشته جنایتکاران هفت ثور و

به پاره‌ای از خوانندگان ناآگاهی تشریف‌اش القا می‌کند، تا به هر شکلی که شده در برابر این ملیت (پشتون‌ها) به واکنش‌های ضد وحدت ملی دست یازند.

نویسنده به اعتراض ناروایش وضاحت داده می‌فرماید:

«بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌ها و بدشگونی‌های بیشمار که در این یک قرن و ربع نصیب مردمان ما شده در هیچ دورانی چنین نبوده» آقای «کهگدای» نقطه آغاز استبداد را به روی پیشانی امیرعبدالرحمان خان جلاد گذاشته و نقطه‌ای انجام آن را در کف دست ملا محمد عمر جاهل، دو نقطه‌ای آغاز و انجام را با هم وصل نموده، میانه‌ی آن را ۱۲۵ سال بدبختی، سیاه‌روزی و بدشگونی بیشمار که در تمامی ادوار تاریخ کشور چنین نبوده، خوانده است. وی با این سفسطه گناه بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌های بیشمار یک قرن و ربع گذشته را به مجموع ملیت پشتون نسبت می‌دهد. و از همین منشای خود ساخته به برآیندی دل‌باخته‌اش می‌رسد که شدت و میزان بدبختی و سیاه‌روزی این دوره را با هیچ دوره‌ی دیگر قابل مقایسه نمی‌داند.

ما بدبختی‌ها و سیاه‌روزی وحشتناک‌تر از هر وحشتی را در مسیر زمان دیده و آن را در کتیبه‌ی تاریخ پر افتخار خویش حک کرده‌ایم. با در نظر داشت جنایت‌ها و خیانت‌هایی که از امیرعبدالرحمان خان جلاد تا ملا محمد عمر قصاب انجام یافته، محدود ساختن تمام ادوار سیاه تاریخ به آن دو، به صورت مستقیم تبریہ دیگران را نیز با خود دارد. آقای «کهگدای»، در دوران مدنظر جناب عالی، بنابر درک تاریخ شناسانه، سلطنت متمرکز فئودالی، متضمن همکاری طبقات حاکمه تمام ملیت‌ها و اقوام، به قلع و قمع خلق ما اشتغال داشته است؛ اگر باور ندارید لطفاً به شجره خانواده‌گی خود مراجعه، و ببینید، فرمان قتل چه تعداد انسانی را بزرگ فامیل تان (نورمحمد خان کهگدای سرمشی حضور) مسوده، و از توشیح شاهانه! گذرانیده اند؟، مگر فراموش کرده اید فامیل شما سالها به خاطر خدمت به شاه، از زبان بزرگ خانواده نقل می‌کردند که گویا مسوده‌های اعدام را شاه در همان گام نخست و حتی دفعات بعدی هم امضا نمی‌کرد. آنچه بزرگ خانواده تان به عنوان نماینده (۱) اقلیت - آمده از آنطرف دریای آمو - لازم می‌دانست، شاه پشتون تبار از تایید خونبار آن ابا می‌ورزید.

اگر حکومت‌ها مردمی باشند یا استبدادگرا؛ اگر دموکراتیک باشند یا دیکتاتور؛ اگر سکیولار باشند یا تئوکرات؛ اگر در برابر تجاوز و یورش دارای خط دفاعی استوار باشند یا شکسته، این مسایل به هیچوجه مانع تجاوز کشورهای نیرومند و توسعه‌طلب - و دارای دیدگاه‌های مختلف ایدئولوژیک - شده نمی‌تواند (برخلاف، ساختار تقسیم قدرت در درون یک جامعه می‌تواند نقشی ارزنده‌ای در مبارزه علیه متجاوزین و حصول آزادی آن جامعه داشته باشد). در چنین شرایط و اوضاع فاجعه‌آمیز، هیچ منطق و برهانی اجازه نمی‌دهد که در وجود

استفاده از هنجارهای پسندیده‌ی فرهنگ حرمت گذاشتن به زن، انتقاد می‌کرد و از منظر سوسیالوژی پیشینه‌ی عدم تساوی حقوق زن و مرد را برایش توضیح می‌نمود. آقای «کهگدای» چنین نکرد؛ چونکه گوشه‌ای از دیدگاه اجتماعی‌ای شان را تفکر زن‌ستیزی می‌ساخت. و دیگر اینکه خان صاحب بایان - که اصلاً «بایانی» تخلص می‌کرد - قبل از آنکه به سمت وکیل شورا از منطقه‌اش (بایان) انتخاب گردد، مامور احصائیه وزارت داخله (شعبه توزیع تذکره نفوس) و چند ماهی هم مامور در وزارت تجارت بود. موصوف از لحاظ موضع طبقاتی از زمره‌ی زمینداران و ثروتمندان منطقه شمالی به شمار می‌رفت، که برخی از روشنفکران در ظاهر غیر وابسته را در کمند عیش و نوش و مهمانی‌های پر مصرف‌اش بسته بود. معلوم نیست تذکار این خاطره، چه چیز و کدام پیامی را به خواننده می‌رساند و خاطره‌نویس چرا از نوشتن نام و نشان و شغل رسمی و وکیل بودن آقای بایانی در «شورای ملی» طفره رفته است؟

نژادستیزی در قالب

«دوستی میان همه مردمان»

به بخشی از جمله‌ی سزمقاله «کاروان» در صفحات قبل پرداختیم. اینک به ادامه‌ی آن توجه کنیم: «... فکر می‌کنند که یکی از دژخیمان دوران استبداد امیر عبدالرحمان خان... و یا مجریان استبداد و اختناق در شیرازه‌های خودکامه و ضد مردمی بیگانه‌گرای بعدی یعنی کمونیستان و طالبان هستند تا نگذارند کسی چیزی بگوید».

این چه نوع «حق»ی است که آقای «کهگدای» آن را به جنگ آورده، و به اتکال آن انتقاد «بیگان رسانه» بالای «کاروان» اش را با جملات آگنده از نفرت نژادی پاسخ می‌دهد. ایشان از میان ردیفی عناصر بومی وابسته به بیگانه و منصوب به ملیت، اقوام، عشایر و تبارهای مختلفی کشور - که مسبب انهدام فرهنگ مادی و معنوی ما، به خصوص در دو دهه‌ی اخیر می‌باشند و شرایط را برای تهاجم و تجاوز دو ابرقدرت شوروی و امریکا به کشور مساعد نمودند - فقط و فقط ملیت پشتون را انتخاب نموده، زیر نام و نشان «کمونیستان»، «رژیم غولان خلقی و سیاه‌دلان طالبی» آماج حملات نژادستیزانه و نفرت‌گسترانه قرار می‌دهد.

آقای «کهگدای» که گاه گاهی کلماتی، چون «وحدت ملی»، «برابری زبان‌ها» «دوستی و تفاهم میان همه مردمان» را چاشنی نوشتارهایش می‌سازد، نه از روی سطح‌نگری، حاکمیت و سلطه حاکمان مستبد، وابسته و یا دست‌نشانده‌ی پشتون تبار را - که بالای ملیت خودی و هم بالای سایر اقوام، عشایر و تبارهای کشور اعمال قدرت نموده و ستم روا داشته اند - حاکمیت و سلطه ملیت پشتون بر دیگر باشندگانی این سرزمین در خون تبیده و انمود می‌سازد؛ بلکه به طور عمد به تبلیغات نفرت‌گسترانه پرداخته و فرهنگ نژادستیزی را

مزدبگیران را مورد نفرت نژادی و مواخذه‌ی ملامت‌گونه قرار داد.

سرمقاله‌نویس «کاروان» در نقش جارچی «تساوی حقوق بین اقوام و همبستگی میان آنان»، هیاهو راه انداخته، در حالی که آنچه جار زده می‌شود طرح‌های تفرقه و انشقاق میان مردم کشور بوده، که چون ساطوری بر پیکر خونین وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان کوبیده می‌شود؛ اگر به بخش از سرمقاله دو سال قبل از امروز جناب «کهگدای» در زیر توجه نمایم به وضاحت خواهیم دید که ایشان با دورویی یک منبرنشین فرستاده شده از خارج، در عین زمان که ریاکارانه «وابستگی‌های قومی و قبیله‌ای و زبانی و امتیازات و...» را محکوم می‌نماید - در چند سطر بعدتر مقاله‌ی او مافریبانه‌اش - امتیاز خاصی برای یکی از اقوام این خطه‌ی ویران کرده شده، قایل شده آنها را سرآمد سایر ملیت‌ها و اقوام می‌شمرد. و به درستی می‌داند که زهر شدیده‌ی این نظر خاینانه‌اش در رگه‌های وحدت و همبستگی ملی چه اثری خواهد داشت.

«... اگر به پاس جانثاری‌های مردم آزاده پنجشیر که دو قوای متجاوز یعنی روسیه و پاکستان را با زانو درآوردند و هیچگاهی تسلیم نشدند، از جلب عسکری (خدمت سربازی) و مالی و محصول دولتی برای ۲۰ سال معافه شوند، کاری است فراخور پاداش و پایمردی شان...»

ژورنالیزم «کهگدای» - که خود تحریف‌گر واقعیت‌ها است - همینکه می‌نویسد «مردم آزاده پنجشیر» مراد ناپاکش «شورای نظار»ی‌های روس پرست می‌باشد.

نویسنده با تردستی شعبده‌بازان «پاکستانی» چنبر بوناک این افراد خود فروخته، اجنت، غارتگر، جانی‌تارک، نژادپرست و میهنفروش را آنقدر بهنا می‌دهد، تا خواننده‌ی نشریه‌اش دچار آشفته فکری شده سرانجام بپذیرد که مجموع این قوم قلیل‌العهده؛ اما دلیر و وطنپرست، از زمره‌ی این باند پلید («شورای نظار») می‌باشند. در حالی که مردم هوشمند و واقعیت‌نگر افغانستان حساب قوم شریف پنجشیر را از قهرمان خون و خیانت به وطن یعنی «مسعود بزرگ» و باند آدمکش‌اش کاملاً جدا می‌دانند.

اینها خائنین به مردم و کشورند، که در دراز مدت در خدمت پلان تجاوز و استقرار دایمی ارتش گرسنه‌ی امپریالیزم (سوسیال امپریالیزم) شوروی در افغانستان قرار داشتند و به دستور آن کشور زنجیرهای خون‌آلود تانک‌های ارتش اشغالگر امپریالیزم امریکارا - که از روی پیکر دردمند مردم بیگناه و بی‌دفاع ما فاتحانه می‌گذشتند - می‌لیسیدند (و کماکان به تظہیر آن ادامه می‌دهند)؛ برعکس مردم با غیرت پنجشیر آنها را ننگ قوم دانسته، همانند سایر باند‌های اخوانی، خواهان محکمه و مجازات شان می‌باشند.

بقیه در صفحه (۹۶)

زامداران مستبد و خودکامه‌ی سرنگون‌شده و دست‌نشانده؛ ملیت، قومیت و... آنها با ساطور نکوهش و نفرت نژادی شقه شقه شوند. می‌بایست به این حقیقت نیز اشاره نمود که از همان نقطه عطف آقای «کهگدای» یعنی استبداد امیر عبدالرحمن خان جلاد و وابسته تا قبل از دهه اخیر از افراد منسوب به سایر اقوام، تبارها و عشایر کشور، حتی فرزندان کسانی که در میان فراریان و مهاجرین از آنسوی دریای آمو فرستاده شدند - منجمله سرمشی حضور شاهانه نورمحمدخان کهگدای، محمدخان جلالر و... - در ارگان‌های دولت: اردو «ضبط احوالات» همینطور «ضبط احوالات ارگ شاهی»، وزارت امور خارجه، قوای امنیتی و سایر نهادهای مهم آن حضور و نقش فعال داشتند.

از تره کی، امین، گلاب‌زوی، پنجشیری، ببرک‌کارمل، مزدک، کشتمند، نجیب‌الله، دوستم و سایر همپالگی‌های شان - که کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ و در پی آن تجاوز ارتش شوروی به کشور، آنان را به قدرت رسانید - تا صبغت‌الله‌مجددی، ربانی، «قهرمان مسعود»، مزاری، خلیلی، محقق، حکمتیار، سیاف، فهیم، عبدالله، قانونی، اسماعیل خان و ملامحمد عمر، که ۸ ثور هزار بار ننگین‌تر از ۷ ثور آنها را سرمست امارت و صدارت ساخت؛ همگی شان وابسته به اجانب بوده و در ویرانی و کشتارهای دسته‌جمعی و صدها نوع شکنجه و هزاران جرم و جنایت عجیب و تجاوز به ناموس مردم بی‌دفاع و وطنفروشی به نحوی از انحاء دست داشتند. اینها همگی به ملیت پشتون تعلق اتنیکی نداشته؛ بلکه هر کدام به ملیت، قوم و... های مختلفی کشور تعلق نژادی، زبانی، منطقه‌ای و مذهبی داشته، هیچ یک از این افراد (البته آنها بی که تا کنون به حیات ننگین و رسوای شان ادامه می‌دهند) نه می‌تواند از ملیت، قوم و عشیره‌ی منسوبه‌ی خویش به نمایندگی برخیزند. اینها همگی شان مسوول کار و کردار ضد منافع ملی خویش می‌باشند، نه ملیت، قوم، طایفه و عشیره‌ی ستم‌کشیده، اسارت دیده و قربانی داده‌ی آنها.

وابستگی و خودفروشی عناصر منسوب به ملیت، قوم، طایفه و عشیره‌ی کشور، وابستگی و خودفروشی مجموع آن ملیت، قوم، طایفه و عشیره نیست. یکی گرفتن دو سوی متضاد (حاکم و محکوم) و یا به بیان راس‌تر نماینده‌های آموزش دیده‌ی روسی، امریکایی، پاکستانی، عربی و ایرانی را که حاکم بر سرنوشت مردم مظلوم و در بند افغانستان اند، با مردم یکی گرفتن، کار ژورنالیزم خریده شده و یا اجنت می‌باشد، نه ژورنالیزم آزاد، مردم‌گرا و رسالتمند. به ژورنالیزم وابسته باید حالی کرد که، حتی عناصر ملی و دموکرات که در شرایط عاری از هر گونه قید و بند ارتجاع و امپریالیزم توسط مردم خویش انتخاب شده؛ اما بعد از کسب قدرت حاکمه - چه در اوضاع آرام، چه در حالات بحرانی و تجاوز - از انتخاب‌کنندگان شان بریده و در خدمت منافع بیگانگان قرار گرفته اند، را نمی‌توان به ملیت، قوم، عشیره و طایفه آنها گره زد و خاستگاه ملیتی، قومی، عشیره‌ای و... این

غروب آخرین سپیده

داستان قتل عین القضاة همدانی بدست روحانیت

فرهاد عرفانی - مرزک

عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن علی میانجی همدانی و معروف به قاضی همدانی (۴۹۲ - ۵۲۵) حکیم و عارف ایرانی، و از علمای شافعی در اوایل قرن ۶ م در همدان دنیا آمد. عین القضاة در جوانی در همدان به کسب علوم پرداخت و بزودی در ادب و حکمت و کلام مایه‌ی بسیار اندوخت. و به سبب تبحری که در فقه به هم رسانید، عنوان قاضی و مدرس هم یافت. و با وجود جوانی، صاحب شهرت و نفوذ تمام گشت و بهمین جهت محسود فقها و متکلمین واقع شد. فلسفه و کلام عصر طبع حقیقت‌جویی عین القضاة را قانع نکرد و در دنبال بحران فکری که حاصل مطالعات وی در فلسفه و کلام بود، گرفتار شکوک شد. به سبب آنکه وی نیز مثل شیخ و مرشد خود احمدغزالی در بیان عقاید بی‌پروا بود، به کفر و دعوی الوهیت متهم شد و فقها به قتل دانشمند جوان فتوی دادند. در بغداد یک چند روز زندان ماند تا آنکه به دستور ابوالقاسم درگزینی وزیر سلطان محمود او را در همدان بر در مدرسه‌ای که ظاهراً محل تدریس او بود بر دار کردند (۱۰۹۸) و سپس جسدش را با نفت و بوریا آتش زدند. عین القضاة به فارسی و عربی آثار متعدد دارد و گذشته از تبحر در حکمت و عرفان، در شاعری و نویسندگی هم قریحه‌ی عالی داشته است. به نقل از دایره المعارف مصاحب و فرهنگ معین.

«پیام زن»

... برخیز مردک!

سرنگهبان، با قدی بلند، سینه‌ای ستبر، ریشی انبوه، و شمشیری آخته، در چهارچوب در ایستاده بود و چشم در چشم عین القضاة، دوخته بود.

عین القضاة، با سر و روئی آشفته، گیسوانی درهم، جامه‌ای پاره و آلوده در سرگین چهارپایان و چهره‌ای و دست و پائی پوشیده از خون خشکیده و گرفتار در غل و زنجیر، آنچنان به گرسنگی و تشنگی گرفتار بود که توانی برای برخاستن نداشت. پس خطاب به نگهبان با صدائی ضعیف گفت: ((کمی آب بده!)).

سرنگهبان به راهرو رفت و با پیاله‌ای آب بازگشت. عین القضاة تا قطره آخر، نوشید. جانی گرفت. نگهبان پیاله برگرفت و به گوشه‌ای پرتاب کرد. دست بر زیر بغل عین القضاة زد و از زمین بلندش کرد. عین القضاة، بر پا ایستاد و زنجیر را که چون سوهان، زخم کهنه‌ی میج پا را می‌آزرد، بدنبال خویش، کشید. سرنگهبان، راه دراز راهرو را در پیش گرفت. رقص شعله مشعل‌ها، بر چهره و چشم‌های عین القضاة، می‌لغزید.

سرنگهبان به عقب، روی برگرداند. از بیرون، هیاهوی گنگ مردمان، به گوش می‌رسید...!

- ها! مردک! راست‌گوی! اکنون که فرشته مرگ را در آغوش می‌بینی، به چه می‌اندیشی؟

- فرشته مرگ!

- آری مرگ! می‌هراسی، نه؟

- هراس! از چه؟ اگر پیش از تولد، از برای تولد، مرا شادمانی بود، اینک مرا برای مرگ، نیز، هراسی هست!

- بزرگ می‌گوئی مردک! پیش از تولد، تو نبودى، اما اینک هستی! - و پس از مرگ نیز نخواهم بود، که هراسی‌ام باشد.

- ها! ها! پس اعتراف می‌کنی به کفر! قاضی، راست می‌گفت که تو معاد و جهان آخرت را دروغ و پندار می‌پنداری!

دو نگهبان مسلح، در کوچه دروازه قلعه رو به میدان راگشودند. سرنگهبان، گام به میدان نهاد و عین القضاة از پی او. کسبه دروازه میدان، در برابر مغازه‌هاشان ایستاده بودند. گوئی شب را هیچکس در شهر، نیارمیده بود. سحرگاه بود و شعاع آفتاب نو، بر بام شهر خاموشان، نرم نرمک می‌لغزید.

پیر و جوان و کودک، زن و مرد، گوش در گوش، پشت به پشت، میدان بزرگ شهر را، پوشانده بودند. در میانه میدان، طناب دارها از تبرک علم شده، با نسیم صبحگاهی، آرام و در انتظار، می‌رقصید.

قاضی القضاة، روحانی برجسته، فقیه عالقدر دستگاه حکومت، مفتی اعظم محمد ابن عبدالله مکی، با عبائی سپید و دستاری سیاه، در حالیکه طومار حکم حکومتی، مبتنی بر فتوای علمای اعظم را در دست می‌فرد، با چشمانی غضبناک و خیره، در

ناموس تان تجاوز کرده‌ام؟ آیا در میان شما کسی هست که از من جز مهربانی و روی خوش دیده باشد؟ آیا دستان من به خون پیگناهی آلوده است؟ آیا در میان شما کسی هست که از من جز سخن راست و نیکو، چیزی شنیده باشد؟ بیاندیشید مردمان! انسان را ملاک قضاوت، اعمال اوست. آیا در اعمال من، ذره‌ای از آنچه گناهش می‌پندارید، یافته‌اید؟

این شما و این خدایتان! جز این است که می‌فرماید، شما را اشرف مخلوقات قرار داد، تا بیاندیشید و بهترین‌ها را برگزینید؟ آن هنگام که او نیز، که به ستایشش نشسته‌اید، حکم به سنجش عقل می‌دهد و گزینش را به شما، اختیار و آزادی می‌سپارد، چگونه است که معتقدان حافظ بیضه‌اش، در مقام قضاوت نشسته، حکم به ارتداد می‌دهند و شکنجه می‌کنند و می‌کشند که چرا بر اساس عقل، گزیده‌ای و راه رفته‌ای؟

بیدار شوید مردمان! مرا دشمنی با خدای شما نیست، که اگر هست، از من است و من از اویم. دشمن‌اش چگونه پندارم، که در چنین صورتی، خویش را دشمن پنداشته‌ام؟ اینان که حکم به حد من داده‌اند، هراس شان، نه از دشمنی من با خدای تان، که از ارجاع شما به عقل تان است! مرا حکم به مرگ داده‌اند، تا شما را به اندیشه فرا نخوانم. رمز ماندگاری ایشان، در اطاعت و تقلید شماست، نه در تامل و آزادی شما! پس خویش را با خدا و رسولش همسان کنند، تا به تسلیم تان فرا خوانند، که از برای سلطه بر جان و مال تان، جز آیت تسلیم به کار نایند...).

محمد مکی، مفتی اعظم، قاضی القضاات همدان، گامی به جلو نهاد. از همه خبری نبود. سکوتی سهمگین، همه جا را فرا گرفته بود، جز نسیم و آوایش، که در غبار میدان بزرگ شهر می‌پیچید. چیزی بگوش نمی‌رسید. عین القضاات، آرام گرفته بود. محمد ابن عبدالله مکی، که مباحثه را مغلوبه می‌دید، در تلاش افتاد، بلکه احساسات دینی مردمان را برانگیزد. پس چنین آغاز کرد، خطاب به مخاطبینی که تزلزل، از چهره‌هاشان، آشکار بود:

- پنداری زبان شیطان است که بر رسول خدا می‌چرخد! مردمان! این همان است که در توصیف ارکان دین خدا، کتاب‌ها نگاشته است، باور ندارید، از خود وی پرسید. اینک چه گشته است که همچون خوارج، به دین برحق، پشت کرده است؟ آیا جز این است که از ابتدا سجاده زهد را آب کشیده، تا امروز قادر باشد به سست کردن ایمان خلاق؟ مردمان! رسول خدا، چگونه خواهد بخشید ما را، که برگشتگان ز دین‌اش را راه ساختیم، تا ارتداد ورزند و کفر گویند؟...

کلام قاضی القضاات را، فریادی از میان جمعیت، برید: ((هان! قاضی القضاات! این تو خود بودی که اجرای عدالت را منوط بر عدالتخواهی متهم نمودی؟ چه شد، اکنون که سنگر استدلال را محکم یافته‌ای، علم نظم خواهی برافراشته‌ای؟)).

صدای نوجوانی، در پی صدای آن مرد، از سوی دیگر میدان بقیه در صفحه (۹۴)

میان چهار نگهبان سرخ پوش شولا به دوش، ایستاده، انتظار می‌کشید. با ورود عین القضاات همدانی، مردمان کنار کشیده، راه گشودند. بیج بیج در گرفت و چشم‌ها در چشم‌های عین القضاات چرخید.

سرنگهبان به عقب باز گشت. دست بر شانه عین القضاات نهاد و او را به سوی طناب دار کشید. قاضی القضاات، دست به سوی سرنگهبان دراز کرده، خطاب به وی چنین گفت: ((صبر کن! علما، عدالت را در حق او (عین القضاات) تمام کرده‌اند. او فرصت دارد، پیش از مرگ، از خویش دفاع کند. من نیز، خود، سوالاتی از او دارم. مردم نیز آزادند که نظر دهند. ما می‌خواهیم به این کافر نشان دهیم که اسلام تا چه حد حقوق انسان را ارج می‌نهد. بگذار این کافر بفهمد که صدور این حکم، نه از روی بغض، که از سر اجرای عدالت الهی است)).

مردم، آرام شدند. سرنگهبان، دست از شانه عین القضاات برکشید. دژخیم از طناب دار فاصله گرفت. قاضی القضاات، گامی بسوی عین القضاات برداشت. عین القضاات، با حالی نزار، چشمانی بی فروغ و روئی زرد، ایستاده، چشم به اطراف می‌چرخاند.

قاضی القضاات به سخن آمد که: ((هان! ای جوان خام! کجاست آن همه مهمل بافی، که بنام فلسفه و عشق، در اذهان خام می‌انباشی؟ آیا هیچ نیاندیشیدی که وقتی کلام خداوندی را به زائده فلسفه می‌آرائی، شرک روا داشته‌ای، در آنچه کامل و تمام است؟)).

- عین القضاات را لبان خشک، لبخندی نشست. پس دست به سوی خورشید برگرفت و چنین آغازید: ((خورشید را چه حاجت واسطه است. حتی کوران نیز، از گرمایش، پی به وجودش می‌برند. اگر خدائی ست که جهان به اراده خویش می‌سراید، نیازش نه به بوزینه‌هایی چون توست، نه رسولی که اوام قبیله‌ای‌اش را کلام وحی خواند!)).

جمعیت را همه فرا گرفت. سرنگهبان، شمشیر از نیام برکشید و با چشم از قاضی القضاات رخصت خواست تا در آن، سر از بدن عین القضاات جدا کند. جمعی از ملایان حاضر در کنار میدان، با خشم فریاد کشیدند: ((تحمل نکنید! خونس بریزید، که جایگاه تان، صدر بهشت باد)). کودکانی که دست به دامان مادر داشتند، با دهان باز و چشمان وحشتزده، حیران در آشوب میدان، مضطرب و پربشان، می‌نگریستند.

قاضی القضاات، دست راست را به آسمان بلند کرد و گفت: ((آرام باشید آرام! ما، شما مردمان را بدین مکان فرا خواندیم، تا خود با چشمان خود ببینید و با گوش‌های تان بشنوید، که حافظان بیضه اسلام، جز به عدل نگویند و جز به عدالت حکم نکنند. اینک خود شاهدید، کفر را و ارتداد را. اما ما به او فرصت خواهیم داد، تا بگوید و خود را رسوا سازد، تا نگویند دشمنان دین خدا، که حکم برستم رفت، بنده‌ای را)).

عین القضاات، قد راست کرده، سر به اطراف گردانیده و روی به مردمان چنین گفت: ((آیا شما را از من زبانی رسیده است؟ آیا به مال و

مسئول لچکی تورن اسماعیل کیست؟



و سپردن شان به محکمه، کار فقط و فقط مردم است و نه کابینه و ستره محکمه که بوی گند بنیادگرازدگی و بی کفایتی و پوسیدگی آنها عالم را فرا گرفته است. و خلع ید و محاکمه آنان کار پارلمان هم نمی تواند باشد زیرا با همین خسرک و درک فعلی یعنی

حاکمیت تفنگ سالاران بی ناموس که رحیمه گک نوجوان را مورد تجاوز دستجمعی قرار می دهند و آینه ۲۹ ساله را سنگسار می کنند، به یقین پارلمانی مملو از عوامل بیگانه، بنیادگرایان صاحب زمین و سرمایه و سایر مرتجعان تا مغز استخوان ضد آزادی و دموکراسی خواهد بود.

حال که دولت به دفاع از «امیران» لومپن اش بر می خیزد یا همچون نظاره گری ققیم به تجاوزکاری و سنگسار دختران و زنان و اختطاف کودکان ما برخورد می کند، بر مردم است که قانون را خود در دست گیرند و به مجازات اسماعیل ها و سایر جنایتکاران کمر ببندند.

بر مردم نجیب هرات است که تورن اسماعیل را در فرصتی مساعد در هرات گیر کرده و او را زده زده همان جایی ببرند که به کارگر حمله کرده بود و آنگاه هر کدام برویش تف انداخته و سیلی ای یا لگدی حواله کند.

کافیست این کار در حق تورن اسماعیل و دوسه تن او باش دیگر «ائتلاف شمال» در سطح وزیر یا والی صورت گیرد تا آنان به نابودکننده بودن آتش قهر مردم پی برده و دیگر تا زمان مرگ شان جرئت فرعون منشی ردیلانهی نوع «قاید جهاد»ی را به خود ندهند.

خوشا و زودا روزی که مردم زجر دیدهی ما به آن

آگاهی و تشکل برسند. □

«ماه و ستاره و خورشید جهاد» و لایذ لومین او باش کثیف جهاد تورن اسماعیل، کارگری را که در ساختمان پل هوایی در هرات کار می کرد زیر مشت و لگد گرفت و بعد از سگان مسلح اش خواست تا الله اکبر گویند او را در مضروب کردن کارگر بیگناه کمک کنند. (سایت فارسی بی بی سی ۲۴ مارچ ۲۰۰۵). «قاید جهاد» تهدید کرده بود که اگر مقامات محلی هرات، «با کف زدن»، پل های هوایی را ساختند او «با الله اکبر» آنها را خراب خواهد کرد زیرا پل ها چشم انداز نهادی را که او ساخته خراب می کند.

تا اینجا هیچ مسئله ای نیست. از یک بنیادگرای جاسوس ایران جز این انتظار نیست که عقده خشم هرزه اش را به جای تصفیه کردن با برادر خیرخواه والی هرات، برادر کرزی و «برادران» دیگر، بر سر کارگری بیثنا خالی کند. او یک «قایدی جهادی» است و زورگویی و بدمعاشی و لچکی و تخریب با شعار الله اکبر از اجزای متشکله ذات بدش است. بر او هیچ ایرادی نمیتوان گرفت. کسی که پیشرفتی را در «امارت» اش به حدی برساند که خواهران شرافتمند ما را از روی سرک های هرات در موتر انداخته و برای معاینه باکره گی شان به شفاخانه ها ببرد، دیگر ضرب و شتم یک کارگر در سلاعام برایش چیست؟

امیر اسماعیل خان نستوه را نباید ملامت کرد. او تفی است و حالا به روی همانهایی می نشیند که آن را بالا انداخته اند. جوابگوی رفتار کوچکی و بچه فلمی اسماعیل، آقایان رامسفلد و وزیر دفاع امریکا و زلمی خلیلزاد و حامدکرزی اند که او را می ستایند؛ و مخصوصاً آن وزیران مرتد و خاین با اکت «روشنفکری» اند که با او در کابینه می نشینند. امیر اسماعیل این مهره قیمتی رژیم ایران از درخت هایی است که در ماتحت کابینه سبز کرده ولی اعضای غیر بنیادگرای کابینه به عوض کسندن و دور انداختنش، سایه آن را غنیمت می شمارند.

نفرین، هزار بار نفرین بر همه ی آن وزیران حقیر و فرومایه ی غیر بنیادگرا که با هر میهنفروشی و تبیهکاری و فساد و کثافتکاری می سازند تا مبادا چوکی وزارت را از دست دهند.

با گذشت هر روز همچون آفتاب روشن می شود که اسماعیل ها دشمنان کلان مردم ما بوده و هستند. به زیر کشیدن اینان از مسند قدرت

توهين دو شاعر کوچک غيرملی به شاعر بزرگ ملی ايران



رهنورد و پروان آنان دریای شعر و ادب آزادیخواهانه افغانستان را مردار نخواهد توانست؟ پس این رضااحمدی و کیانوش ها کی باشند که با حرف های رژیم پسند شان سیمای تابناک شاملو را غبارآلود بتوانند؟

یادم رفت بگویم که از احمدرضااحمدی هم جمله هایی در «احمدشاملو شاعر شبانه ها و عاشقانه ها» ذکر شده است که به روشنی نشان می دهد او جاودانی ترین و پر قدرت ترین وجه شاملو یعنی شاعر بودنش را با چه پیش می ای دست کم گرفته است. از محمودکیانوش شعری برای شاملو در کتاب گنجانده شده که اگر به جای مولفان می بودم آن را دوباره به صاحبش می فرستادم. به هر حال من حرف های مربوط احمدرضااحمدی و محمودکیانوش و همچنین بخش هایی از ادعای شاملو علیه بی بی سی به اضافه نقل قول هایی از دیگران درباره شاعر آزادی و عدالت را یادداشت کرده ام که به هر تریبی مناسب دیدید از آنها استفاده کنید. امیدوارم خوانندگان «پيام زن» با دیدن این گفته ها علیه نامدارترین هنرمندان، بهتر به عمق هرزه درایی دو شاعر پی برند.

در ضمن خوشحال می شوم نسخه ای از «احمدشاملو شاعر شبانه ها و عاشقانه ها» را برای تان بفرستم چرا که مجموعه بسیار ارزنده ایست از نوشته های تعدادی از بزرگان ادبیات و هنر ایران درباره شاعر ملی ایران.

«... البته درباره احمدرضااحمدی قبلاً پرايتان نوشته بودم اما با تعجب شعری از وی را در «پيام زن» شماره ۶۲ دیدم آنهم با خط جلی! اکنون اجازه بدهید برای شناخت بیشتر از این آقا و نیز محمودکیانوش شاعر، نویسنده و مترجم مشهور، نقل قول هایی از آن دورا بیاورم که به ترتیب از سایت «مانیها» و سایت فارسی بی بی سی (۲۸ جنوری ۲۰۰۵) گرفته ام. آقای احمدرضااحمدی در سخنرانی های مورد قبول رژیم ایران و آقای کیانوش از ورای بی بی سی یعنی همان رادیویی به بزرگترین شاعر زبان فارسی و شاعر ملی ایران به شیوه ای سخیف می تازد که شاملو خود «سیاست بازی» آن را افشا و ادعای «بیطرفی» اش در قبال رژیم شاه را دروغ ثابت نموده است. از ادعای احمدشاملو علیه بی بی سی فقط بخش هایی را نقل کرده ام ولی خوانندگان می توانند متن کامل این نامه تاریخی و پر نکته را در کتاب «احمدشاملو شاعر شبانه ها و عاشقانه ها» (انتشارات هیرمند) بخوانند. کاش بتوانید متن کامل آن را بیاورید. شاملو در نامه اشاره دارد که وقتی در کشورش خون جاریست، سخن گفتن از کارهای ادبی اش و بحث روی شعر و شاعری را مسخره می دانند درست خلاف انجمنی های ما که هر قدر خون و خیانت و تبهکاری و تباهی در افغانستان بیداد کند آنان را غمی نیست و با آب و تاب و بیشرفتی تمام درباره کاینات شعر و نثر افاده می فروشند. و هیچکدام از آنان را به مصداق گفته شما دارای آن شخصیت و وقاری نمی بینیم که اگر بی بی سی یا هر رسانه معروف جهانی دیگر حتی شخص خود شان را تلک و ترازو کند، به دفاع و رفع توهین از خود برخیزند چه رسد به دفاع و رفع توهین از مردم افغانستان.

... فکر می کنم درباره شعر و دیگر آثار و ترجمه های شاملو زمانی که هنوز «چراغش در خانه اش ایران روشن بود» آنقدر کتاب و مقاله نوشته شده است که با هیچ شاعر معاصر این کشور قابل مقایسه نیست. احمدی و کیانوش چرا در وقت زندگی شاملو جرئت نکردند این حرف ها را بر زبان بیاورند؟ هنگامی که دردم را با دوستی ایرانی در میان نهادم، او مسئله را بی ارزش خوانده گفت: «دوست عزیزم، شاملو مقامی همچون حافظ پیش مردم ما دارد. آنانی که علیه او می گویند افراد حقیری اند که خود شان و شعر شان را زیر سایه سنگین و عظیم شاملو گم شده می بینند و بنابراین گاهی زور می زنند و آوازی بر ضد شاعر ملی و مبارز ما سر می دهند تا مگر موجودیت خود را مطرح سازند. مگر خودت به درستی نمی گویی که لقله ارتجاعی و اصف و

رضا احمدی درباره احمدشاملو:

«شاملو شاعری بود که ۶ ماه خواب و ۶ ماه بیدار و وقتی از خواب بلند می شد برای جلب توجه عترف های عجیبی می زد.»

محمود کیانوش درباره احمدشاملو:

«شعرش (شعر شاملو) از خودش جدا بود. از سال ۳۸ دیگر خود شاملو هم احساس کرد که فاصله هایی وجود دارد. برای آنکه شاملو آدم بسیار با ذوقی بود ولی آدم باسوادی نبود. وقتی می دید یک دوستش نظر مستقلى دارد و به کم مایگی او پی برده است، از او فاصله می گرفت. در این باره داستان ها دارم که در این گفتگو جا و مجالش نیست. در ساختن خیلی از

شعرهایش هم بیش از حد الهام از دیگران بهره می گرفت. مثلاً وقتی کسی ترجمه فرانسوی یک مجموعه شعر انگلیسی را برایش می آورد، این شعرها را می خواند، و آنوقت یک روز صبح به من می گفت: "کیا جان، بیا ببین، ذی شب من هفت تا شعر گفتیم." واقعاً آدم با ذوقی بود. یک مصراع از شعر الوار کافی بود که برای یک شعر کامل او الهام بخش باشد. بعدها من گاهی به شوخی به بعضی از رفقا می گفتم من اینها را بهشان می گویم شعرهای پشمکی. می گفتند چرا پشمکی؟ می گفتم برای اینکه هر کدام از آنها یک حبه قند است که آن را توی ماشین مخصوصی انداخته اند، به صورت یک پشمک بزرگ درآورده اند، ولی وقتی در دهان بگذارند، باز همان یک حبه قند می شود. یعنی همان جمله یا مصرععی که شاملو از آن الهام گرفته بود.»

نامه احمدشاملو به بی بی سی

سوزان بلاکت عزیز

در پاسخ نامه ی مورخ ۲۰ سپتامبر شما متأسفم که باید نکات زیر را به اطلاع تان برسانم:

(۱) مصاحبه ی با من مطلقاً به درخواست مصرانه ی بخش فارسی بی بی سی انجام گرفته است. من از آن سازمان هیچ گونه تقاضایی نکرده بودم تا ناگزیر باشم برای انجام آن به هر حال و به هر صورت قبول شرایطی را هم به خود هوار کنم.

(۲) درخواست مصاحبه ی با ارادتمند بدان صورت نبوده است که معمولاً برای یک نظرخواهی عمومی - مثلاً در مورد افزایش بهای سیب زمینی - به فلان سیگارفروش کنج خیابان مراجعه می کنند. اگر گردانندگان بخش فارسی بی بی سی به مجرد آگاهی از ورود من به لندن به سراغم آمدند دقیقاً بدان جهت بود که از موقعیت فکری و اجتماعی من آگاهی داشتند و می دانستند که حدود دو سال است برای فعالیت در جبهه ی ضد اختناق و دیکتاتوری غارت گرانه ی حاکم بر وطن خود آواره ی غربت شده ام و لاجرم از پیش می دانستند با این مصاحبه چه چیز به دست می آورند.

(۳) مع ذلک من به صراحت، در نخستین برخورد با تقاضای بی بی سی، این نکته را متذکر شدم که اگر به مصاحبه ای تن در دهم، به هیچ وجه در سخنانم ملاحظات سیاسی سازمان بی بی سی را (به عنوان دستگاه تبلیغاتی دولتی که به جلا دملت ما شمشیر می فروشد) در نظر نخواهم گرفت، با آزادی تمام از پایگاه شخص خود سخن خواهم گفت و به همین دلیل موافقت نخواهم کرد که به هیچ بهانه ای در آن چه می گویم جرح و تعدیلی صورت بگیرد.

(۴) منطق چنین حکم می کند که برنامه ریزان شما باید این نکته را به عنوان شرط مسلم امر پذیرفته باشند، زیرا در پایان این مذاکرات بود که صورت سوالات به من داده شد، و چند روز پس از آن بود که برای ضبط مصاحبه در بوش هاوس تعیین وقت صورت گرفت.

(۵) با سوابقی که من از وجود حرامزاده ترین نوع سانسور در دستگاه های ارتباط جمعی دموکراسی غرب دارم یک بار دیگر هم پیش از ضبط برنامه به تهیه کنندگی آن خاطر نشان کردم که اگر قرار است در این نوار به هر دلیلی دستی برده شود هنوز هم می توانیم از آن چشم پویشیم. پاسخ جالبی که شنیدم و برای همیشه سبب انبساط خاطر ارادتمند خواهد بود این بود که از دموکراسی انگلستان تصور نادرستی در ذهن دارم و این مصاحبه برای من تجربه ای خواهد بود که به راستی به زحمتش می ارزد!

(۶) پس از دریافت صورت سوالات و پیش از تهیه ی متن، درباره ی مدت برنامه نیز گفت و گو کردیم. تعداد سوال ها شاید زیاد نبود اما به هر حال با جواب آره و نه نمی شد به همه ی آن ها پاسخ گفت. ما بر سر این نکته از قبل توافق کردیم که متن مصاحبه در سه بخش و طی سه شب متوالی بخش بشود. قصدم از طرح این نکته آن است که توسل شما، سوزان بلاکت عزیز، به سبته لی محدودیت زمانی برنامه یکسره بی مورد است.

(۷) نق نق هایی که از یکی دو روز بعد شروع شد نشان داد که تصورات ذهنی من از دموکراسی آن قدرها هم بدبینانه یا نادرست نبوده است. معلوم شد مدیریت بخش فارسی (که مصاحبه را بسیار دوازتر از نیم گز کارخانه های اسلحه فروشی و وزارت امور خارجه ی بریتانیای کبیر یافته است) از سفارت ایران تقاضا کرده است کسی را بفرستند که به نوار مصاحبه گوش بدهد و در برنامه ی «جدا گانه ای» به آن جواب بگوید تا از این رهگذر «بی طرفی و بی غرضی» بی بی سی محفوظ بماند. که من این بی طرفی را در این مورد خاص، نشان دادن کمال حسن نیت در حق مشتری بزرگ تانک های چیتن معنی می کنم.

من دقیقاً نمی دانم (و به دانستن آن هم علاقه ای ندارم) که «فرستاده ی سفارت ایران» چرا در مقام استفاده از چنین تریبونی برنیامد. ولی به طور قطع به دنبال مذاکره ی با او بود که از سوی سازمان شما به من پیشنهاد شد «عجالتاً» فقط آن قسمت از مصاحبه که مربوط به شخص من و سوابق ادبی من است «به طور مستقل» بخش بشود و باقی مصاحبه را بگذارند «برای بعدها»! - که جواب مرا قبلاً هم شنیده بودند: اولاً که سوابق ادبی ناچیز من برای خودم هم اسباب خجالت است. ثانیاً کدام ایرانی فاتحه ی بی الحمد

آدینه، شماره ی ۷۲، اسد ۱۳۷۱

و درباره شاملو گفته اند

آه، پیش از آن که در اشک غرقه شوم،

همیشه و همه جا باعث افتخار مردم ایران

چیزی بگو

درباره‌ی شاملو چه می‌توان گفت که اندکی از شأن فرهنگی او را برساند. شاملو به معنی کلمه، خود یک فرهنگ بود. از شعرش که خود الگویی ابدی بود، از آموزگاری‌اش در شعر که صدها شاعر را چه در زمان سردیری‌اش در خوشه و چه در برکت کتاب‌هایش پرورش داد، از کتاب کوچک‌اش که عظیم‌ترین حجم فرهنگ مردمی را شامل می‌شود، از وجود و نام بزرگش که همیشه و در همه جا باعث افتخار زبان و شعر فارسی و مردم ایران بود.

منوچهر آتش‌نی

«یادم می‌آید آخرین دیدارم در منزلش و درست در آستانه‌ی اهدای جایزه‌ی نوبل بود. نامه‌اش را نشان داد و بزرگوارانه گفت: جایزه را قبول نکردم. او جایزه‌اش را از مردم گرفته بود.»

«شاملو شاعر ملی ایران، بعد از نیما وسیع‌ترین تأثیر را بر شعر و ادبیات ایران گذاشت. شعر او همسنگ و حتا والاتر از شاعران بزرگ جهانی است. این را خودش هم خوب می‌دانست. او لورکای بزرگ ایران است، نه او شاملوی بزرگ ایران است.»

هیو امسح

می‌خواند برای «سوابق ادبی» آن خروس بی محلی که در برابر جنازه‌های غرقه به خون هزاران بی‌گناهی که در خیابان‌های وطن‌گریان من به خاک افتاده اند تعداد کتاب‌هایش را بشمارد یا از افتخارات شعری و فعالیت‌های تحقیقی خود سخن بگوید؟ - پاسخ من این بود که قسمت سیاسی مصاحبه را پخش کنند و قسمت ادبیش را به سطل خاکروبه بیندازند.

۸) کم و بیش دو ماهی از جریان گذشته بود که یک روز توسط پست، پاکتی دریافت کردم حاوی فرم قراردادی که پیشنهاد شده بود آن را امضا کنم و پس بفرستم تا سازمان بی‌بی‌سی به استناد آن بتواند «حق‌الزحمه‌ی مصاحبه» را به من پرداخت کند.

از نظر من گفت و گوی با بی‌بی‌سی موضوعی بود فراموش شده و اکنون پیشنهاد پرداخت «حق‌الزحمه» می‌شد در برابر امری که اولاً برای انجامش مزدی تقاضا نشده بود و ثانیاً در عمل مورد بهره‌برداری قرار نگرفته بود، وانگهی اگر هم انجام «معامله‌ای» مستلزم امضای قراردادی باشد قاعدتاً آن را پیش از اقدام به امر امضا می‌کنند نه پس از ختم آن و از آن بی‌موردتر پس از منتفی شدن اصل موضوع! - کنجکاوی مرا برانگیخت و متوجه ماده‌ی E کرد که بر اساس آن، سازمان بی‌بی‌سی حق جرح و تعدیل مطالب را برای خود محفوظ داشته است. تصور باطل من این بود که در امضا کردن آن فرم پس از حذف ماده‌ی E و فرستادن آن برای شما ظرافتی نهفته است که به این موضوع پیش پا افتاده خاتمه می‌دهد اما متأسفانه نام‌هی مجدد شما و تهدید به «از میان بردن نوار مصاحبه!» مرا واداشته است که برای بیان استنتاجی که کرده‌ام دیگر به ظرافت متوسل نشوم.

اگر این فرم همان ابتدا (و حتا به بهانه‌ی یک ضابطه‌ی تشریفاتی اداری) به من ارائه شده بود مسئله فرق می‌کرد. پیشنهاد مصاحبه را رد می‌کردم و خلاص. اما سازمان شما دست کم سه روز وقت مرا ضایع کرده است برای انجام مصاحبه‌ای که از پیش می‌دانسته است چگونه محتوایی خواهد داشت و از پیش یقین داشته است که با سیاست تأیید دولت انگلیس از جنایات شاه امکان پخش آن برایش وجود ندارد.

به عقیده‌ی من، برنامه‌ی خیمه شب بازی ضبط این مصاحبه با طرح نقشه‌ی قبلی و فقط به قصد ارائه آن به سفارت ایران صورت گرفته است. به عنوان نوعی خود شیرینی کاسه‌لیسانه نزد شاه ایران که در این اواخر چند بار عدم رضایتش را از بی‌بی‌سی آشکارا به زبان آورده، و خشم من از آن جهت است که سازمان شما شخص مرا وسیله‌ی اجرای این بازار گرمی شرم‌آور کرده و بدین وسیله مستقیماً مرا مورد اهانت قرار داده است و به همین دلیل من قسمت‌هایی از متن مصاحبه را با افزودن این توضیح در مطبوعات خارج کشور منتشر خواهم کرد تا «شنوندگان گرامی» بخش فارسی رادیو لندن بر «بی‌طرفی» این بلندگو باز هم دلیل دیگری به دست آرند.

موضوع، البته، سخت حقیر و مبتذل است. و به ظاهر مطلقاً ارزش مطرح شدن را ندارد، اما اعتقاد من بر این است که ادعاهای بزرگ و فاقد معنی را تنها با این چنین وزنه‌های ناچیز است که می‌توان به ترازوی قضاوت گذاشت.

با تقدیم احترامات فائقه احمدشاملو

شاملو در آن فضا و در استقبال و کف زدن حضار اشعارش را یکی بعد از دیگری خواند و پرسش‌ها را جواب داد.»

منصور اوجی

شاملو شاعری اجتماعی و سیاسی

«احمد شاملو، یکی از چند ستاره‌ی پر رنگ کهکشان ادبیات معاصر ایران، در عین حال سراینده‌ی اجتماعی‌ترین شعرها بود. او به خلاف نظر برخی از شارحان‌اش که می‌خواهند از او فقط یک فعال فرهنگی و ادبی بسازند، اساساً شاعری اجتماعی و سیاسی بود و برای هنر رسالتی انسانی و اجتماعی قائل بود و به گفته‌ی خودش "عدالت دغدغه‌ی همیشگی" او بود و بی‌عدالتی همیشه دست اندر کار بود تا به نوعی از او انتقام بکشد.»

«اما شاملو تا آخر عمر به آرمان‌های عدالت‌خواهانه‌ی چپ وفادار بود و گواه آن آثار فراوانی است که در زمینه‌های مختلف شعر، مصاحبه، شرح حال و ترجمه، خلق کرده است و شگرف‌ترین تأثیرات را بر مبارزان سیاسی و انقلابی تمام ادوار گذاشته است.»

«فعالیت‌های فرهنگی و ادبی وی در همه‌ی عرصه‌ها، در کتاب هفته، مجله‌ی خوشه، کیهان و چند سال پیش از انقلاب در اروپا و آمریکا، ادامه همان حرکت در راستای آرمان‌های رادیکال خویش بود. به یاد دارم که

خسروگل‌سرخ‌ی شاعر و منتقد ادبی - انقلاب که خود بسیار از شاملو تأثیر پذیرفته بود و جان خود را در گرو آرمان خود گذاشت، برای نگارنده تعریف کرد که: "شبی در خدمت شاملو سخن از جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی شعرو می‌گفتم و از پریا و دخترای ننه دریا مثال می‌زدم. شاملو شاید از سرفروتنی یا به سبب واکنشی عاطفی نسبت به برخی شعرهای سیاسی شعارگونه‌ی ما، مدعی شد که من این شعرها را بر سبیل تفتن و رفع بیکاری در زندان بقیه در صفحه (۷۰)

دکتر مرتضی مهابیخی

شاملویی دیگر به خود نخواهیم دید

«... در واقع شاملو شاعری بی‌نظیر، روزنامه‌نگار و محقق برجسته و مترجمی بسیار آشنا به حس و حال ترجمه و چند و چون آن بود. او جدای از آن که گنجینه بسیار غنی به زبان و شعر فارسی افزود شخصیتی تأثیرگذار در عرصه‌ی فرهنگ و اجتماع داشت و می‌دانیم که در دهه‌ی چهل و بعد از آن چه کارها که نکرد و چه شورها که شعر او نیافرید.»

«... باید به یک موضوع دیگر اشاره کنم و آن جایگاه غبطه برانگیز شاملو به عنوان یک اهل فرهنگ است مطمئن هستم شعر فارسی تا مدت‌های طولانی شاملویی دیگر به خود نخواهد دید. یک دلیل ساده این ادعا این است که چهار دهه بعد از مرگ نیما هنوز هیچ شاعری در اندازه‌های او و شاملو ظاهر نشده است.» ... «او در آستانه‌ی دریافت جایزه‌ی نوبل ایستاده بود این را سال پیش در سوئد از زبان "یان استرگون" شاعر بزرگ سوئدی شنیدم اما او سودای جایزه نداشت.»

کوروش همه‌خانی

آینه رویا! آه از دلت، آه!

«... از جمله کسانی که (در دانشگاه شیراز) آمدند و سخنرانی

کردند؛ آنجوی شیرازی بود و مهدی اخوان ثالث، ابهر اهریم گلستان، سیمین بهبهانی، رضا براهنی و کلی کسان دیگر.» ... «یکی دیگر از مدعوین شاملو بود که آمد ولی ساواک برنامه‌اش را به هم زد و درهای تالار را بستند و جلسه را تعطیل شده اعلام کردند. ولی ما جلسه‌ی شعرخوانی را در جایی دیگر و در سالی دیگر رویه راه کردیم؛ جمعیت زیادی آمد و شاملو پشت تریبون قرار گرفت و شعر "پریا" را خواند. عوامل ساواک فیز برق را درآوردند و سالن در تاریکی فرو رفت. فریادی از همه، و دعوت به سکوت. کبریت‌ها و فندک‌ها روشن شدند و بالاخره شمع آوردند و

شهید

تو نیستی که بینی

چگونه کشور زیبای باستانی ما

فتاده در کف اهریمنان خون آشام

ز آسمان و زمین، موج فتنه می‌بارد

به سوی خلق جهان

رَوَد به عرشِ برین، ناله‌های بی‌پایان

....

چه خوب رستی از این عاملان استبداد

که می‌کنند به این خلق بی‌گنه بیداد

به آسمان رَوَد از خاکِ پاکِ ما، فریاد.

عرفات در گذشت، زنده باد مردم قهرمان فلسطین!

جهانی‌اش به پیروزی منجر خواهد شد.

زمانی یاسر عرفات در کار موضعگیری‌اش در ارتباط با باندهای جنایتکار افغانستان متأسفانه تا حدی پیش رفت که دست پلیدترین نماینده آنها یعنی گلبدین را در گردهمایی‌ای در خرطوم فشرده و او را ستود. و زمانی هم مقامات رسمی فلسطین با سگان پرچمی و خلقی تجاوزکاران شوروی در افغانستان مناسبات بسیار نزدیکی برقرار ساخته بودند. حرکاتی از این گونه بدون شک احساسات پر شور مردم آزادیخواه و نیروهای طرفدار دموکراسی و عدالت اجتماعی افغانستان را جریحه‌دار می‌سازند.

بر دولت خودمختار فلسطین است تا به جای تحکیم رابطه با دولت‌های ارتجاعی، وابسته و جنایتکار، به جلب حمایت نیروهای دموکراتیک در کشورهای مختلف و منجمله افغانستان اسیر ما تمرکز

دهد. □

یاسر عرفات مردی که با پشت پا زدن به وظیفه‌اش به مثابه انجنیر، سازمان «الفتح» را به خاطر پیکار مسلحانه برای رهایی فلسطین با تنها پنج نفر از هم‌زمانش بنیاد گذاشت، در (۱۱ نوامبر ۲۰۰۴) جهان را وداع گفت. با مرگ عرفات دولت غاصب و نژادپرست اسرائیل با خوشحالی تصور می‌کند که صدای الهامبخش و پر غرور آزادیخواهی مردم فلسطین را به تدریج و با بند بازی‌های گوناگون دیپلماتیک و سیاسی برای همیشه خفه خواهد ساخت. ولی مردمی که بیش از نیم قرن است با وصف در محاصره بودن و خنجر از پشت خوردن‌ها از سوی ارتجاع عرب، عشق و اراده پولادین شان را به نیل به رهایی ثابت ساخته‌اند، با از دست دادن رهبران نه اینکه روحیه شان تضعیف نخواهد شد بلکه با جمع‌بندی از تجربیات مبارزات مسلحانه و غیر مسلحانه شان به یقین جنبش را اعتلا خواهند بخشید.

لیکن مکروبی که در جنبش بزرگ فلسطین رخنه کرده همان بنیادگرایی است که مردم افغانستان را به این روز سیاه نشانده است. جنبش رهایی‌بخش فلسطین در صورتی به ایجاد فلسطینی دموکراتیک خواهد انجامید که جنگال حزب‌اله و حماس و سایر باندهای وابسته به رژیم ایران و شبکه بنیادگرایی بین‌المللی که در واقع جهت به انشقاق و بیراهه کشاندن مبارزه مردم فلسطین توسط اسرائیل آفریده یا تقویت شدند، مقدرات آن کوتاه شود. فقط در آنصورت است که پیکار مردم فلسطین علیه زورگویی و توسعه‌طلبی دولت اسرائیل و حامیان



نگاهی گذرا به تاریخ فلسطین و ایجاد دولت صهیونیستی اسرائیل

بدین ترتیب بریتانیا با اعلام دولت صهیونیستی در ۱۹۴۸ به امر مردم فلسطین خیانت ورزید و جنگ بین فلسطینیان و یهودیان شعله ور شد. صهیونیست‌ها که طی سال‌ها با پیشرفته‌ترین اسلحه از سوی انگلستان و امریکا مجهز شده بودند، سرزمین‌های بیشتر از آنچه را غصب کردند که در طرح جدایی ملل متحد منظور شده بود و صدها هزار فلسطینی را با کشتار و ترور از وطن‌شان که قرن‌ها در آن زندگی داشتند به کشورهای همسایه راندند و دولت اسرائیل امروز مانع بازگشت آنان می‌باشد. علاوه بر آن دولت اسرائیل در جنگ‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ خاک‌های دیگری را هم ضم اسرائیل ساخت.

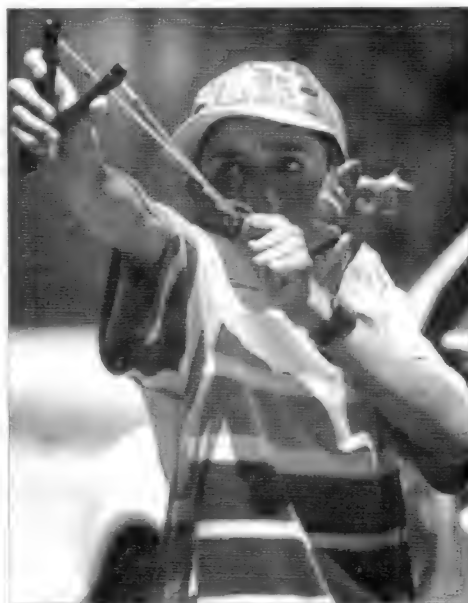
با آنکه «سازمان آزادیبخش فلسطین» سرانجام اسرائیل را به رسمیت شناخت اما اسرائیل از شناختن حق مردم فلسطین برای داشتن سرزمین مستقل خودشان پیوسته سر باز زده است. به اصطلاح راه حل‌ها از سوی امریکا یا کشورهای دیگر از آن جایکه بنا در نظر داشت مطلق به منافع اسرائیل پیشنهاد می‌شوند و چون اسرائیل جز به زیر کنترل نگهداشتن ابدی مردم فلسطین نمی‌اندیشد، اینست که همچون قیمتی ترین خنجر امریکا و متحدان در منطقه، توسعه‌طلبانه و مغرورانه به مردم فلسطین زورگویی می‌کند و بس.

اما پس از آنکه مردم فلسطین به رهبری یاسر عرفات با طرد دولت‌های ارتجاعی عرب، به مبارزه مسلحانه علیه دولت اسرائیل آغازیدند ثابت نمودند مردمی اند که تا به آزادی نرسیده اند هرگز آرام نخواهند نشست. با وصف توطئه‌های خونین دولت‌های عربی و اربابان‌شان مبارزه عادلانه و پر شکوه فلسطین الهامبخش جنبش‌ها و تشکل‌های آزادیبخش در سراسر جهان شد.

بالاخره در سال‌های ۹۰ امریکا و متحدان از اسرائیل خواستند تا امتیازاتی به فلسطین واگذار شود. به اساس موافقتنامه اسلو (۱۹۹۳) باید به نوار غزه و جریکو در کرانه غربی حق خودمختاری داده می‌شد. اما به مسئله برگشت پناهندگان و وضع بیت المقدس قرار بود در مراحل نهایی رسیدگی شود. ولی اسرائیل نه تنها به هیچکدام از بقیه در صفحه (۷۴)

تشکیل کشور یهودی اسرائیل در ۱۹۴۸ در سرزمین مردم فلسطین اعلام شد. در آنزمان یهودیان در اقلیت بودند و فلسطین تحت قیمومیت بریتانیا قرار داشت. ولی پس از جنگ اول بریتانیا قول داده بود که مردم فلسطین به خاطر سهم‌شان در بیرون کشیدن امپراتوری عثمانی از منطقه به استقلال دست خواهند یافت. اما دولت بریتانیا در عین زمان ریاکارانه از طریق اعلامیه بالفور (۱۹۱۷) اعلام داشت که مایل به تاسیس دولتی یهودی در فلسطین است. از آن هنگام به بعد صهیونیست‌ها با حمایت دولت‌های استعماری به سرزمین فلسطین سرازیر شدند.

ایجاد دولت یهودی و طرح ملل متحد برای تشکیل دو کشور در کنار هم در ۱۹۴۷ از سوی فلسطینیان رد شد که خواستار ایجاد کشوری واحد متشکل از یهودیان و اعراب بودند. در ۱۹۴۷ قیمومیت انگلیس خاتمه می‌یافت و بناءً این کشور تمام عساکرش را از فلسطین بیرون کشید.



برخورد به جنایت سالاران از کدام موضع؟

به نوکری به رژیم‌های خاین و ضد مردمی سابق در کشور افتخار می‌کنند، اگر چه از نیکه و نبیره مسلمان بوده و کسی به آن شک ندارد ولی باز هم اینان می‌کوشند آرایش اسلامی شان را هر چه غلیظ‌تر نمایانند تا اگر بخصوص مورد پسند و قبول جناح بنیادگرا و اربابان آن قرار گیرند. نمی‌دانم شما چطور نام شفیق وجدان را در کنار نام‌های نرشیرنگارگر، خلیل‌اله‌هاشمیان، رحمت‌اله‌صافی و غیره منجبت یکی از ایدئولوگ‌ها یا پادوهای عمده‌ی خاینان جنایت‌سالار ذکر نموده اید.

شفیق وجدان در پایان مقاله‌ای در همین شماره «افغان رساله» زیر عنوان «سوال تهدید هژمونی امریکا...؟» می‌نویسد:

«آنچه از حوادث طبیعی، توفان‌ها و آتش‌سوزی‌ها در امریکا می‌گذرد و تلفات جانی و میلیاردها خساره مالی راسب می‌شود، به اعتقاد ما مسلمان‌ها بی‌ربط با مظلوم امریکا و استکبار آن نیست و ازین نوع انحرافات و جزایهای مجسم در توفان‌ها و باران‌های مدهش و برف و زلزله و ویرانی‌ها و غیره، در کتاب خداوند (ج) بسیار ذکر شده است و خداوند (ج) ستمگران را مجازات کرده است و مثال‌های بارز آن نابودی قوم نوح و قوم لوط و دار و دسته فرعون است».

اینست «استدلال» یک روشنفکر دینی ریش‌کل! از این «روشنفکر» مرتجع در سطح ربانی و داکتر عبدالله و شینواری و فهیم حتی یک طفلک مکتبی هم خواهد پرسید:

اگر خدایی که امریکا را به علت «استکبار» آن مجازات می‌کند، دهها هزار مردم بدبخت و فقیر جنوب آسیا چه گناهی داشتند که باید با «سونامی» نیست و نابود شده و این کشورها صدها مرتبه بیشتر از امریکا خساره ببینند؟ از آن متبازتر، مردم اسیر، گرسنه و لرزان افغانستان چه گناه «نوحی»، «لسوطی» یا «فرعونی» را مرتکب شده بودند که در زمستان گذشته از اثر سرما جان سپارند؟

اما من می‌خواهم از این «نظریه پرداز» طالبان بوی بهرم که: جناب شفیق وجدان می‌داند که عناصری مثل سیاف، مسعود، ربانی، قانونی، خلیلی، گلبدین و غیره به دهل رژیم ضیال‌الحق تا توانستند رقصیدند و کابل ما

بقیه در صفحه (۷۶)

دوست محترم، از سه مطلب ارسالی «... از دوسیه مسعود» به قلم بروس ریچاردسن به ترجمه داکتر خلیل‌اله‌هاشمیان چاپ شده در «افغان رساله» (فبروری ۲۰۰۴) نمی‌توانیم استفاده کنیم به این دلیل:

در مطلب از کتاب مایک مارتین با عنوان «افغانستان: از داخل جبهه مقاومت مجاهدین» فاکت‌هایی در مورد رابطه احمدشاه مسعود با روسها ارائه می‌شود اما در مقابل به برجسته ساختن پیرادران جنایتکارش به نام حشمت‌اله از دره غوث و فرید وابسته به باند گلبدین خاین می‌پردازد. از جمله این گفته از سوی «استاد» فرید تبهکار را می‌آورد: «وقتی مسعود جنگ می‌کرد، او فقط برای خود می‌جنگید. اما ما برای اسلام می‌جنگیم تا یک جمهوری اسلامی رویکار آید» او یا:

«من با یک تعداد قومندانان مجاهدین مربوط جمعیت اسلامی دیدم. آنها حتی تایید می‌کردند که زیر دستان جمعیتی شان از دره پنجشیر برون شده برای تسخیر مواضع حزب اسلامی در مجاورت کابل سعی می‌ورزند. بعضی از این قومندان‌ها از مسعود انتقاد داشته می‌گفتند مسعود اهداف شخصی خود را از در جنگ بنا حزب اسلامی تعقیب می‌کند» آنهم به مصرف جهاد مشترک ملت.

چنانکه می‌بینید این نوع «افشاگری» که یک تبهکار را نسبت به تبهکار دیگر برتر بیانگارد، کوششی مغرضانه است که به سود مردم خنجر خورده از سوی بنیادگرایان از هر جنس، به شمار نرفته و وظیفه اینست تا ماهیت یکچنین «افشاگری»‌های کثیف را برملا ساخت.

افشاگری «قهرمان کثیرالابعاد» یا برادران دینی آدمکش و تجاوزکارش اگر از موضعی دموکراسی طلبانه و ضد بنیادگرایی نبوده و آلوده با قوم‌بازی و لسان پرستی و مذهب بازی باشد مطلقاً فاقد ارزش است و انتظار نداشته باشید که «پیام زن» از آن استقبال کند.

اما مهمترین بخش دو مطلب تان را با تشکر فراوان همین جا می‌آوریم.

«خداشناسی» ابر مرتجعی

به نام شفیق وجدان

«بعضی از به اصطلاح روشنفکران وطن‌ما که نام‌های مشهوری دارند و عموماً

مارلون براندو

هنرپیشه مبارز راه عدالت اجتماعی

سیاه که به ۲۷ سال زندان محکوم شد برخاست و در ۱۹۶۸ در مراسم تشییع جنازه‌ی بابی هستن از جانب‌افغان آن حزب حضور یافت.



مارلون براندو در تشییع جنازه بابی هستن
از «حزب پلنگان سیاه»

ماندگارترین فیلم او «زنده باد زاپاتا» است که در آن نقش زاپاتا، انقلابی مکزیکی را بازی می‌کند. فیلم را الیا کازان کارگردانی کرده فردی که بعدها به جاسوسی برای استخبارات امریکا درباره هنرمندان سقوط کرد. و اتفاقاً فلنامه آن را هم جان اشتاین‌بک نوشته بود، نویسنده شهر و برنده جایزه نوبل که در آخرهای عمرش با دفاع از جنگ امریکا در ویتنام به اعتبارش لطمه زد.

براندو اگر چه در چندین فیلم ارتجاعی هم ظاهر شده ولی این واقعیت نمی‌تواند جنبه اصلی شخصیت او را به مثابه هنرپیشه‌ای ضد نژادپرستی و ضد جنگ تحت الشعاع قرار دهد. فیلم «در بارانداز» (On the Waterfront) او از همانگونه فیلم‌ها محسوب می‌شود که الیا کازان و بد شولبرگ آن را در واقع به منظور توجیه اعمال خود ساخته بودند. اما براندو در شرح حالش در این باره می‌نویسد:

«من در آن موقع نمی‌دانستم که «در بارانداز» واقعاً
کوش کازان و شولبرگ است جهت توجیه جاسوسی
شان علیه دوستان شان...»

وقتی فیلم به نمایش درآمد آنقدر از بازی‌ام در آن
گرفته شدم که برخاستم و محل را ترک گفتم. من خود را
آدم مغلوب و ناکامی می‌پنداشتم.

بقیه در صفحه (۷۷)

درک ما از هنرپیشگان هالیوود معمولاً اینست که همگی آنان
میلیونرهای انسد که در شرایطی افسانوی زیسته و در مورد
بی‌عدالتی‌های موجود در امریکا و سایر نقاط جهان پاکاملاً بی‌خبر
اند یا اگر خبر هم باشند کوچکترین اعتنایی به آنها مبذول
نمی‌دارند. اما واقعیت چنین نیست. حتی در همان هالیوود هم زنان
و مردان هنرمندی را سراغ می‌توان کرد که شهرت و موفقیت و
محبوبیت اجتماعی شان را در خدمت پیکار بر ضدستم در امریکا
یا سایر کشورها به کار گرفته اند.

سال گذشته مایکل مور مراسم دریافت جایزه اسکارش را به
صحنه تاریخی مخالفت با جنگ عراق بدل کرد. مارلون براندو که
در ۱۹۲۴ به دنیا آمد و در جولای ۲۰۰۴ چشم از جهان پوشید یکی
از آن هنرمندان برجسته است که نام و زندگی با فعالیت‌های
مترقی سیاسی و اجتماعی عجین بوده که در کنار استعداد هنری به
آنان تابانگی‌ای جاودانه می‌بخشد.

شاید تجربه ناملایمات دوران کودکی و جوانی براندو نیز
موجب شده بود تا وجدانش در برابر ستمکاری‌ها آرام نگیرد.
باب توماس Bob Thomas از براندو نقل می‌کند: «پدرم فروشنده‌ای
همیشه در سفر و مادرم دایم الخمر بود. در ۱۹ سالگی اعصابم را از دست
دادم. ممکن بود به آسانی به تبهکاری بدل شوم. تنها پس از ۱۰ سال تداوی
مستمر سلامتم را بازیافتیم.»

براندو در ۱۹۴۴ به فراگیری هنرپیشگی در آموزشگاهی در
نیویارک پرداخت که در آن محیطی چپ حاکم بود و تحت نفوذ حزب
کمونیست امریکا قرار داشت. او در یک اکادمی نظامی نیز نام‌نویسی
کرد اما ضمن مخالفت با جنگ ویتنام آن را ترک گفت. او در
زندگینامه‌اش «براندو - سرودهایی که مادرم به من آموخت» از تاثیر
شدید جنبش حقوق مدنی بر زندگی‌اش سخن می‌گوید.

براندو همراه عده‌ای دیگر از هنرمندان در راهپیمایی تاریخی
۱۹۶۵ واشنگتن که در آن مارتین لوتر کینگ نطق معروفش را کرد،
شرکت جست. در یک راهپیمایی حقوق مدنی در ۱۹۶۳ در کالیفرنیا
از سوی نژادپرستان مورد یک حمله لفظی قرار گرفت.

هنرمندان زیادی بودند که به دفاع از «حزب پلنگان سیاه»
پرداختند اما پشتیبانی براندو و نیز لیونارد برنشتین از این حزب
چشمگیر بود. او در زندگینامه‌اش از تاثیر «حزب پلنگان سیاه» بر دید
رفقاییش به سود سیاهان تذکر می‌دهد. او به دفاع از جی‌جگا از پلنگان

«مینا» زنده خواهد ماند

داکتر محمود گودرزی

درآمد

بار دیگر بر این باور پای می‌فشارم که یاد و بزرگداشت از دست‌شدگان ما فراتر از به خاطر آوردن زاد روز و یا مرگ روز آنان است. بزرگداشت راستین فرزندانگر در گذشته ما در گام‌زدن در راهی است که آنان بر ما گشوده‌اند و پیگیری آمیخته‌هاییست که آنان دریافت‌ه‌اند. می‌خواهم از «مینا» بنیادگذار «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» یاد کنم که در چهارم فوریه ۱۹۸۷ از سوی ماموران «کی.جی.بی.» روسیه شوروی در کویت پاکستان ترور شد.

زنی با سرشت رهبری

مینا که در سال ۱۹۵۶ در کابل چشم به دنیا گشوده بود، از نوجوانی و دوران آموزشی خود، به مسائل و دشواری‌های اجتماعی جامعه افغانستان می‌اندیشید و بیش از همه از سرنوشت تلخ و ناگوار زنان کشور خویش رنج می‌برد. درگیری او با این گرفتاری‌های آزاددهنده، زمانی بود که کشورش هنوز از سوی بیگانگان اشغال نشده بود. اما گرچه دولتمردان به ظاهر از مردم خود افغانستان بودند، در عمل جز کارگزاران فرمان‌های بیگانگان نبودند. در حالی که بسیاری از مردان می‌کوشیدند با پیوستن و یا تظاهر به نزدیکی با گروه‌های دوگانه «خلق» و «پرچم» گلیم خویش به در برند از موج «مینای جوان» جهد می‌کند که بگیرد غریق را.

مینا تنها بیست سال داشت که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را پی ریخت. این کار زمانی انجام شد، که دولتمردان افغانستان مدعی بودند که به سوی «سوسیالیسم» گام می‌زنند و در این راستا یک رشته «ظاهر سازی» در برنامه شان بود. در آن زمان بخش بزرگی از مردم افغانستان در دوری جستن از نظام حاکم بر این گمان نادرست بودند که به دامان مذهب درآویزند. بی گمان تبلیغات دامنه‌دار آمریکاییان - که بر پایه پندارهای «برژینسکی» مسئول «شورای امنیت» دولت «جیمی کارتر» در پی آن بودند که با برپا داشتن «کمربند سبز اسلامی» از نفوذ کمونیسم به خاورمیانه و آسیا جلوگیرند - در گسترش این باور تأثیری جدی داشت.

به راستی جای شگفتی ست که چگونه یک زن نوجوان بیست ساله به این واقعیت دست یافته بود، که نباید «از بیم مور در دهان اژدها شد» مینا به درستی دریافته بود که چنین کاری «دفع فاسد به افسد» ست. فرا خواندن «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در سال ۱۹۷۷ نشان از بیش فراخ و فرداساز مینا بود. یادگاری که نام او را در تاریخ کشور.

افغانستان و جنبش زنان آسیا و جهان جاودانه ساخت.

در سال ۱۹۷۹، روسیه شوروی برای به قدرت رسانیدن «عروسک» تازه‌ای به جای «عروسک» از کار افتاده ناچار شد با نیروی نظامی افغانستان را اشغال کند. بدین ترتیب افغانستان مرحله تازه‌ای از اشغال نظامی نیروی بیگانه را میبایست می‌آزمود. حضور نیروهای بیگانه مردم افغانستان را دونیمه کرد. «اکثریت صامت» که همانند هر جامعه دیگر خواستار زندگی عادی و آرام است فلسفه زیست خودش را دارد که می‌گوید «هر که خست ما پالانش/ هر جا در ست ما دالانش!»

اما آنان که حضور نیروهای بیگانه را بر نمی‌تافتند، از آنجا که خود نیرویی نداشتند به دامان بیگانه‌ای دیگر درآویختند، اما دست‌های دراز شده برای یاری، دست‌هایی آلوده بودند، آمریکا، عربستان سعودی، پاکستان و ایران هر یک در بند بهره‌گیری از نیاز مردم افغانستان به یاری. دریغ بزرگ این بود که این چهار کشور گرچه هدف‌هایی ناهمگون داشتند، هر چهار، بهره‌گیری از دین را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف‌های خود برگزیدند. امریکا در پی آن بود که ابر قدرت شوروی را از میدان به در کند و با صراحت برنامه‌اش این بود که شوروی را با «وینتام» خودش درگیر کند. عربستان سعودی که از هنگام برآمدن خمینی در ایران نگران «صدر و انقلاب» شیعی بود، عرصه آماد‌های یافته بود تا اسلام «وهابی» سعودی را گسترش دهد. و پاکستان از دیرباز افغانستان را ناتوان می‌خواست تا از زیر تعهدات تاریخی خود در بازگرداندن سرزمین‌های پشتون سر بیجد. ایران نیز که از گسترش قدرت خود در باختر با مقاومت شدید صدام حسین رو به روشده بود، به گسترش قدرت خود در میان تبارهای هزاره و سرزمین‌های پیرامون هرات می‌اندیشید. به راستی اگر بخواهیم از فردوسی یاری بجویم باید گفت این‌ها همه «زبان کسان، از پی سود خویش/ بجویند و دین اندر آرند پیش!»

چنین بود که احساس پاک مردم افغانستان برای بیرون راندن نیروی بیگانه از کشور با دین درهم آمیخت. در سال‌های جنگ با نیروهای شوروی، بخش درخور توجهی از مردم افغانستان ناچار به گریختن و رها کردن سرزمین‌های خود شدند. در این دوران اردوهای پناهندگی شکارگاه جوانان افغان شد تا مغزهای شان را با خرافات مذهبی در «مدرسه‌های اسلام وهابی» - که با سرمایه عربستان سعودی و پشتیبانی آمریکا و کارگزاری پاکستان همچون قارچ همه جا سر بقیه در صفحه (۷۳)

وقاحت و چشم‌پارگی به طاقت دوا!

در نظمی آمده که:

گویند مرا چو زاد مادر - پستان به دهن گرفتن آموخت
اما وضع جنایت‌سالاران وطنی طور است که گویی از همان زمان
تولد غیر از جنایت‌پیشگی، یاد گرفته اند تا چگونه به حد اعلی وقیح و
دیده‌در باشند.

به دو نمونه تازه توجه کنیم:

نمونه اول:

صدیقہ بلخی به اصطلاح وزیر شهدا و معلولین در گفتگویی با
روزنامه ایران (۸ ثور ۱۳۸۴) اظهار می‌دارد:

«حضور زنان در دولت کمری برای ظاهرسازی

نیست.»

شوخی که نمی‌کنید خانم صدیقہ؟

گپ بین خود ما، به استثنای اینکه بنیادگرا هستید و وابسته به باند
خاین خلیلی و ضرورت ساخت و پاخت‌های پیدا و پنهان‌کاری با
جنایت‌سالاران، او را و امید داشت تا شما را وزیر بسازد، بفرماید دیگر
چه سر و رازی بود که وزیر شدید؟ مبارزه تان علیه بنیادگرایی؟ مبارزه
تان برای دموکراسی؟ کوچکترین مخالفت تان با جنایت‌های بی‌نظیر
رژیم ایران؟ پاک بودن دست و پای تان در چهار سال امارت خون و
خیانت «قائدیان جهادی»؟

هیچ کدام. پس مطمئن باشید اکثریت مردم اسیر ما می‌دانند که
شما همانند دکتر مسعود جلال، آمنه‌افضلی، فاطمه گیلانی و غیره
زینت‌المجلس‌ها یا ابزارهای ظاهرسازی کوچک و بی‌اراده‌ای هستید
برای آنکه آقای کمری بتواند به امریکا و غرب حافظش چشمک زده و
مدعی شود: ببینید آیا افغانستان با این همه زن بلند پایه‌اش حتی
پیشرفته از بسیاری شماها نیست؟!!

و همین خانم در تمجید از خود شرمی ندارد که به جواب این سوال
روزنامه ایران که «شما با چه انگیزه و برنامه‌ای مسئولیت را قبول کرده
اید؟» بگوید: «من از جمله زن‌های عجیب هستم! (واقعاً عجیب است
زیرا تاریخ جنایت‌سالاران بودن تعداد بسیار کمی از زنان را به خاطر
دارد) خانواده من همیشه گفته اند که صدیقہ ما سنگ‌های سنگینی را بالا
پرتاب می‌کند و سر خود را زیر سنگ می‌گیرد. (بلی اول تبلیغ شدن توسط
دولتی زیر نفوذ تبهکاران بنیادگرا و بالاخره وزیر شدن و پول زدن و
سفرها و خوشگذرانی‌های پیه‌م در خارج و بعد هم والی یا سفیر شدن،
سنگ‌های نرم و نازکی بوده اند که عجلاناً زیر آنها آرام گرفته اید تا اینکه
فرق تان را پاشان کند). من یک سر پر شور دارم. (بدون شک. سری پر
شور و شر و شیطانی که به استقرار حکومتی خونریز مذهبی نوع رژیم
ایران به رهبری جلال‌الدین جهادی اندیشیده و می‌اندیشد). گویا از

همان‌ها هستم که به آنها می‌گویند انقلابی و سرگردان (معلوم نیست کدام
احق شما را «انقلابی» گفته ولی در سرگردان بودن تان جای تردیدی
نیست، سری که گاهی پیش امریکاییان و گاهی پیش ایرانیان و امروز
پیش کمری و فردا پیش خلیلی و سیاف و قانونی و... از این گونه باشد،
سری به غایت سرگردان شمرده می‌شود، و هرکس هم تابش را ندارد
مگر اینکه نافش: ناف فاشیست‌های اسلامی گره خورده باشد).
نمونه دوم:

عظامحمد* که سگ جنگی‌های وحشیانه‌اش با برادر دوستم
نتیجه نداد و به معراجش (والی ولایت بلادیده‌ی بلخ) رسید، لیسه
میرزا الغ‌بیگ را به «لیسه استاد عظامحمد نور» مسما نمود. ولی وقتی به
قرارگزارش بی‌بی‌سی (۳۰ اپریل ۲۰۰۵) شماری از مردم ازبک نسبت
به موضوع اعتراض کردند، جنایت‌سالار با بیش‌تری خاص تمام
«قائدیان جهادی» گفت: «او خود زمانی از این موارد آگاه شد که
دانش‌آموزان این دو مکتب درفش‌های مکتب‌شان را در مراسم تجلیل از
سالروز پیروزی مجاهدین به نام‌های «امانی» و «عظامحمد نور» از مقابل وی
رد کردند.»

یعنی این عشق و احترام بی‌حد و مرز مردم به جنایت‌ها و
بی‌ناموسی‌ها و بی‌شرافتی‌های او در بلخ بود که موجب شد مردم به
جوش آمده و لااقل یک مکتب را به نام نامی‌اش سازند در حالیکه خود
وی هرگز اطلاعی از مسئله نداشت است!

روی دروغگو سیاه!

در بغل گوشش نام لیسه‌ای بزرگ با نصب لوحه‌ای کلان تغییر
می‌خورد و عده‌ای معلم و شاگرد بابوس و بی‌غیرت جشن و پایکوبی
بر می‌پایند ولیکن روح این به اصطلاح والی صاحب خبر ندارد!
این را فقط کسانی که در حد ابله‌ی تبهکارانه‌ی خود عظامحمد
قرار داشته باشند خواهند پذیرفت. ملت اما می‌دانند که این
جنایت‌سالار مثل تمام برادران خون‌پسندش آنقدر پست و پل‌عقد است
که شب و روز جز به پول‌اندوزی و تحمیل و تبلیغ زورکی و رذیلت‌هایش
به عوام به اشکال مختلف کار دیگری ندارد. و انکار سقیه‌های او نیز
جز افشای وقاحت و خاصش خریداری ندارد. □

* مثل طالبان که وقتی به قدرت رسیدند ناگهان کلمات یا صیغه مذهبی را
ضم نام خود کردند، او هم در این اواخر به رسانه‌ها فرمان داد تا کلمه «نور» را
به نامش اضافه کنند که به اضافه نکاتی زدن‌هایش «لوکس» به نظر آید. ولی
بیچاره نمی‌داند که کلمات کف و کالر هیچگاه نتوانسته و نخواهند توانست
لکه‌های خون و خیانت را از دامان انسان‌ها بزدایند و آنان را از موجودات
ناچیز و حقیر به «قهرمانان» بدل سازند.

بشرنورزی، سگ ماهی یا شارک خونخوار؟

فهمی‌اش تا «جنرال» داوودش گرفته و آنان را همانند نوریکای پانامه به امریکا ببرد تا در همانجا آخرین نفس را بکشند. اما واشنگتن این کار را نمی‌کند چون او به استقرار دولتی ملی و دموکراتیک و مستقل در افغانستان و بهروزی مردم نمی‌اندیشد. امریکا به سگان امروزی تبه‌کار «ائتلاف شمال»‌اش نیاز دارد تا سگان دیروزی‌اش (طالبان و گلبدین و القاعده) را تنبیه کند.

اگر بشرنورزی هم مثل لااقل جنرال داوود، در مقامی بالا نصب می‌بود و با مافیای «ائتلاف شمال» رابطه می‌داشت، شاید هیچگاه در قفس نمی‌شد.

همانطوری که آقای کرزی با بنیاد فساد در رژیم جور آمده و با تغییر و تبدیل و گاهی عزل عناصری خاک در چشم مردم می‌پاشد، دولت امریکا نیز با گرفتن بشرنورزی‌ها که در مقایسه با برادران صاحب مقامش در دولت کرزی، سگ ماهی‌ای بیش نیست و برجسته ساختن قضیه، می‌خواهد «جدیت»‌اش را علیه تبه‌کاران به «اثبات» رسانیده و سر و صدای وجود شارک‌های هروئینی در دولت زیر کنترلش در کشور را بخواباند.

قبر بشرنورزی کنده شد. ولی پدران و برادران کلان وی هم اکنون غرق ارتکاب خیانت و جنایت در کابل و ولایات و سفارتخانه‌های افغانستان اند و نمی‌گذارند تا قومندان محمودها، قاتلان محصلان، قاتلان داکتر رحمن‌ها، قاتلان آمنه‌ها، قاتلان رحیمه‌گک‌ها، قاتلان حیدری‌ها و... و حیف و میل‌کنندگان بلیونها دالر در پنجه‌ی قانون افتند. اما تا زمانی که امریکا، افغانستان را از شر این جاکرانی کنیفش برای همیشه نجات نداده، مردم ما کماکان به او به مثابه والد، مربی و حامی مافیای جنایتکار حاکم در افغانستان خواهند نگریست. □

در ۲۵ اپریل ۲۰۰۵ رسانه‌ها از دستگیری بشرنورزی در امریکا خبر دادند. گویا پلیس امریکا قبلاً از سفر قاچاقبر جهادی - طالبی از دویسی به آن کشور آگاهی داشت و خواست تا او را در امریکا گرفتار کند.

اگر چه برخی رسانه‌ها او را از مهره‌های مهم مافیای هروئین افغانستان معرفی کردند که امریکا از مدتها پیش خواستار به دام انداختنش بوده است. اما برای مردم افغانستان زیاد اهمیتی ندارد زیرا بشرنورزی نه وزیر بود نه رئیس نه سفیر نه معاون رئیس جمهور و نه والی نه قومندان امنیه و نه قومندان این و آن به اصطلاح فرقه عسکری و نه رتبه‌ی مارشال، ستر جنرال، دگر جنرال یا حتی جنرالی را پیش نامش داشت که با استغاف از آنها هم به قاچاق هروئین‌اش ادامه دهد و



هم به مردم خیانت و ستم روا داشته و قانون و مانون را «انگ شرمگاهش» نماید همانطوری که «مارشال» و جنرال‌ها و سفیران و وزیران و... معین می‌نمایند. بشرنورزی به یقین قربانی اختلافات بین شبکه مافیای افغانی و امریکایی شده است. امریکا او را بنابر حساب‌های خود دستگیر کرده است و نه هرگز به خاطر پاکسازی دولت تحت‌الحمایه‌اش در افغانستان از وجود سلاطین جنایتکار هروئین که هم اکنون در حساس‌ترین مقامات جا گرفته اند.

دولت امریکا مطلقاً لیست کاملی از این «قیادیان» قاچاقچی (که نام عده‌ای از آنان را حتی خود مطبوعات امریکا نیز آفتابی ساختند) در دست دارد. وزیر داخله هم مدعی داشتن چنین لیستی شد که البته عملاً لاحول گفت و حرفش را پس گرفت تا میان‌ه‌اش با برادران جنایتکارش در کابینه و خارج آن به هم نخورد. **امریکا هر لحظه بخواهد می‌تواند از دم فرد فرد مافیای هروئینی جهادی از «مارشال»**

«لس آنجلس تایمز» وراز آشکار

قاچاقبری جنرال داوود، جنرال الماس، جنرال مطلب بیگ، حضرت علی و...

صورتی که قیمت درست باشد، آنان مایلند تا با بقایای طالبان به معامله بپردازند.

حامد کرزی رئیس جمهور تحت حمایت امریکا به منظور به رسمیت شناختن قدرت سیاسی جنگ سالاران و پذیرفتن این خطر بالقوه که نزدیک خود نگهداشتن جنگ سالاران، کنترل شان را آسانتر خواهد ساخت، تعدادی از آنان را شامل حکومت منتخب خود کرده است.

الکساندر شمیت Alexandre Schmidt رئیس شعبه جرایم مواد مخدر ملل متحد در افغانستان گفت که «پول حاصل از مواد مخدر مطلقاً در خدمت گروههای تروریستی قرار می گیرد... اکثر افراد مظنون به

«لس آنجلس تایمز» ۲۹ می ۲۰۰۵ در مقاله ای با عنوان «افغانستان: محصول یأس» مقامات رسمی غربی از کشور نو پای هروئینی هشدار می دهند که در آن قاچاقبران مواد مخدر با مصونیت عمل می کنند. و ادعا می شود که برخی از آنان حمایت کارمندان بلند پایه را با خود دارند.

سربازان امریکایی با جنگ سالارانی متحد شدند که برای آنان نیروهای زمینی در نبرد علیه طالبان فراهم کردند. بعضی از متحدان مذکور متهم اند که بزرگترین قاچاقچیان هروئین می باشند که شبکه های تولیدی مواد مخدر، باندهای جنایتکار و حتی اعضای نیروی پلیس مبارزه علیه مواد مخدر را تحت کنترل دارند.

گویی کم کم رسانه های امریکا نیز مجبور شده اند گاهگاهی گوشه هایی از واقعیت های هولناک افغانستان را انعکاس دهند، واقعیت گروگان بودن مردم افغانستان در دست جنایت سالاران اسلامی که در کنار ارتکاب جنایت های دیگر، شبکه های مافیایی هروئین را اداره می کنند.

چندی پیش «نیویارک تایمز» با ذکر نام عارف نورزی (که کرزی او را با اعزاز مجاهد می نامد)، احمدولی کرزی (برادر کرزی) و حاجی عزیز والی هلمند طشت رسوایی خاینان مزبور را از بام جهان انداخت. در گزارش مفصل زیر که ترجمه خلاصه ای از آن تقدیم می شود، نویسنده چلو صاف جنرال داوود، جنرال مطلب بیگ، حضرت علی، جنرال حاجی الماس و دیگر تبهکاران قاچاقبر را از آب می کشد. طبعاً اگر نشریه و نویسنده نه یک امریکایی بلکه هر دو یا یکی افغان می بودند، «جنرال» های فوق خود را می دریدند و وزارت عدلیه و اطلاعات و فرهنگ هم به کمک آنان شتافته و نشریه و گزارشگر را «طبق قانون» محاکمه می کردند! اما از آنجا که «لس آنجلس تایمز» و گزارشگرش پل واتسن Paul Watson از کشور قیم و بادار و ولی نعمت شان هستند از سنگ و چوب صدا بر می آید و از جانیان مذکور نه. اگر عارف نورزی، احمدولی کرزی، حاجی عزیز، داوود، الماس، حضرت علی، مطلب بیگ و غیره خاین و خایف نمی بودند، از طرق مختلف علیه روزنامه امریکایی دعوا و برای اعاده «حیثیت» خود تلاش می کردند. اما اینان بیشرمی و بی غیرتی پذیرفتن هر بی آبرویی در سطح جهانی را دارند مشروط بر اینکه بر قدرت باقی بمانند. البته اینرا هم خوب می دانند که اگر در مقابل هر روزنامه ای معتبر خود را تکان دهند، رهنی ها و پستی های دیگر شان هم آفتابی خواهد شد و بناءً فقط یاد دارند بگویند «ادعا در مورد قاچاق هروئین آنان دروغ و ساخته دشمنان است!» گپ بی ارزش خنده آوری که به استثنای صاحبان خارجی شان هیچکس آن را جدی نمی گیرد. اگر قاچاقبری شان را منکر می شوند لکه های خون مردم از سر و روی شان را چه می کنند؟

و راستی سوال دیگری که در ذهن هر هموطن ما خطور می کند: چرا این گزارش را هیچکدام از مطبوعات کشور به چاپ نرسانید؟ چون اکثراً نوکر بنیادگرایان اند؟ از ترس لچکی و تهدید جنایت سالاران؟ یا اینکه ماهیت ارتجاعی و سازشکارانه آنها چنین ایجاب می کند؟

«پیام زن»

خشخاش اختیار می‌کند. پلیس ولایت زیر قومندانی جنگ‌سالار حضرت علی قرار دارد که نیروی عمده زمینی را برای کمک به سربازان امریکایی در تلاش آنان جهت گرفتاری اسامه در توره‌بوره فراهم آورد. متحدان امریکا یگانه کسانی نیستند که از ثروت سرشار هروئین سود می‌اندوزند. طالبان نیز در این تجارت که بر اساس تخمین سال ۲۰۰۴ ارزش سالیانه آن به ۳۰۰ میلیون دالر بالغ می‌شود، سهیم اند. جنگ‌سالاران که زمانی علیه طالبان می‌جنگیدند، بر محموله‌های مواد مخدر که به پاکستان، ایران یا تاجکستان فرستاده می‌شوند مالیه وضع کرده اند. پلیس‌ها و دو قاچاقبر که مدعی معامله‌گری با طالبان بودند، گفتند که در صورتی که طالبان پول نقد بپردازند، آنان گذشته را گاو خورده می‌پندارند.

یک تن از کارمندان عالی‌رتبه غربی مبارزه بر ضد مواد مخدر گفت که بعضی سلاطین هروئین راه شان را تغییر داده اند زیرا قبل بر این میلیون‌ها دالر از درک قاچاق به دست آورده اند و حالا منافع خود را در اصلاحات و سیاست می‌بینند. او که نخواست نامش افشا شود گفت: «دیگران هنوز هم به قاچاق مواد مخدر مشغول اند که امروز بخشی از دولت را در بالاترین سطح تشکیل می‌دهند. نظریه‌ایست که آنان نباید زیاد در ولایات رها شوند بلکه به مقامات رسمی در مرکز گمارده شوند تا بهتر کنترل گردند.»

اما کارمند مذکور گفت که در مورد فایده این استراتژی شک دارد. در اواخر ۲۰۰۱، «نیروهای ویژه امریکا» و «ساموران» «سپا» با «ائتلاف شمال» کار کردند تا هزاران طالب را در کندز محاصره کنند. جنگ برای تسخیر شهر موجب ایجاد روابط نزدیک نیروهای امریکایی با جنگ‌سالار داوود که منشی مالی احمدشاه مسعود بود، شد. پیش از تهاجم امریکا به افغانستان، کارمندان وزارت خارجه دست داشتن «ائتلاف شمال» به تجارت هروئین را از عواملی ذکر می‌کردند که امریکا نباید از ملیشاهای ضد طالب به طور علنی پشتیبانی کند.

اما پلیس و قاچاقبران در مصاحبه‌هایی ابراز داشتند که داوود از استفاده تجارت هروئین جهت تمویل جنگ ضد طالبان فراتر رفت: او قاچاق مواد مخدر را به یک تجارت خانوادگی‌اش بدل کرده است. آنان گفتند که داوود با آنکه در اگست گذشته توسط کرزی به بقیه در صفحه (۷۸)

علت مداخله مقامات عالی ظرف ۴۸ ساعت رها می‌شوند.»

جگرن نعمت اله نعمت آمریکایی تیم محلی مبارزه با مواد مخدر، مانند شکارچی‌ای ناامید عکس‌های قاچاقبرانی را که از چنگش رها شده اند، نگهداری می‌کند.

یک عکس زندانی‌ای را نشان می‌دهد که کلاه پکول گشادی به سر دارد و در برابر ۱۰ پوند افیون جابجا شده در خریطه‌ای پلاستیکی به روی میز، ایستاده است. او در فبروری دستگیر شده و همان روز بعد از چند ساعت رها گردید.

او عکس دیگری را نشان داد از مردی با دستبند پلیس در کنار ۶۲ پوند افیون. یک قاضی ولایت او را به ۱۰ تا ۱۵ سال حبس محکوم کرد، اما محکمه‌ای بالاتر دستور رهایی او را داد.

یکی از کلاترین قاچاقبران که نعمت او را با ۱۱۴ پوند هروئین دستگیر کرده بود اصلاً به محکمه آورده نشد زیرا حارنوال محل او را در اواخر مارچ رها کرد. نعمت اظهار داشت که در کندز که یکی از مزدحم‌ترین راه‌های قاچاق هروئین دنیاست، یکچنان اعمالی (رها کردن قاچاقبران) امری عادی است.

نعمت می‌گوید که به محض آنکه او و افرادش قاچاقبران را دستگیر می‌کنند، مقامات فاسد آنان را آزاد می‌سازند. بسیاری دیگر از این قاچاقبران اصلاً دست نیافتنی اند زیرا دوستان قدرتمند و مهمی دارند.

نعمت لیستی چهار صفحه‌ای از شکارهای از دست رفته‌اش را با خود دارد. او در حالیکه لیست را می‌خواند سرش را به علامت ابراز تنفر تکان می‌داد. از ۱۷ نفری که امسال دستگیر کرده بود تنها سه تن از آنان هنوز محبوس اند.

او گفت: «لیست کامل نام و نشان تمام قاچاقچیان را داریم... اما نمی‌توانیم آنان را بگیریم زیرا آنان دارای قدرت اند و نه ما.»

لیست آنانی که با سوداگری هروئین سر و کار دارند تا به بالاها تا به دولت کرزی می‌رسد.

نعمت و یک قاچاقچی افغان، از میان قاچاقبران از جنرال محمد داوود جنگ‌سالار سابق نام بردند که در حال حاضر معاون رئیس مبارزه با مواد مخدر در وزارت داخله می‌باشد.

یک کارمند کمیسیون حقوق بشر در شرق افغانستان گفت که پلیس در ولایت ننگرهار وجود تجار هروئین و سایر جنایتکاران واسطه‌دار را همواره نادیده می‌گیرد هر چند ظاهراً موضعی شدید علیه کشت

طارق - کابل،

آيا «راوا» انتخابات را تحریم کرد؟

«... البته من به سهم خود از موضع اصولی پر افتخار "راوا" کاملاً آگاهم و شرم آور می دانم که مدعی شوم موضع "راوا" با موضع جنایتکاران طالبی و گلبدینی یکی است. منتها در روزهای داغ انتخابات در کابل این افواه حتی از چند رادیو هم پخش شد که طالبان، گلبدین و "راوا" انتخابات را رد کرده اند. و اتکای لااقل "رادیو آزادی" بر بیانات سحرصبا از "راوا" در کنفرانسی مطبوعاتی در پشاور بود.

می خواستم در "پیام زن" هم معلوماتی در زمینه ارائه شود تا در سطح وسیعتری روشنگری شده باشد.»

پاسخ ما:

خواننده ارجمند،

این اول بار نیست - و یقیناً آخرین بار هم نخواهد بود - که موضعگیری ما تحریف شده و بعد مورد حمله و لجن پاشی قرار می گیرد. ما این رنج را مخصوصاً در پاکستان شاهد بوده ایم که بعضی از مطبوعات آن مطلبی به کلی مغایر نقاط نظر رسمی «راوا» و یا نقاطی که هیچگاه و در هیچ جایی از سوی هیچ فردی از اعضا یا هواخواهان «راوا» ابراز نشده، انتشار داده اند که بعد هم طرف سؤاستفاده منابع دشمنان قرار گرفته اند.

ما در باره انتخابات ریاست جمهوری علاوه بر چند نوشته حاوی موضعگیری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»، اعلامیه ای هم منتشر ساختیم که بیانگر نظر رسمی ما می باشد. همچنین در کنفرانس مطبوعاتی ای به تاریخ ۱۶ اکتبر ۲۰۰۴ در پشاور، یکی از سخنگویان «راوا» بر موضع روشن ما در زمینه تأکید ورزیده است که متن کامل گزارشی از آن را به نقل از روزنامه DAWN می آوریم تا یکبار دیگر واضح شود که ما مثل تروریست های گلبدینی و طالبی انتخابات را «تحریم» نکردیم ولی گفته ایم که انتخابات در اوضاع و احوال کنونی که تفنگ از جنایت سالاران «ائتلاف شمال» و غیره گرفته نشده طبیعتاً نمی تواند آزاد و عاری از تهدید و ترور و تلمیع خاینان جلااد باشد و در نتیجه ادعای دولت مبنی بر آزاد و منصفانه بودن خود به خود رد می شود.

حالاکه تقریباً تمامی مطبوعات چاپ داخل از آوردن گزارش ولو مختصر و ناقص تجلیل ۸ مارچ توسط «راوا» در کابل، این چنین بیشرمانه

و جبونانه ابا می ورزند، دیگر نمی توان و نباید انتظار داشت که رسانه های زیر نفوذ و ارعاب جنایت پیشگان «ائتلاف شمال»، موضع «راوا» را نه با دستکاری و به دلخواه خود بلکه آنطور که واقعاً هست انعکاس دهند. برخورد رسانه های وطنی به «راوا» به خوبی میزان «آزاد» بودن آنها را نمایان می سازد.

اینک متن کامل گزارش روزنامه DAWN، ۱۷ اکتبر ۲۰۰۴ را می آوریم که در آن به روشنی انتخابات افشا شده و نه تحریم، هر چند ییمی نداریم که هر وقت ضرورت بدانیم انتخابات را تحریم خواهیم کرد بی اعتنا به اتهام پراکنی های سخیف.

پشاور ۱۶ اکتبر: «راوا» رأی گیری ۱۹ اکتبر در کشور جنگ زده را رد کرده و بر آنست که انتخابات عادلانه، آزاد و بیطرفانه ممکن نیست زیرا اغلب نامزدان جنایتکارانی بدنام اند.

سحرصبا از اعضای کمیته بین المللی «راوا» در کنفرانسی خبری به روز چهارشنبه گفت که به علت فقدان امنیت، فساد گسترده، کاغذبازی، رشوه ستانی، قاچاق مواد مخدر و اختطاف کودکان، نخستین انتخابات افغانستان به نظر نمی رسد آورنده صلح و آرامش در کشور جنگزده باشد.

او با ذکر نام برخی از نامزدان - احمدشاه احمدزی، حفیظ منصور، عبدالهادی دیر، لطیف پدرام، یونس قانونی، عبدالرشید دوستم و محقق - اظهار داشت که اینان باید به خاطر جنایت های شان علیه مردم بینوی افغانستان به محاکمه کشانده شوند.

او مدعی شد که حدود ۱۵۰ شکایت مبنی بر تخلف فاحش از قانون توسط نامزدان بدنام مذکور به کمیسیون انتخابات ارائه شده است اما در ارتباط با آن هیچ اقدامی صورت نگرفته است.

او گفت: «به اصطلاح اردوی ملی، پلیس و کمیسیون انتخابات تحت حاکمیت جنگ سالاران و اقارب آنان قرار داشته که با حضور آنان، انجام انتخابات آزاد و عادلانه خواب و خیالی بیش نخواهد بود.»

او با ذکر مثال پرزیدنت حامد کرزی که خود بانبرهای امریکایی محافظت می شود، خاطرنشان نمود که فقدان امنیت برای رأی دهندگان مسئله بزرگی است و احتمالاً مردم را از رأی دادن باز خواهد داشت. او همچنین «ایساف» را متهم به پشتیبانی از «ائتلاف شمال» کرد «زیرا آنان (ائتلاف شمال) افغان ها را می کشند نه امریکاییان را.»

«زیر سایه تفنگ و تروریزم جنگ سالاران رسوا هیچ امیدی نمی توان داشت که انتخابات به طور آزاد برگزار شده و نمایندگان واقعی مردم به مقامات قدرت برسند.»

بقیه در صفحه (۹۸)

امريکا و دولت کرزی ربايندگان کانتونی را می‌شناسند



این دست‌های نامردانی پلشت که از آستین «ائتلاف شمال» بیرون شده‌اند و اینک حیات و عصمت کانتونی را تهدید می‌کنند سالهاست که با داشتن انبارهای اسلحه و غصب مهمترین وزارتخانه‌ها، سفارت‌ها و دیگر مقامات کلیدی و زدن بلیون‌ها دالر، هستی و عصمت کل مردم افغانستان را به گروگان گرفته‌اند.

- با آنکه به قرار گرفتن مطبوعات پاکستانی سردهسته ربايندگان در کراچی به جنگ پلیس پاکستان افتاد، چرا امريکا و دولت کرزی کوچکترین علاقه‌ای به استرداد او به افغانستان از خود نشان ندادند؟

- چرا به ربهوده شدگان اجازه داده نشد به سوالات خبرنگاران پاسخ دهند؟ مگر دلیلی غیر از این وجود داشت که آنان بسته بودن دم این و آن وزیر از «ائتلاف شمال» را با دم تروریست‌ها، هویت و قومیت آدم‌ربایان را به آگاهی عموم میرسانیدند و زن ربهوده شده مخصوصاً هویت شرفباختگانی را که به او تجاوز کرده بودند بر ملا می‌ساخت؟ و اکنون به گمان قوی همان سگان خونخوار باند فهم - قانونی - عبدالله، کلمنتینا کانتونی کارمند ایتالیایی سازمان «پاملرنه» را ربهوده اند تا به پول و آزاد کردن همکاران شان از زندان دست یابند. کوس افتضاح دروغ‌گویی و ساخته کاری‌های دولت و بی‌اعتمادی به حرف و عمل آن آنقدر بلند به صدا درآمده که سفارت ایتالیا به درستی بدون اطلاع کدام «مقام» افغانی، مستقیماً در صدد تعقیب مسئله شد. جنایت اخیر شباهت غربی بی جنایت سال گذشته دارد و جالب بقیه در صفحه (۶۹)

در دیگر کشورها که اختطافی رخ می‌دهد، مردم تنها یک درد را درد خود واقعه و احتمال از دست دادن اختطاف شده را می‌کشند. اما تحت دولت بسیار بسیار اسلامی آقای کرزی، مردم ما و مردم کشور متبوع قربانیان اختطاف، علاوه بر تحمل رنج اصلی باید متحمل عذاب دیگری نیز شوند: کتمان نام و نشان ربايندگان و عدم پیگیری قضیه با چنان وقاحت و رذالتی انجام می‌گیرد که در هیچ سرزمین بی قانون و پر فساد و پر رهن دیگر در جهان نظیر ندارد.

سال گذشته سگان «ائتلاف شمال» سه کارمند ملل متحد به شمول دو زن و یک مرد را ربهوده (۲۸ اکتوبر ۲۰۰۴) و بعد از چند هفته آنان را رها کردند اما به مردم افغانستان و دنیا هرگز گفته نشد که:

- تروریست‌ها وابسته به کدام وزیر و جنرال بنیادگرا بودند؟

- تروریست‌های بی‌ناموس به زنان تجاوز کرده بودند؛

- دولت امريکا مدعی است که افتادن سوزنی در آن کشور از دیده‌اش پنهان نمی‌مانده بناءً علیرغم مکالمات پیهم «مقامات امنیتی» با ربايندگان و ربهوده شدگان با خانواده‌های شان از طریق موبایل، چرا نیروهای امريکایی به کشف موقعیت و دستگیری تروریست‌ها اقدام نکردند؟

ملاشینواری،

چاکر یا احمق؟

ملاعبدالهادی شینواری - این گلها بروی خوانندگان رئیس ستره محکمه کشور اسیر ما - آخر الامر ماسک نازکش را درید و با نامه‌ای عبودیتش را به دولت امریکا و مشخصاً همه کاره آن کشور در افغانستان آقای زلمی خلیل‌زاد مسجل نمود. ملاشینواری همان فردی که جز شیر گلبدین خورددگی، کبرسن و مدرسه بازی و روابط طالبی از هیچ کرامت انسانی و علمی و فرهنگی برخوردار نبوده و از اول تا حال جز ضدیت با کیبل تلویزیونی و پخش صدای آوازخوانان زن وظیفه دیگری برای خود نمی‌شناسد، در نامه‌اش به پرزیدنت بوش استغافه کرده است تا «مدت ماموریت زلمی خلیل‌زاد را به دلیل عملکرد مثبت‌اش تمدید کند» (بی‌بی سی ۵ اپریل ۲۰۰۵). چون کوس رسوایی این عمل ملاشینواری بالا گرفت، یک به اصطلاح «مقام» ستره محکمه با سراسیمگی اعلام داشت که شینواری به عنوان رئیس شورای سراسر علمای افغانستان نظر شماری از روحانیون و علمای دینی را مطرح کرده است! (همانجا)

بدین ترتیب شینواری خواست تا سنگینی چتلی بر سر و رویش را با پاشیدن آن بر «شماری از روحانیون و علمای دینی» سبکتر سازد. مگر می‌شود؟ کدام «علمای روحانیون» و در کجا و چه وقت تصمیم به بستن خویش به پای زلمی خلیل‌زاد گرفتند؟

جای شک نیست که در کشوری طالب‌زده و «ائتلاف شمال» گزیده «روحانیون و علمای دینی» جاسوس و خاین کم نیست با اینحال آنقدر باران دیده هستند که سند مزدوری شان به دولت‌ها را آسان علنی سازند. پس اگر شینواری دروغ نمی‌گوید باید نام و نشان آن ملایان مذکور را اعلام نماید تا مردم ما ببینند که ملایان بی‌حیثیت و خود فروخته دیگر مثل خودش کیانند.

در این میان «اپوزیسیون» جنایتکاران و پلیدترین مرتجعان به سرکردگی جنایت‌سالار یونس قانونی هم خاموش نه نشسته و علی‌جاوید نام اظهار داشت که «تقاضای شینواری به معنای دخالت دادگاه عالی در مسائل سیاسی و نقض صریح قانون اساسی است و به حیثیت دستگاه قضایی افغانستان لطمه زده است.» (همانجا)

البته از علی‌جاوید به مثابه سخنگوی گروه‌های جنایتکار که انگ وایستگی به ایران و روسیه را در پس و پیش خود دارند انتظاری عبث است که مسئله را از دید ملی و وطن‌دوستانه و ضد بنیادگرایی تقبیح کند. در حقیقت هم و غم «اپوزیسیون» ضد ملی را این می‌سازد که

نوشتن یکچنان نامه خاکسارانه‌ای کار «دادگاه عالی» نه بلکه «مسئله سیاسی» ای است که باید «اپوزیسیون» به آن می‌پرداخت یا خود کابینه کرزی تا معتبرتر و مطابق قانون اساسی می‌بود! «اپوزیسیون» ملا قانونی از آن جهت خشمگین است که چرا ملاشینواری پیشدستی کرده و افتخارنوشتن آن نامه را از آن ربود. هکذا! «اپوزیسیون» به رویش نمی‌آرد که آن نامه تنها به «حیثیت دستگاه قضایی» لطمه نزده (دستگاه قضایی ای که رئیس‌اش یک گلبدینی مفلوک باشد چه حیثیتی می‌تواند داشته باشد؟) بلکه دامن «حیثیت» تمام اعضای دولت کرزی و «اپوزیسیون» جلالتمابی که شینواری را منحیث «رئیس ستره محکمه» قبول داشتند، بالا می‌کند.

ولی آیا نوشتن این نامه تصادفی و از سر حماقت و بی‌معرفی ملا صاحب پنداشته شده می‌تواند که از درک موقعیت و وظایفش عاجز بوده است؟

عده‌ای فکر می‌کنند، شینواری دین خود می‌دانست که در پای صاحب و پدرش خلیل‌زاد بیافتد زیرا اگر او (خلیل‌زاد) نمی‌بود کی این گلبدینی جاهل و قرون وسطایی را به آن مقام والا نصب می‌کرد؟ ملا شینواری می‌داند که در آینده هم اگر روز محاکمه‌ی جنایتکاران خاین از هر جنس فرارسد، او در صف اول متهمان خواهد بود. و از این لحاظ هم که شده باید طناب دولت امریکا را بر گردنش انداخته و می‌بوسید تا در آن روز او را از یاد نبرده به دادش برسند.

اما به عقیده ما این به هیچوجه کل واقعیت نیست.

نامه حاوی ابراز تملقی سخیف به دولت امریکاست. و از این رهگذر حرف دل و جگر کلیه اعضای بلند پایه دولت و «اپوزیسیون» به شمار می‌رود. آیا در دولت یا «اپوزیسیون» کسی هست - حتی از جمع عوامل رژیم ایران - که در ارتباط با دولت امریکا و خلیل‌زاد موضوعی غیر از این داشته باشد؟

سکوت ذلت‌بار فرد فرد اعضای کابینه و «انتقاد» شرم‌آورتر «اپوزیسیون» از نامه به خودی خود این ادعا را ثابت می‌نماید. در غیر آن اگر دولت اندکی از شبهه دموکراسی و شبهه استقلال بهره می‌داشت، باید بلافاصله ملاشینواری را ضمن سیلی باران معزول و به محکمه سوق می‌داد و از مردم افغانستان پوزش می‌خواست که فردی تا این حد بی‌عزت و بی‌غیبت را در راس قوه قضایی قرار داده است.

بقیه در صفحه (۸۰)

رفع - کابل،

«... در شماره ۶۶ در آخر مطلب "جاویدکوهستانی و رحیم داد در مصاحبه با رادیو آزادی، وقتی دو خادی به روی یکدیگر پنجال می افکندند" متوجه شدم که: "در شماره های آینده حرف های مردکی را خواهیم آورد به اسم هادی دبیر، فردی نو سواد اما سوپر وقیحی که فقط یاد دارد اسماعیل، ربانی، دوستم، فهیم و غیره جنایت سالاران را قهرمان بنامد".

در این ارتباط می خواستم نکته ای را با شما در میان بگذارم که اگر درست تشخیص دادید آن را

عملی سازید

زیرا من به

عنوان یکی از

دوستانان فام

هر برگی از

"پیام زن" را پر

افستارترین

هادی دبیر، جاوید و اوباش - خادی های مثل آنان را مطرح نسازید

صفحه تاریخ مبارزه سیاسی در افغانستان علیه سیهاترین و پست ترین و ارتجاعی ترین نیروهای مذهبی و غیر مذهبی می دانم و بنابر این نمی خواهم در آن به افشای هر خرده خاین و جنایتکاری پردازید که در مقایسه با رهبران جلاهدگان مگس هایی بیش نیستند ولی به مجرد این کار (افشا شدن در "پیام زن")، تا حدودی مطرح می شوند. به همین دلیل اگر قبلاً از آمدن نوشته در باره دو خادی کثیف یعنی جاویدکوهستانی و رحیم داد خبر می داشتم حتماً از شما مصرا نه خواهم می کردم از درج آن بگذرید چون دو خادی مذکور کوچکتر و بی قیمت تر از آن هستند که به افشا شدن آن هم در ۷ صفحه بپردازند.

حالا آن گذشت ولی آگاه باشید خواهان گردن فراز و رزمندهم که این هادی دبیر نیز لچکتر، غیر جدی تر، بدنام تر و بیمقدارتر از آن است که توسط "راوا" جدی گرفته شود به قول تشویه "پلوشه"، هادی دبیر هم مانند لطیف پدرام از "خوشخانه" ای های ربانی و دوستم می باشد. او حتی نزد آن بادرانش که آنان را "قهرمان" می نامد نیز در حد یکی از دهها قومندانان "خوشخانه" ای و جنایتکاران ارزش دارد و نه بیش. حتی هادی دبیرها و شفیقه سراج ها و جاویدکوهستانی ها نزد حامدکزی و رفقاییش هم از مصرف افتاده اند و فکر کنم تا زمان مرگ نیز روی چوکی و مقام درجه سه را نخواهند دید. وقتی "پیام زن" به قصابان اصلی مردم و تاراجگران اصلی این وطن می پردازد، دیگر پرداختن به پشک های آن قصابان خونخوار زاید و به معنی هدر رفتن انرژی پر غنیمت شما خواهد بود.

چاپ و عدم چاپ نامه ام مسئله ای نیست. اما توجه دقیق و جدی شما را به نکته ای که متذکر شده ام، خواهیم و از آن پیشاپیش صمیمانه تشکر می کنم.

من از وجود "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" و "پیام زن" آتشین و الهام بخشش به خود می بالم.

پاسخ ما:

دوست گرانقدر،

نامه صمیمانه و پر مهر شما ما را در غلبه بر دشواری ها و ادامه میناوار و تا

به آخر پیکار علیه کلیه دشمنان مردم و میهن، دلگرمی می بخشد.

اتفاقاً در ارتباط با نوشته علیه جاویدکوهستانی خادی و رحیم داد خادی و اشاره به هادی دبیر دوسه تلفن هم گرفتیم شبیه مضمون نامه شما. ما به آن دوستان اطمینان دادیم که دیگر به هادی دبیر ارزشی قابل نشویم و اکنون که نامه ارجمند شما را دریافت کردیم افشای آن مزدورک را کاملاً منتفی بیانگارید.

اما در مورد دو خادی نامبرده این توضیح مختصر را لازم می شماریم: در وضع حاضر

افغانستان، منابع

استخباراتی

امریکا و غرب و

پاکستان و ایران

همه سخت در

کار اند تا از هر

طریقی حتی از

طریق توسل به خادی های کارکشته، روشنفکران سابقاً مبارز را دست آموز ساخته و با صرف مقداری پول و وعده مقام آنان را کاملاً خریده و در راه مقاصد شوم شان که منافی استقلال و آزادی ما اند، استعمال کنند.

همین جاویدکوهستانی که به قول شما مگس خادی ای بیش نبود، امروزه گل ها به روی همه، «هیر» یک «حزب» قلمداد شده و این جنایتکار اجیر با صرف قسمت ناچیزی از جیره ای که دریافت می دارد، توانسته مثنی از روشنفکران ایمان رفته و بزدل و بی شخصیت را دور دسترخوان «موسسه» اش جمع کند.

افشای او از این نظر و نیز از نظر شیوه کار خادی ها، برای ما واجد اهمیت به چشم خورد.

علاوالت فراموش نکنیم دوست گرامی که در حال حاضر رسانه های مشغول به کار در کشور اسیر ما اگر برای مطرح ساختن فردی گمنام چه خادی و چه بنیادگرا تصمیم بگیرد مانعی بر سر راه نخواهند داشت و در برابر آنها از «پیام زن» کار مهمی ساخته نخواهد بود. مگر صدا و طلعت همین جاوید خادی و هادی دبیر جنایتکار را کم از رسانه ها شنیده و دیده ایم؟

اگر «پیام زن» نمی گفت که جاویدکوهستانی خادی است و هادی دبیر کنیزک سر جنایت سالاران، کدام نشریه چاپ داخل و حتی خارج را سراغ داریم که از موضعی ضد بنیادگرایی اشاره ای به ماهیت آنان می داشت؟

بهر حال مجدداً یادآور می شویم که آن کنیزک و خادی گک ها را نادیده می گیریم و آرزو می کنیم که تمام زهر و مرداری آنان همانقدر بوده باشد که طی این قریب ۲ سال شاهد بودیم و دیگر برای مالکان شان به صورت کاغذ تشناب در آمده باشند. در غیر آن خواهی نخواهی در فرصت هایی مجبور خواهیم بود به این استفراغ های خاد و جنایت سالاران بنیادگرا پردازیم. □

سناتوران امریکا و «امنیت» زیر سایه‌ی بنیادگرایان

مادامی که مردم ما در جهنم طالبان می‌سوختند و افغانستان به گورستانی خون‌آلوده و خاموش بدل شده بود، نواز شریف و دولتش که با تکیه بر آن جنایتکاران چشم سرمه، افغانستان را مال خود می‌شمردند، همیشه خوش داشتند اعلام نمایند که اکنون الحمداله طالبان آنچنان ثبات و امنیت را به افغانستان باز گردانیده اند که اگر سکه‌های تلای ناب هم در شاهراه‌های این کشور بیفتد بیجا نمی‌شود! البته تعریف و تمجید جنایت‌سالاران «ائتلاف شمال» از سوی صاحبان خارجی شان کمتر از این کراحت آور نبوده که آنان را «غازیان» و «رهبران نستوه و مرموض» و «تاج سر ملت» و... نامیدند و بدین ترتیب پست‌ترین دشنام‌ها و توهین‌ها را به مردم ما روا داشتند. و این امری طبیعی بود. مگر صاحبی در دنیا بوده است که سگ یا سگ‌هایش را ناچیز جلوه داده باشد؟

و بر اساس همین اصل است که امریکا که باز هم پشت مافیای «ائتلاف شمال» و همکاران ایستاده و این خابناران را بر افغانستان مسلط ساخته است، هر چند وقت بعد باید صدایی دایر بر «بهبود» وضع کشور سر دهد. منتها تا به حال بخت با امریکا یاری ننموده است. در فیروزی ۲۰۰۵ که هیئتی از سناتوران این کشور به افغانستان مسافرت داشت، از زبان رئیس‌شان سناتور جان مک‌کین با تفاخر ابراز داشتند: «آنان آمده‌اند تا به خاطر پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی حاصله از زمان سقوط طالبان در ۲۰۰۱ تا به حال، به مردم افغانستان تبریک بگویند».

(۱۰ دویتر، ۲۲ فیروزی ۲۰۰۵)

ولی سناتوران امریکایی نمی‌دانستند که یک چنین تبریک‌هایی در حکم مسخره‌گی در برابر مردم است. آنان فراموش می‌کردند که در همان روز تبریک‌گویی شان به افغانستان، سند ملل متحد درباره وضع حقوق بشر در ۱۷۸ کشور رو به انکشاف منتشر شد که افغانستان از طرف آخر در ردیف ششم قرار داشت؛ آنان فراموش می‌کردند که در همان روز و روزهای پیشتر و بعدتر دهها رحیمه ۱۳ ساله به دست دوستان جنایت‌سالار شان مورد تجاوز دستجمعی قرار می‌گیرند و از ۹۹ در صد آنان به علل گوناگون هرگز خبری منتشر نمی‌شود چه رسد به معجزات خوکان متجاوز؛ آنان فراموش می‌کردند که همان روزها طیاره‌ی کام‌ایر با بیش از ۱۰۰ سرنشین‌اش به طور مرموزی سقوط می‌کند ولی تمام رسانه‌ها بلافاصله سر و صدای آن را می‌خواهند تا

احتمال شدید اجازه نیافتن فرود طیاره به میدان هوایی بگرام بر ملا نشود؛ آنان فراموش می‌کنند که وقتی قاتل بی‌ناموسی چون جیحون و سایر قاتلان محصلان در زیر پر و بال سران «ائتلاف شمال» غنوده باشد، چند هزار تن از مردم در نقاط مختلف و منجمله در خیمه‌های مهاجرین در ۳ کیلومتری ارگ از سرما خشک می‌شوند، حد متوسط عمر ۲۰ در صد پائین‌تر از کشورهای همجوار یعنی فقط ۴۴.۵ سال باشد، ۸۰ در صد مردم از بیسوادی رنج ببرند، در هر عملیات نیروهای امریکایی به جای وحوش طالبی و گلبدینی و القاعده، خون عده‌ای مردم بیگناه به زمین بریزد، مرگ و میر مادران و کودکان افغانستان آنچنان هولناک و بی‌مانند باشد که «یونیسف» در ۱۷ اپریل ۲۰۰۵ آن را به درستی «سونامی خاموش» بنامد؛ و... صحبت از «پیشرفت‌های اقتصادی و سیاسی» جز قواره ساختن خود مقابل مردم معنایی ندارد؛ آنان فراموش می‌کنند که روزنامه دیگری نه بلکه «نیویارک تایمز» بود که نام و نشان لااقل سه تن از سران درجه دوم مافیای هروئین را در دولت افشا نمود و باز همین روزنامه در ۲۲ فیروزی ارقامی از «سونامی خاموش» در افغانستان را بالاترین و بدترین در جهان خواند.

با توجه به این نمونه‌های کوچک حقایق فاجعه‌بار در کشور ثابت می‌شود که سناتوران امریکایی در واقع به همان دوستان جنایت‌سالار و دستگاه در خدمت آنان تبریک می‌گفتند و این پاشیدن نمک بود بر زخم‌های مردم ما. دولتمداران امریکا باید بدانند که درست است که در ۲۰۰۱ سرانجام از دم موش‌های ساخت خود تان گرفته آنان را دور انداختند اما در عوض مافیای به مراتب جنایتکارتر از آنان یعنی «ائتلاف شمال» را که با کشته شدن احمدشاه مسعود به احتضار افتاده بود، بر صحنه آوردید، با حامد کرزی و چند تن غیر بنیادگرای دیگر که جز متابعت و سازش با آنان و وظیفه‌ای برای خود نمی‌شناسند. اما اظهارات دروغین و دردآور سناتوران حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه در مورد «پیشرفت» کشور نگویند بخت ما تعجب ندارد زیرا دولت امریکا جنایت‌پیشگان حاکم را بر سر شصت‌اش بالا گرفته و ازینرو هر طوری هست و با هر حيله و رایبی که شده باید از این مولودات تروریست‌اش دفاع کند.

فقط نیروی یکپارچه‌ی مردم سراسر میهن است که به خرمستی جنایت‌سالاران و مداخله امریکا و سایر کشورها جهت سر پا نگذاشتن آنان، می‌تواند یکبار و برای همیشه پایان بخشد. □

خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان

کاستیلو شاعری جانباخته

چونان در الجزایر برگزیدند. با استفاده از این فرصت کاستیلو به آلمان، اتریش، مجارستان، قبرس، الجزایر و کوبا رفت و مدتی را در هر کشور سپری کرد. در ۱۹۶۶ مخفیانه به وطن باز گشت تا به «نبروهای مسلح شورشی» به رهبری سزار مونتس Cesar Montes بپیوندد، سازمانی که مسئول تبلیغات آن در ناحیه شرقی و مسئول آموزش و پرورش یک جبهه دیگر تعیین شد. کاستیلو در مارچ ۱۹۶۷ در نیردی زخم برداشت و با دوست دختر و هم‌رزمش نورا پیز Nora Piz و چند تن دیگر از رزمندگان انقلابی توسط نیروهای ضد چریکی دولت گواتیمالا به جنگ دشمن افتاد. نیروهای ضد انقلابی، کاستیلو و نورا و سایر انقلابیون و تعدادی از اهالی منطقه را پس از شش‌هفته‌ای فراوان زنده زنده سوزاندند.

کاستیلو به مثابه شاعر جایزه‌های متعددی را در سال‌های ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۵۷ و ۱۹۵۸ در گواتیمالا و



کشورهای خارج دریافت کرد.

پس از شهادتش آثارش منجمحه مجموعه «گزارش بیداد» در بریتانیا، گواتیمالا، کستاریکا و سایر کشورها انتشار یافتند.

اوسکار پالنسیا Oscar Palenine گفت: «سی و سه سالی که کاستیلو با ما زیست، گواه آنست که انسان شریف، روشنفکر، هنرمند و آگاه، مواضعانه با مردمش بوده و همراه آنان پاییده و پرورش می‌یابد».

اوتورنه کاستیلو در ۱۹۳۶ در گواتیمالا به دنیا آمد. از ۱۸ سالگی شروع به نوشتن برای مجله‌های جوانان کرد. در ۱۹۵۴ به علت مخالفتش با کودتای ضد جاکوبو اربنیز Jacobo Arbenz توسط «سیاه» مزدوران، با شماری دیگر از روشنفکران مبارزه به السالوادور تبعید شد. در آن کشور او به کارگری، فروشندگی و کار در ادارات رو آورد تا زندگی سخت و فقرانه‌اش را پیش ببرد. اما در آنجا با نویسندگان مبارز و شهر آشنا شد که او را به ادامه کار ادبی‌اش تشویق

کردند. با مرگ دیکتاتور آرساس در ۱۹۵۷ زمانی که «مردم اجازه یافتند آسان نفس بکشند»، به گواتیمالا برگشت و به تحصیل حقوق در یونیورسیتی سان کارلوس پرداخت و «مستحل ادبی یونیورسیتی» را پایه گذاشت. در ۱۹۵۹ با استفاده از یک بورس تحصیلی به آلمان دموکراتیک رفت و در لایپزیک به تحصیل در رشته ادبیات و سینما مشغول گردید. اما پس از دریافت درجه ماستری از آنجا به گروهی از کارگردانان فلم پوپست که فلم‌های کوتاه درباره جنگ رهایی‌بخش در کشورهای اسرپکای لاتین تهیه می‌کردند.

کاستیلو در ۱۹۶۴ به گواتیمالا برگشت و به عضویت «مژده کارگران» درآمد و مبارزه سیاسی را با فعالیت‌های فرهنگی درآمیخت. او با همکاری محصلان «تئاتر آزمایشی شهر گواتیمالا» را بنیاد گذاشت. در همان سال دستگیر و محکوم به تبعید به اروپا شد. سازمان‌های انقلابی او را به عنوان نماینده گواتیمالا برای شرکت در «کنسرتوال جهانی

کوبی کاستیلوی انقلابی در سروده بزرگش، ره‌نورد، سیاه‌هنگ، واصف، دادفر، کاضفی، هاشمیان، پدرام، نشرینرنگارگر، اکرم‌نعمان و کلیه روشنفکران مزدور و تسلیم‌طلب وطنی را در نظر داشته است.

روشنفکران اخته*

روزی، انسان ساده‌ای از ملت من روشنفکران اخته سرزمین مرا بازجویی خواهد کرد. از آنان خواهند پرسید چه کرده اند بدان زمان که میهن آرام همچون بوسه نرمی کوچک و تنها، خاموش می‌شد.

در باب جامه‌هاشان از آنان چیزی نمی‌پرسند نه در باب قیلولة دراز پس از صرف غذا شان نه حتی در باب مبارزات عقیم شان یا عدم نه در باب شیوة عام به سیم و زر دست یافتن شان. در باب اسامیر یونان از ایشان چیزی نمی‌پرسند نه در باب نفرتی که از خود دارند به هنگامی که تنی از ایشان در محکمه وجدان خویش آماده می‌شود که به بی‌غیروی بهیمر.

از حجت نامقولی که در سایه دروغی عظیم آماده کرده باشند

از ایشان چیزی نخواهند پرسید

۲

آن روز، مردمی ساده خواهند آمدند مردمی از آن دست که

در کتاب‌ها و در اشعار روشنفکران اخته جایی نداشته اند

اما هر روز آمده اند

و برای ایشان شیر و نان آورده اند و تخم مرغ و کلوچه ذرت.

مردمی که جامه‌ای ایشان را دوخته اند مردمی که ماشین ایشان را رانده اند

سگ‌ها و باغ‌های ایشان را نگهداری کرده اند و به پای ایشان زحمت کشیده اند.

و این چنین مردمی از آنان خواهند پرسید:

«چه کرده اید به هنگامی که بیچیزان رنج می‌برده اند و نوازش و حیات، شعله‌زنان در جان شان خاکستر می‌شده است؟»

۳

روشنفکران اخته سرزمین محبوب من! شما را پاسخی نخواهد بود.

کرکس سکوتی آتش‌ها شما را خواهد درید شوربختی تان جان شما را خواهد جوید

و شما، سرسراز از خوش خاموشی خواهید گزید.

شعر برگرفته از کتاب «چشمه» شماره ۲۵

آیا اسماعیل خویی حق دارد به باقر پرهام ایراد بگیرد؟

پس خیلی شاخ و پنجه کشیدن علیه یک سلطنت طلب از طرف شما اضافی و بی معنی و متظاهرانه است. شما را دیوار چین از سلطنت طلبان جدا نمی سازد. اما این مهم نیست مهم اینست که کاش شما در سطح یک سلطنت طلب درجه سه پائین می آمدید اما ستودن یک خادی - جهادی کثیف مثل لطیف پدرام را بی وجدانی و سقوط تافرق در لجن می انگاشتید.

دکتر پرهام خواستار رویکار آمدن کسی به جای جلادان مسلط کنونی در ایران شده که هم "دانش و بینش" دارد و هم "شخصیت مردم پسند". ولی قهرمان شما با لکه های خون از دوران اشغال و امارت امیر ربانی و امیر مسعود و امیر دوستم و امیر گلبدین و دیگر امیران بلشت و قصابش از هیچ لحاظی با انگشت کوچک "شاهزاده" هم قابل مقایسه نیست. شما خود "شاهزاده" را مقصر جنایت های پدرش محمدرضا شاه نمی دانید ولی لطیف پدرام صرف نظر از اینکه از شکنجه گران خاد بود به مزدوری برای ربانی و "اتلاف شمال" می بالید، به زور خادی بودن از هیچ تجاوزکاری و رذالت در پوهتون کابل روگردان بود و از همه شاید "جالب تر" اینکه بنابر نشریه "پلوشه" (۱۹ - ۵ - ۱۳۸۳)، لطیف جان گویا در "خوشخانه" های اربابان نگهداری می شده و به آنان نرد عشق می باخته است و...

شاید بگوئید این مسئله آخر چیزی جدی نیست و در مقوله "آزادی رجحان جنسی" می گنجد و محکوم ساختن لطیف پدرام ها به خاطر آنکه سالهایی از بچگی و جوانی خود را در "خوشخانه" های بنیادگرایان سپری کرده نمودار نوعی عقب ماندگی است. درست. ولی چه کنیم آقای خویی که اغلب مردم افغانستان ولو با همجنس گرایی به طور کلی دمساز باشند، با مردی که در دوران بچگی و جوانی خود در "آن کار دگر" غرق بوده، چندان جور نمی آیند و او را فردی ضعیف و سست عنصر و دون می دانند و لااقل به او اجازه نمی دهند به ریاست جمهوری برسد حتی اگر علاوه بر اروپا، امریکا هم پشت اش بیاستد. عجیب نیست که گفته می شود در تعداد زیادی از حوزه های انتخاباتی ریاست جمهوری، مردم در ورقه های رأی می نوشتند: لطیف پدرام که خود را حفظ نتوانست چطور می تواند افغانستان را حفظ کند؟

می بیند آقای خویی که بین "لطیف جان" شما و "شاهزاده" چه شکاف عظیمی هست. می بیند که دکتر پرهام با تأمل به "شاهزاده" حتی از دید خود شما مرتکب خیانت و توهین به مردم ایران نشده است. اما شما با سرودن به لطیف جان، چنانچه در "پیام زن" به درستی آمده است، دچار دردناکترین خیانت و توهین به مردم و روشنفکران آزادیخواه افغانستان شده اید.

ازینرو حق نیست بگویم:

من "دردم می آید" اسماعیل جان، درد چه که نفرت و عقم می آید از اینکه
(بقیه در صفحه ۷۶)

«من هم از دوستان جدی شعر و شخصیت اسماعیل خویی بودم تا اینکه مطلب آقای اسماعیل خویی، "لطیف جان" دبیرست "خواننده" است" را در "پیام زن" شماره ۵۷ و ۵۸ دیدم. نکان خوردم. به قول خود آقای خویی "دردم" آمد منتها دردی همراه عرق و انزجار چرا که شاعری نامدار و حماسه سرای سیاهکل و سعیدسلطانپورها و شکراله پاک نژادها و موسی خیابانی ها، زبانش را با لحن ستایش یک ملا بچه ی خادی و قلم باشی امیر برهان الدین ربانی و سایر جلادان "اتلاف شمال" می آلودا باور کردنی نیست ولی واقعیت است. مثل واقعیت های بسیار تلختر دیگر که مردم ما در این ۲۵ سال اخیر با آنها مواجه بوده اند. نمی دانم با توجه به سقوط آقای خویی در پای یک جاسوس رژیم ایران و سگان وطنی اش چرا ضرب المثل "گوشت گر بگنجد به آن نمک زنند، وای از روزی که نمک بگنجد" در ذهن تداعی می شود.

زمانی شعر اسماعیل خویی می توانست منفذ هوایی پاک و آزاد و نیروبخش باشد در کشتارگاه جلادان دینی ایران و افغانستان، ولی با سرودن برای یک شکنجه گر خادی - جهادی شعرش و ناگزیر شخصیت اش را با نجاست بنیادگرایان افغانی اندود می کند. او "نمک" بود که حالا خود می گنجد.

اما جالب است که دکتر اسماعیل خویی ستایشگر لطیف جان خادی - جهادی با همین وضعی که دارد و در کنار سیانلو، خایفی، صالحی و چند شاعر بیشمر و مرتجع دیگر قرار می گیرد که برای احمدشاه مسعود این "سپه سالار" نامی جنانیکاران بنیادگرا به نوحه گری پرداختند، دیگران را "راست رو" خوانده و بر آنان خرده می گیرد. از آنجمله است نامه سرگشاده وی به دکتر باقر پرهام که او را به خاطر گرایش اش با سلطنت مورد حمله قرار داده است. دکتر خویی می نویسد:

"از تو دردم می آید - باقر جان! - که در این دو سه ماهه نمودی به خود گرفته ای که با بود تو در چهل پنجاه سال گذشته سخت در تضاد است و به ویژه در این گفت و گو کارت به جایی رسیده است که - باز هم دروغاً - از آرزوم و جوانمردی به دور افتاده ای."

اما اجازه می خواهم به آقای خویی بگویم:

دکتر باقر پرهام به دفاع از شخصی برخاسته که امروز بسیاری از مردم ایران سگس را هم به حاکمان خون آشام ترجیح می دهند. دکتر پرهام به ننگ انتخاب بین فاشیست های دینی این و آن جناح رژیم تن نداده است. او از میان دشمنان رژیم یکی را ظاهرأ مورد حمایت قرار داده است. و پسر محمدرضا شاه کسی است که نظر خود شما هم درباره وی تفاوت چندانی با نظر دکتر پرهام ندارد. شما هم اعلام می دارید که: "آماده ی همکاری با شاهزاده نیز هستم... تا برانداختن فرمانفرمایی آخوندی." و نیز "من، به جد می گویم: او (پسر محمدرضا شاه) را با دانش و بینش امروزین و شخصیت مردم پسندی که دارد، شایسته ی این می دانم که نخستین رئیس جمهور آینده ی ایران باشد."

RAWA, P.O.Box 374
Quetta, Pakistan

<http://www.rawa.org>
rawa@rawa.org

پیام زن و خوانندگان

صفیه مشتبی - مسکو،

«دوستان مبارزم، به این وسیله مطلبی را راجع به زویا فرستادم که می‌توانید با حک و اصلاح لازم آن را در «پیام زن» گرامی با عکسی از وی از انترنت به انتخاب خودتان به چاپ برسانید.»
● با تشکر صمیمانه، از مطلب ارزشمندتان در همین شماره استفاده کردیم.

امعای بنیادگرایان و گردن واصف و رهنورد و کاظمی و سایر عافیت‌طلبان خاین

صابر. ر. - آمریکا،

«... از مقاله‌های "سپیده‌ای که نبود" و "پرنیان فرش راه جانیان" بسیار مستفید شدم. کاملاً موافقم و فکر می‌کنم هر روشنفکر شرافتمند و وطن‌دوست با من هم‌نوا خواهد بود که نباید به ارادیل انجمنی اجازه داد با ترهات خشتی یا بنیادگرا و میهنفروش خوش‌کن خود صحنه هنری و ادبی کشور سوخته ما را ملوث‌تر سازند. مخصوصاً باید از هم‌اکنون جلو تعفن داستان‌ها یا شعرهایی از این خاینان ادبی را گرفت که با تقلید در سطح استعداد خودشان از برخی نویسندگان و شاعران جدا از مردم ایران، با شکل و محتوای به اصطلاح پست مدرنیستی عرضه می‌شوند. این شاعران و داستان‌نویس‌های بی‌وجدان می‌خواهند با ادعای آفرینش آثار پست مدرنیستی ماهیت ارتجاعی، ضد انقلابی و وابستگی خود را به ایران و فرهنگ مذهبی بنیادگرایانه کتمان نمایند. همانطوری که شما نوشته‌اید نویسندگان ایرانی مذکور بر وجدان‌شان پانهاد و بر کشتگان مسلخ‌های مخوف اوین و قصر و غیره و جنایت بی‌مثال تجاوز به دختران باکره‌ی محکوم به اعدام چشم می‌بندند، مقلدان وطنی آنان نیز تبهکاری‌های دوستم، سیاف و باند شورای نظار و تجاوز به رحیمه گد‌های نوجوان را خاینانه با سکوت برگزار نموده و به جای پرداختن به آن‌ها به بیدل‌شناسی و

شیوه‌های نقد و اهمیت شعر ناب بیگانه از جامعه بنیادگرا زده افغانستان را مشغله شباروزی خود می‌سازند.

ولی چنانچه آرتین پور در "از صبا تا نینما" می‌نویسد قآآنی با وصف آشنایی با زبان خارجی و هوش سرشار و قدرت بیان توانست منشا خدمتی برای مردم ایران شود، اکرم عثمان، واصف، رهنوردزیاب، لطیف ناطلی، سمیع حامد، کاظم کاظمی و سایر قلم بدستان شیر مین فروشان و بنیادگرایان نوشیده، نیز با هیچ قیافه‌گیری و پمپ شدن‌های بلاوقفه توسط رسانه‌ها نخواهند توانست تمام مردم را فریب داده و از سنگر هنری و ادبی کشور ما به نفع رژیم ایران و دیگر اربابان پست پرده‌ی شان استفاده کنند.

"پیام زن" در این امر پرافتخار (افشای سیمای واقعی انجمنی‌ها) پیشکوت و پیشقدم است و سوال من از آقایان و خانمان و سازمان‌ها و نشریات مدعی ضد بنیادگرا بودن در داخل و خارج کشور این است که چرا تکان نمی‌خورند و مزدوران فرهنگی پرچم و خلق و جنایتکاران "ائتلاف شمال" و طالبان را هدف قرار نمی‌دهند؟ جلال دیگر کار "پیام زن" اینست که با وصف در محاصره بودن سگانی که از چهار سو عو عو می‌کنند و در تنهایی کامل این وظیفه تاریخی حیاتی را به پیش می‌برد.

آرزو می‌کنم فرهنگیان نجیب و آگاه وطنی به خون و خاک و خاکستر کشیده شده‌ی ما بیشتر از این در برابر "غول"‌های کاه پر شده مثل رهنورد، عثمان، واصف و شکنجه‌گر خادی عبدالله‌نایی و غیرذلک به سکوت تن نداده و نظیر "پیام زن" به افشای بی‌محابای این خاینان قلمی صف‌آرایی کنند.

شلی (۱۸۲۲ - ۱۷۹۲) شاعر بزرگ و آزادی‌خواه
انگلیس گفته است:

"جهان جای بهتری خواهد بود وقتی آخرین شاه با
امعای آخرین کشیش خفه شود."

و من دلم می‌خواهد این گفته‌ی نغز و ژرف را به
اینصورت درآرم:

در مورد فرهاد - که من هم شيفته آوازش هستم - بايد بگويم که او "مرغ سحر" را نيز خوانده که نمايانگر توجه و اعتقادش به فردای روشن است. البته طوري که شما به درستي نوشته ايد خواندن های يأس آلود او نيز زنده ترين تصويرهاي اندکي می شد از رژيمي سياهکار به دست داد. اما شاعران، آهنگسازان، تصنيف سازان و آوازخوانان کشور ما متاسفانه به چيزی که هرگز اعتنايی درخور نمودند، بيان شاعت و رذالت جنایتکاران "ائتلاف شمال" و مبارزه بر ضد آنان بود. ذریکچنين شرايطی طبعاً فرهاد دريا خواننده ای سرکاری با آن گذشته مشکوک و با اکت های روشنفکرانه اش، ستاره راديوها و تلویزيونها و ديگر رسانه های داخلی و خارجی می شود. شايد هنرمندان ما فکر می کنند که همینطور خشی و مداراجو و غير سياسی زیستن هم نان آور است و هم شهرت بخشا!

... "مرغ سحر" را از روی کاست فرهاد نوشته و فرستادم که اگر می خواستيد چاپش کنید.

مرغ سحر

مرغ سحر ناله سرکن
داغ مرا تازه تر کن
ز آه شرربار این قفس را
برشکن و زیر و زبر کن

بلبل پر بسته ز کنج قفس در
نغمه آزادی نوع بشر سرا
و ز نفس عرصه این خاک تو در
پر شرر کن، ناله سرکن

ظلم ظالم، جور صیاد
آشيانم داده برباد
ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
شام تاریک ما را سحر کن

نوبهار است گل ببار است
ابر چشمم ژاله بار است
این قفس چون دلم تنگ و تار است
شعله فکن بر قفس آه آتشین
دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگه تازه گل ازین
بیشتر کن، بیشتر کن، بیشتر کن
مرغ بیدل، شرح هجران
مختصر کن، مختصر کن، مختصر کن.

افغانستان جای بهتری خواهد بود وقتی آخرين روشنفکر خاين با امعاى آخرين بنيادگراى جنایتکارخفه شود!

غيرت های صدر اسلام و بی غيرتی سرور آذرخش ها

حوا - امريکا،

«... فکرم راجع و بی غيرتی و بی ننگی سرور آذرخش ها برده بود که این نوشته در یکی از سایت های ایرانی به ذهن آمد:
روزی علی از ولید پسر عتبّه خواست تا پيرو او گردد. ولید پاسخ داد: "تو پدر مرا کشته ای چگونه می توانم با کشته پدرم دست یاری بدهم؟"
علی خاموش ماند و سخنی نگفت.

اما نفرت انگیز است که میهن فروشان پرچم و خلق چندین برادر مبارز آقای سرور آذرخش را سلاخی کرده اند ولی این نامرد بی غيرت با خونسردی تمام حظ می برد از اینکه با آن سگان بیگانه آشتی باشد و درباره داستان های به اصطلاح پلیدترین نمایندگان شان که حسین فخری باشد بنویسد.

زهی بی غيرتی و ارتداد!

فرهاد «مرغ سحر» خوان و هنرمندان سوپر محافظه کار ما

تورپالی - آلمان،



«... مطلب راجع به فرهاد خواننده ایرانی عالی بود. کاش بسیاری از آوازخوانان ما که صدای دلکشی هم دارند اما از آگاهی سیاسی و مخصوصاً موضعگیری در مقابل بنیادگرایان مثل جن از بسماله می ترسند، مقاله یاد شده را ببینند و

اگر حرف و اعتراض و استدلالی دارند همت کنند و بنویسند. اما من از یکی از آوازخوانان ما که در آلمان به سر می برد شنیدم که می گفت "پیام زن" راست می گوید صرف نظر از سال های گذشته، کم از کم در این ۲۵ سال اخیر هنرمندان ما بلا استثنا خاموش و بی حرکت بوده اند و هیچ کدام از آنان در صف مبارزه علیه دشمنان گوناگون وطن نپيوسته اند. ما بايد این شرمندگی را بپذیریم.

...

حسین فخری، شاخ پستی و غداری تمام انجمنی‌های معامله‌گر

موسی - کابل،

«دوستان مبارز و شفیقم، چه دروغ بگویم. هر وقت که مقالات افشاگرانه شما بر ضد حسین فخری را می‌خواندم و مخصوصاً تأکید شما را بر خادی بودن وی می‌دیدم فکر می‌کردم چون شما در مجادله‌ای شدید با قلم بدستان میهنفروش و جنایتکاران دینی قرار دارید، هر میهنفروش پرچمی یا خلقی را مختصراً خادی می‌نامید که او را به اصطلاح در سه کنجی گیر کرده باشید اما این ضرورتاً به معنی خادی بودن وطنفروشان مورد نظر نیست. از جمله فکر می‌کردم حق دارید حسین فخری را "جنرال شکنجه‌گر خادی" بنامید چرا که او اگر به دفاع از خود برآید اول باید به نفی و افشای دستگاه شکنجه و مرگ صدها هزار هموطن ما پردازد که در حقیقت افشا و نفی حزب خاین پرچم‌اش خواهد بود و اگر چنین نمی‌کند پس حق ندارد از منسوب شدنش به خاد داکتر نجیب‌اش خاک‌باراه بپندازد.

اما چند روز پیش (ماه دلو ۱۳۸۳) در کابل از رادیو شنیدم که این حسین فخری پلید هم اکنون معاون خاد می‌باشد و رادیو از او نقل قول می‌کرد!

تعجب و تفر تازه و عمیقتر شده‌ی من به خاطر خود این خاین شش قاته نبود زیرا او اگر خادی هم نمی‌بود و نباشد دزدک ادبی فرومایه‌ای است با زنجیر "ائتلاف شمال" به گردنش. اما عمدتاً از آن جهت دچار حیرت و رنج و مالا مال از انزجار شدم که واصف باختری، ره‌نورد زریاب، سمیع‌حامد، سبزوئی زریاب، سرور آدرخش و غیره انجمنی‌های تسلیم‌طلب چقدر باید فرومایه و تهی از حداقل شخصیت و آبرو و عزت باشند که از قلمزنی‌های معاون خاد برای شان نیز ننگ نمی‌کنند.

باید با احساس خجلت اعتراف نمایم که حالا بیشتر اهمیت افشاگری‌های مستدل، پیگیر، قاطع و سازش‌ناپذیر شما را در مورد این شاعران و نویسندگان دست‌آموز درک می‌کنم. از شما چه پنهان از یگان شعر سمیع‌حامد خوشم می‌آمد و حتی یکبار خواستم که با ارسال نامه‌ای توجه شما را به موضوع جلب کنم. اما اکنون درمی‌یابم که آقای سمیع‌حامد صرف‌نظر از کارنامه "جهادی" اش وقتی از تقریظ یک خادی برایش عار نداشته باشد دیگر به قول شما از او چه می‌ماند که به بحث بپارزد. او خود از مهره‌های مهم انجمنی به فحشا کشانده شده توسط خاد و "ائتلاف شمال" است نه چیز دیگر.

من ضمن ستایش از کار و سهم تاریخی شما، خواستم به همین وسیله عمیقترین نفرتم را به واصف باختری، سمیع‌حامد و کلیه شاعران و نویسندگان و فرهنگیان موید آنان ابراز کنم. ولی این دردی را دوا نخواهد کرد. دلم می‌خواهد باز هم بر اساس گفته شما از گوش تمام طرفداران سینه‌چاک این "استادان" و "متفکران" کاذب گرفته به روی آنان سیلی‌ای نواخته و از آنان بپرسم که با وصف دیدن این دم‌خادی "ادبی" مذکور چطور بپوشانند ساکت مانده و آنان را به مثابه شاعران و نویسندگان خاین و

وقیح افشانی‌سازند؟ مگر این وضعیت فلاکت‌آنان به ادعای "پیام زن" صحنه نمی‌گذارد که فرد فرد شما را خاین، تسلیم‌طلب، سازشکار، مرتجع و وقیح به طاقت دو می‌نامد؟»

● دوست محترم، از نامه صمیمانه تان سپاسگزاریم. ما حتی بدون دریافت نامه‌هایی نظیر نامه شما معتقدیم که هنوز کم نیستند روشنفکرانی که به علت ۲۵ سال سلطه سیاسی و فرهنگی مزدوران بیگانه و جنایتکاران غیر مذهبی و مذهبی، آنطور که باید به اهمیت کار افشا و طرد انجمنی‌ها پی نبرده و برخورد مستمر در زمینه را نوعی «حساسیت» بیجای ما در برابر اراذل مذکور تصور می‌کنند! ولی تردیدی نداریم که با گذشت هر روز ماهیت واقعی واصف‌ها، حامدها، ره‌نوردها، عثمان‌ها و امثال آنان به مثابه جاکران کثیف ادبی خادی و جهادی برای روشنفکران در مجموع و برای شاعران و نویسندگان جوان ما که هنوز در دام «ائتلاف شمال»، نیفتاده باشند، به طور اخص آشکار خواهد شد. اثر ۲۵ سال فعل و انفعال مکروب خادی و جهادی - که هنوز هم ادامه دارد - در کشور را نباید با انتشار چند نوشته در «پیام زن» از این رفته پنداشت. مهم اینست که شاعران و نویسندگان ضد بنیادگرا و ضد پرچمی و خلقی کشور به ترس و محافظه کاری خود غلبه کرده، دست روی دست نگذاشته و به هر شکل و حدود مقدور، خاینان مذکور را از صحنه ادبیات و هنر بیرون رانده و لمیده بودن آنان را در بغل «ائتلاف شمال» و خاد به وضوح نشان دهند.

بی‌فرهنگی و عقب‌ماندگی «راوا»

مزدک - بشاور،

«من که با چند تن از دوستان افغانی و پاکستانی فیلم معروف The Bandits را می‌دیدیم یکی از دوستان پاکستانی که زمانی خبرنگار "نور" بود ابراز داشت که هنرپیشه اول این فیلم Troy Garity پسر جین فوندا هنرمند نامدار امریکایی دوه سال پیش با عده‌ای از همراهانش برای دیدن "راوا" به پاکستان آمده بود. من در مورد تردید نشان دادم به این سبب که اگر موضوع واقعیت می‌داشت در "پیام زن" یا سایت "راوا" حتماً انعکاس می‌یافت. می‌خواستم بپرسم که آیا Troy Garity با "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" آشناست و مسافرتش به پاکستان واقعیت داشت؟ اگر بلی، پس چرا خبر آن‌ها در جایی نیابورید؟ آیا این حاکی از نوعی بی‌فرهنگی و عامیگری نیست؟ شما و این چنین اشتباه؟»

● دوست ارجمند، در میان کمبودهای کار ما این یکی از آنهاست که شاید ریشه در فرهنگ پسمانده و نارسای پرچمی، خلقی، طالبی و جهادی زده‌ی ما داشته باشد. از اینگونه خبرها فراوان بوده که متأسفانه خوانندگان ما هیچگاه از آنها آگاهی نیافته‌اند. شاید با درک عامیانه‌ای که از «خودستایی» بر ما حاکم بوده آوردن خبرها و گزارش‌ها از دیدار با افراد جهانی در زمینه‌های مختلف را «خودستایی» تلقی کرده از درج آنها گذشته‌ایم.

اند همین است که «پيام زن» مذهب است آن را افشا می نماید.
برای نجات دوست تان از سرگردانی خوبست آسانترین راه را برایش
پیشنهاد کنید: مستقیماً با نامه‌ای به یکی از آن شاعران خاک پای رژیم ایران
یا «سردار نبرد شاعرانه» موضوع را بپرسد. ضمناً به اطلاع وی برسانید که
آن عکس هم از همان شماره مجله «شعر» گرفته شده است. خطای ماست
که به آن اشاره ننموده ایم.
موفق باشید.

سخنان جنایت‌سالار سیاف و یک جمعیتی علیه «راوا»

عزیزولی - آلمان،

«... سال نو ۱۳۸۴ امید سال خوبی باشد افغانستان عزیز را از زیر
لگدهای کابوای بچه‌ها و چین‌های آهن پیکران غول‌آسای شان خلاص
کرده قدرت ملی و حکومت ملی را که آرزوی همه ما و شما است برآورده
سازد و این تقاله‌های جیره‌خوار شان را بزودی سرنگون و در گودال بدبختی
و بی‌عزتی بینیم.

دوستان طوریکه میدانید از ده سال بدینطرف مجله وزین «پيام زن» و
دیگر نشریات شما را دریافت می‌کنم از محتویات و مضامین مندرجه آن
خیلی لذت می‌برم زیرا بدون ترس و مراعات این و آن، چه چه راست
و چه باصطلاح بیطرف‌های میانه‌رو باشد جانانه کوبیده میشوند و

بلی درست است. ما با Troy Garity دیدارها داشته‌ایم هم در امریکا
و هم در پاکستان. مهمتر از آن چندین بار دیدار با ستاره بزرگ سینمای
امریکا جین فوندا و چندین سینماگر معروف ایتالیایی، اسپانیایی، ایرانی،
هندی و غیره دست داده که هرگز در صفحات «پيام زن» یا سایت ما از آن
سخن نرفته است.

اساساً چون «راوا» سالهاست در پی آن بوده که با جلب کمک
کارگردانان یا هنرپیشه‌های معتبر در امریکا، اروپا یا هند، فلمی درباره
زندگی و پیکار مینا و نیر چهار سال تاریخ حاکمیت خون و خیانت تبهکاران
«ائتلاف شمال» تهیه کند، از اینرو با استفاده از هر مسافرتی موضوع را با
هنرمندان آن کشورها مطرح کرده اما بدبختانه به علت خالی بودن دست ما
تلاش‌ها تاکنون به موفقیتی نه انجامیده است.

باری، انتقاد شما کاملاً وارد است و سعی خواهیم کرد پس از این
خوانندگان را در جریان سفرها و ملاقات‌های اعضای «راوا» با
شخصیت‌های مهم هنری، سیاسی و اجتماعی قرار دهیم و دیگر اجازه
ندهم که نه «غم نان» بلکه غم بی‌فرهنگی و عقب‌ماندگی مانع انتشار آنها
شود.

شاعران مزدور رژیم ایران

ع.ع. - پشاور،

«در مطلب «سپیده‌ای که نبود» عکس یک شاعر مزدور رژیم ایران در

حال شعرخوانی یا سخنرانی در برابر
اربابانش را از کج‌تپیه کرده بودید؟
یک دوست من با آنکه معتقد است
رژیم ایران مشتی «ادب» افغانی را
در آستین دارد، اما هنوز تا مجله
«شعر» را ندیده به آنهمه پستی
خلیلی، واصف، کاظم کاظمی و غیره
باور ندارد و حتی گفت که در
اصالت عکس مذکور نیز شک
دارد.»

● خواننده گرامی،

آن دوست تان تا حدودی حق
دارد به آن درجه از خفت و ذلت و
وقاحت آن شاعران خاین شک کند
چرا که قبول رنگی سیاهتر از
سیاهی دشوار است ولی متأسفانه
واقعیت شاعران و نویسندگان
وطنی ماکه وجدان شان را به
بنیادگرایان افغانی و ایرانی فروخته



شاعری مزدور در برابر ولینعمتان ایرانی‌اش.
عکسی کاملاً مطابق با اصل!
از مجله «شعر» شماره ۱۴، آبان ۱۳۷۳.



ما معتقدیم که در افشای دژخیمان بنیادگرا و سایر دشمنان مردم افغانستان، باید در قدم اول روی نظرات سیاسی آنان از موضعی وطنپرستانه و ضد بنیادگرایی و ضد میهنفروشی تمرکز گذاشت و نه جنبه‌های اخلاقی آنان. به این دلیل ساده که تمامی بنیادگرایان چه «ائتلاف شمال»ی و چه طالبی ممکن است همگی دوران بجگی و جوانی نوع لطیف پدرام نداشته باشند و چه بسا عده‌ای از آنان طاهراً در مناسبات اجتماعی خوبی با مردم قرار داشته باشند، اما این بهیچوجه نمی‌تواند از زهر ارتجاع و فاشیزم آنان بکاهد. پس حالا فرض کنیم لطیف پدرام منحرف و بد اخلاق نمی‌بود، این امر نمی‌توانست کوچکترین تأثیری در برخورد ما و سایر نیروهای ضد بنیادگرایی و ضد خاد به وی داشته باشد چون مسئله اخلاقی افراد تعیین‌کننده ماهیت آنان نمی‌تواند به شمار رود. اگر در گذشته هم به ردالت‌های «لطیف جان» اشاره داشته‌ایم منظور نشان دادن جنایت پیشگی‌های وی با استفاده از پشتوانه خاداشه در محیط پوهتون کابل بوده است.

از جانب دیگر، بر همگان روشن است که اغلب بنیادگرایان مدرسه دیده درست مثل برادران طالبی شان، تجربه «خوشخانه»‌ای بودن و هزار فسق و مجور را دارند که بیگمان یکی از عوامل مهم ددمنش و قسی و خواهر و مادر نشناس بودن آنان را تشکیل می‌دهد. به این جهت هم صحیح نیست که ضعف‌های اخلاقی یکی از اینان خیلی بزرگ و نقطه حرکت تشریح شخصیت‌اش گردد. همانطوری که به فرض اگر مثلاً ربانی یا خلیلی یا قانونی یا فهیم دارای هیچ ضعف اخلاقی نمی‌بودند، چنانچه پیشتر گفتیم این نمی‌توانست ذره‌ای در ارزشیابی ماهیت آنان به مثابه بنیادگرایی خون آشام و خاین تغییر وارد آورد.

و نکته مهمتر اینکه «پلوشه» به اثر جنین یا ارتجاع یا هر دو اولاً علیه «سپه‌سالار کثیرالابعد» موضع نمی‌گیرد و دوم اینکه جنگ‌های زرگری آن با نشریه «ائتلاف شمال»ی «پنجره» از دید ارتجاعی قومپرستانه پشتونیستی چند اقوام غیر پشتون بوده است که به هیچ وجه مورد تأیید ما نمی‌باشد. علاوه‌آنها و روحیه کلی «پلوشه» بیشتر به آن خوی و بوی یک نشریه وابسته به دولت و پشتون‌گراها را می‌بخشد تا نشریه‌ای که با اتکا روی ارزش‌های مردمی و دموکراتیک به مبارزه بر ضد دژخیمان بنیادگرا از هر جنس‌اش و حامیان منطقوی و جهانی آنان مشغول باشد. به التجانه‌ای گردانندگان آن به پرزیدنت بوش در همین شماره توجه کنید که از همه عی‌آورتر است.

ازینرو متأسفانه نمی‌توانیم و نباید از نوشته یکچنین نشریه‌ای ارتجاعی راجع به روابط «خوشخانه»‌ای لطیف پدرام خادی استفاده کنیم. و این چندان اهمیت هم ندارد. کسی که از خادی بودن و پیادوی برای جنایت‌سالاری مثل برهان‌الدین ربانی و شرکا ننگ نکند، از «خوشخانه»‌ای بودن چقدر خجالت خواهد کشید؟

با تشکر مجدد و آرزوی موفقیت برای تان.

چهره‌های کرکس مانند شان را برای افغانهای بی‌خبر و خوش باور افشا کرده دود شان را به هوا بالا نمیکند. آفرین بر شما.

... درین روزها مصاحبه‌های سیاف و یک جمعیتی را که از بی‌بی‌سی نشر گردید و علیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) موضعگیری کردند و گفتند که محاکمه ما را صرف «راوا» می‌خواهد نه دیگران، برای شما افتخارآمیز است.

از «پیام زن» هر چه توصیف کنم کم است زیرا معادل آن را تا حال ندیده‌ام در زمانی که جوان بودم در جمله مجلات و اخبار یا جریده یک نشریه برایم می‌رسید که به رنگ سرخ مزین یافته بود و از طرف چریک‌های فدائی خلق در عراق آن وقت نشر می‌گردید و شهیدان گلگون کفن را معرفی میکرد. آن نشریه مانند «پیام زن» بود و بس. خواهمشدم مجله «پیام زن» را مثل سابق برایم متواتر ارسال نموده و مرا به انتظار نگذارد. زیرا عاشق آن هستم.

● دوست محترم،

از محبت‌های تان سپاسگزاریم.

اما در مورد صحبت‌های رادیویی سیاف و کدام جنایتکار جمعیتی علیه «راوا» باید گفت که دیگر کوس رسوایی آن اراذل تبهکار چنان در سراسر کشور و حتی خارج بالا گرفته و ماهیت پست و خایانه شان به همگان هویدا شده که با حملات ردیالانه به «راوا» حتی «افتخار آفرینی» آنان هم دیگر مطرح بوده نمی‌تواند.

و شاید روزهایی برسد که این جلادان بیمار پاچه ما را نگیرند. اما «راوا» علی‌رغم زدوبندهای کرزی با ایشان تا خاینان جانی مذکور را به محاکمه نکشد آرام نخواهد نشست.

و سندی هم از «خوشخانه»‌ای بودن لطیف پدرام خادی و جنایت‌سالار

صدیق - کابل،

«... می‌دانم که افشاگری‌های «راوا» در مورد لطیف پدرام ماسک «ادبی» و «سیاسی» این جاسوس رژیم ایران را کاملاً دریده و نقطه‌ای سفیدی بر شخصیت وی باقی نگذاشته است. اما نشریه «پلوشه» علناً و مستقیماً به پهلوی اخلاقی این خادی - جهادی پرداخته که فکر می‌کنم چاپ مجدد آن در «پیام زن» صدها و هزارها هموطن دیگر را نیز با اخلاق یک‌کاندید ریاست جمهوری خوشخانه‌ای آشنا می‌سازد.

مطلب مورد نظر در صفحه ۵ است ولی من تمام صفحات «پلوشه» را فرستادم تا در زمان چاپ کردن آن به مشکلی برخوردید.

● خواننده ارجمند، از نامه شما و ارسال شماره ۱۷ «پلوشه» بسیار ممنونیم. ولی ما با توضیح ذیل نمی‌توانیم مطلب نشریه مذکور را در «پیام زن» بیاوریم.

افغانستان، گروگان جنایتکاران

پتنگ - کابل،

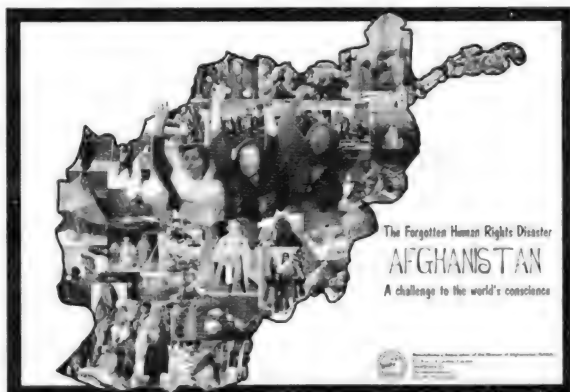
«افشای جنایتکاران بنیادگرا توسط "پیام زن" نقش بی نظیری در جهت آگاهی مردم داشته است ولی تاسف عمیق اینست که "راوا" در این کار تاریخی و پر افتخارش تنهاست و نشریه‌های مدعی "روشنفکر" و "مبارز" بودن، بدبختانه یا در امور درجه دوم غرق اند یا به شیوه‌ای ظریف محافظه کار اند که به پاره کردن ماسک بنیادگرایان تمرکز نمی‌دهند.

... لیست حاوی نام و وابستگی حزبی کارمندان ارگان‌های دولتی در ولایت لوگر تقدیم است و امید لیست‌های دیگری از این نوع از ولایات دیگر رانیز برایتان بفرستم.

نگاهی به این لیست ثابت می‌سازد که ادعاهای شما در مورد اینکه مردم ما هنوز در چنگ خاینان دینی گروگان اند چقدر دقیق و درست اند. «
● دوست گرانقدر، با صمیمانه‌ترین تشکر، آرزو می‌کنیم به ارسال لیست‌هایی ازین گونه ادامه دهید.

لیست مامورین دولتی در لوگر

والی لوگر	حمیمی	شورای نظار	سائق	۱۲ پاس
معاون ولایت	پتنگ	اتحاد اسلامی	پغمان	۱۲ پاس
رئیس اسناد و ارتباط	نجیب	حرکت اسلامی	لوگر	۱۲ پاس
رئیس فواید عامه	سیدناصر	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس مخابرات	اکبر	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس خزانوایی	محمدعارف	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس حقوق	طالب‌الدین	جمعیت	لوگر	۱۲ پاس
رئیس شهدا	نواب‌خان	اتحاد اسلامی	لوگر	۱۲ پاس
رئیس شاروایی	هاشم	حزب اسلامی	لوگر	صنف دوم
رئیس اطلاعات و فرهنگ	ظاهرصدیقی	جمعیت	لوگر	
رئیس صحت عامه	ظریف	جمعیت	لوگر	
رئیس امور اجتماعی	سیدمحبوب‌شاء	جمعیت	لوگر	
رئیس معارف	غروال	حزب اسلامی	لوگر	
رئیس ارزاق	میراحمد	مولوی‌خالص	لوگر	
ولسوالی برکی‌برک	سیدوکیل	مولوی‌خالص	لوگر	
ولسوالی خوشی	شاه‌ولی	حزب اسلامی	لوگر	
ولسوالی ازرو	بسم‌اله	جمعیت	لوگر	
ولسوالی خروار	بسم‌اله	جمعیت	لوگر	



افغانستان:

فاجعه فراموش شده حقوق بشر

این پوستر را در بدل قیمت و هزینه پستی آن
۱۰ افغانی (۴ دالر امریکایی) از ما بخواهید.

کشکا - امریکا

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

انقلاب اسلامی - شماره های ۶۰۸ الی ۶۱۳، ۱۳۸۳

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران،

شماره های ۵۴ الی ۵۹، ۱۳۸۳

چیستا - سیاسی، اجتماعی، علمی، ادبی، هنری،

شماره های مسلسل ۲۱۲، ۲۱۳، ۱۳۸۳

جد و جهد (نشریه اردو) - تریدیونین اور سوشلیست تحریک کی آواز،

شماره جنوری الی مارچ ۲۰۰۵

Refugees - UNHCR, Vol 4, No.137, 2004

We! - Isis International, No.48, 2004 - No.49, 2004

Asian Women Workers Newsletter - Vol 23, No.4, 2004

Partisan - No.185 - 195, 2005

Monitor - The newspaper of international criminal court

No.28, 2004

Peace Watch - United States Institute of Peace

No.3, Aug - Sep, 2004

The Sydney Institute - No.24, Dec, 2004

International Women's Day for Peace - May 24, 2005

In Sage (the monthly Newsletter from SAGE) - Vol 5, No. 7, 8,

Feb - Mar 2005



Meena's blood inspires all freedom-loving women!

پوستر مینا

در (۵۷×۴۵ سانتیمتر)

قیمت و هزینه پستی آن ۱۲ افغانی (۳ دالر امریکایی)

● با تشکر فراوان قسمت اصلی نامه تان و بخشی از ضمایم را در صفحه‌ای دیگر در همین شماره چاپ کردیم. بدبختانه از توهین احمد رضا احمدی به شاملو نمی‌دانستیم و نه نامه شما درباره او را گرفته بودیم و گرنه ممکن نبود از شعر وی استفاده کنیم. از این امر به شدت متأسفیم و از همگی دوستداران شاملوی نابغه که به قول منصوراوجی دست به هر کاری می‌زد تلا می‌شد، پوزش می‌خواهیم. کتاب راکه خوشبختانه در کابل هم یافت می‌شود داریم. از پیشنهاد تان بسیار ممنونیم. کاش لیستی از کتاب‌های تازه‌ی کتابفروشی محل زندگی تان را بفرستید تا چند عنوان خوب دیگری راکه نداشته باشیم، لطف کرده بفرستید. پیروز باشید.

جنایت‌های دوره ظاهر شاه

خ.ج. - همتا،

خواننده ارجمند،

شما از جنایات دوران به اصطلاح «بابای ملت» یاد نموده و مشخصاً لیست کسانی را آورده اید که به «جرم» وابستگی خانوادگی، همصنف بودن، دوستی، رشتۀ قومی یا هر بهانه‌ی واهی و فاشیستی دیگر با عبدالحق (قاتل نادرشاه) از سوی رژیم ظاهرشاه اعدام شدند. اما در لیست هیچ نام تازه‌ای که در تاریخ غبار نباشد وجود نداشت که آن را به چاپ می‌رسانیدیم. تذکر خیانت‌های دوران «بابای ملت» هم هنوز به خوبی در خاطره‌های پدران و مادران ما زنده است و انکار آنها انکار صفحات عذیده‌ی تاریخ ماست. مخصوصاً جنایت‌های هاشم، شاه محمود و داوود دست کمی از جنایت‌های پدرشان عبدالرحمن خان نداشتند. و سیاهکاری‌های حکومت‌های پلیسی سرکوبگر سه صدراعظم مرتجع و تبهکار مذکور در بسته و عقب نگهداشتن افغانستان، تنها با دوران جلادان ۷ و ۸ توری و طالبان همسری می‌تواند. البته چنانچه پیوسته متذکر شده‌ایم، ظلمت خونین دوره تبهکاران جهادی با هیچ دوره‌ی خونین و بیدادگری در تاریخ کشور قابل مقایسه نیست.

به انتظار نتیجه مطالعه و تحقیق بکر و بدیع تان درباره تاریخ مسکوت مانده‌ی سرزمین بلاخیز ما.

گزیده‌ای از پست الکترونیک ما

<http://www.RAWA.ORG>

RAWA@RAWA.ORG

بر اساس آگاهی من اطلاعات در زمینه قربانیان امپریالیزم هیچگاه جمع‌آوری نشده است.

خوشحالم که کاری برای مردم افغانستان انجام داده توانستم. از کمک «راوا» ممنونم.

با محبت و احترام

این پروژه را از سایت ذیل دیده می‌توانید:

<http://pubpages.unh.edu/~mwherold>

□ □ □

ترجمه به آلمانی

سبین کشورک Sabine Koschorreck - جاپان،

من که اصلاً از آلمان و فعلاً ساکن جاپان هستم، می‌خواهم از طریق ترجمه مقالات تان به آلمانی و سایر فعالیت‌ها، به شما کمک نموده و دیگران را از برنامه‌های تان آگاه بسازم.

لطفاً با من تماس گرفته در مورد بهترین راه‌های کمک بگویید.

□ □ □

نمایش سلاید مینا

ژان پیرو دروفین Jeanpierre Druffin

من نمایش سلاید ۴ دقیقه‌ای بنام «افغانستان» تهیه نموده‌ام که حاکی از زندگی مینا و سایر زنان افغان می‌باشد. عکس‌هایی از سایت تان گرفته‌ام که خواستم جهت استفاده و توزیع آن بین دوستانم از شما اجازه دریافت نمایم. اگر آدرسی در اختیارم قرار دهید می‌توانم کاپی‌ای از آن را بفرستم تا از نظر بگذرانید.

باز هم از همکاری تان متشکرم.

□ □ □

عزیز خود را یافتم

دکتور دهدانایی،

من بیش از سه سال رنج تنهایی کشیدم و این زندگی برایم بسار قوتبار

سایت «راوا»

کیتلین سیموندس Kaitlin Symonds - کانادا،

من از سهمی که مردم از طریق وب‌سایت شما در ارتباط با جنبش رهایی زنان ادا کرده‌اند، تحت تاثیر قرار گرفته و احساس می‌کنم که باید نقش کوچکی را در جهان امروزی ایفا کنم.

اگر برای تان ممکن باشد مرا با تعدادی از زنانی که بتوانند سرگذشت و قصه‌های خود را با من از طریق تلفن، ایمیل و یا کتبی در میان بگذارند، معرفی نمایید. همچنان دسترسی به هر نوع اطلاع که بتواند در سخنرانی ما در مورد حقوق زنان مورد استفاده قرار گیرد، مغتنم خواهد بود.

از صرف وقت تان در خواندن این نامه متشکرم.

□ □ □

پروژه یادبود افغان‌های قربانی حملات امریکا

مارک هیرالد Marc Herold - امریکا،

من بازخوانی و اصلاح تمام یادداشت‌های مربوط به پروژه یادبود از قربانیان افغان را به اتمام رسانده‌ام. تقریباً تمام روزها از آغاز حمله امریکا در ۱۷ اکتبر الی ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱ نزد من ثبت‌اند.

بناءً، در مجموع پروژه یادبود از قربانیان غیرنظامی افغان حدود ۱۰۰۰۰ افغان را در بر می‌گیرد و این تعداد از حدود یک چهارم مجموع جانباختگان بیگناه نمایندگی می‌کند. من اسم، سن، محل و تاریخ شهادت و جگونگی آنرا تاریخ‌وار ثبت کرده‌ام.

به گمانم تمام اطلاعات موجود را مورد استفاده قرار داده‌ام. با این هم بخاطر دقیق ساختن دهها حادثه‌ای که در مورد آنها اطلاعات محدود و یا متناقض دارم، تلاش می‌نمایم.

بهر حال لیست پروژه یادبود از قربانیان افغان سند بسیار تاریخی می‌باشد. تا جاییکه می‌دانم قبلاً هرگز چنین چیزی بخاطر قربانیان غیر نظامی کدام جنگ تهیه نگردیده است. مطمئناً امریکاییان در مورد عساکر کشته شده‌ی شان اطلاعاتی را حفظ می‌نمایند، فرانسوی‌ها نیز کار مشابهی را برای عساکر کشته شده در الجزایر انجام دادند و غیره. اما

کتاب قرار گرفته ام در مورد آن به چندین تن از دوستان زن و مرد مقیم لندن نکات زیادی گفتم اما حرفهایم برای ترسیم اهمیت چنین سازمان وسیع، زن با عظمتی چون مینا و زنان مصممی چون زنان «راوا»، کافی نبوده است.

من به تمام افرادی که می‌شناسم - افغان و انگلیس - راجع به کتاب معلومات داده‌ام. بعضی از دوستان نزدیکم پیشنهاد نمودند که چرا تمام اظهار محبتم به مینا و شور و شوقم را با استفاده از قلم و ترجمه دری آن کامل نسازم که من با افتخار آن را پذیرفته‌ام.

از آنجاییکه مینا و «راوا» مربوط به اعضای «راوا» می‌باشند، جرئت آنرا ندارم که بدون اولاً اجازه شما و بعداً اجازه نویسنده‌ی آن به این کار پردازم.

آرزو می‌کنم خواهران شجاعم این افتخار را به من بخشیده و مراد زمینه کمک نمایند تا به مثابه جزئی از آنان و تلاش‌های تحسین‌انگیز شان به شمار روم. مینا جانش را بخاطر ما و میهنش و بخاطر آزادی و دموکراسی از دست داد. من بسیار بخود بالیدم وقتی دریافتم به چه شکلی مینا در جریان کنگره احزاب اروپایی از زنان افغان نمایندگی نمود. مینا با کار عظیمش، لحظه‌ای از مبارزه غافل نماند.

امیدوارم بزودی از شما بشنوم.

□ □ □

جمع‌آوری اعانه

کایلان ایلوک Kaylan Elock - کانادا،

من برنامه‌ی مختصری بخاطر جمع‌آوری اعانه برای سازمان تان در لیسه خود داشتم. کدام آدرس بهتر خواهد بود تا چک را بفرستم کالیفرنیا یا پاکستان؟ اگر کسانی خواهان دریافت سند معاف شدن از تکس باشند، چه معلوماتی برای شان باید ارائه نمود؟
تشکر.

□ □ □

کمک در زمینه ویدیولاگ

زیدی دیاز Zadi Diaz - امریکا،

من یک ویدیولاگ نویس هستم و آرزو دارم بتوانم از این طریق مسایل مهم اجتماعی را بین مردم بپرسم. Videologging در صف اول انقلاب مطبوعات قرار دارد. این وسیله به افراد امکان می‌دهد که پیام شان را منعکس کنند و مردم در مکالمه با هم دیگر قرار گیرند. مردم در مورد فلم‌های تان ابراز نظر کنند و یدین طریق ما می‌توانیم به بحث روی مسایل مختلف پردازیم که در مطبوعات عام هرگز مطرح نمی‌شود.

امیدوارم اجازه دهید تا شما را در زمینه کمک کنم. این کاملاً جنبه

و غیر قابل تحمل بود. درین عالم غربت هرکسی را مقابل شدم آغوش و طنداری گشودم اما لحظه‌ای نگذشت که از دهن گندیده‌اش بوی کثافت دفاع از بنیادگرایان بیرون شد که در تنفرم افزود. بسیاری هنوز درک نکرده اند که اینان چه سر مردم و کشور آوردند و هنوز هم دهن در خور چین غرب و ایران دارند و وطفروشان را ستایش می‌کنند و با گردن فرازی خویشتن را دانشمند هم معرفی می‌کنند. بالاخره تصمیم بران شد که در سایه آن درخت که بی‌نگان در عقب حمل می‌کنند نه‌نشینم و دوری را از همه بهتر ترجیح دادم.

روی تصادف نیک موشک روی سایت «راوا» کلیک شد با مطالعه یکی دو مقاله آبی آرامبخش روی دل آتش گرفته‌ام ریخته شد، عزیزی را یافته‌م که دلم می‌خواست. سرفراز باشید مانند گذشتگان تان.

□ □ □

فرنیچر برای «راوا»

گای واندنبرگ Guy Vandenberghe - بلژیک،

شرکت من بزودی در محل جدیدی منتقل می‌گردد و ما مقداری مواد اضافی از قبیل میز تحریر، الماری، چوکی و غیره داریم که کاملاً جدید اند.

چون می‌خواهم شما را کمک کنم، می‌خواستم بدانم آیا علاقمند به مواد مذکور که در مجموع شاید یک کانتینر خواهد شد، هستید یا نه. حاضرم مخارج انتقال آنها را بپردازم. اگر مایل بودید آدرسی در اختیارم بگذارید تا معلومات بگیرم.

بهترین سلام‌ها

□ □ □

ترجمه فارسی کتاب «مینا، زن قهرمان افغانستان»

شاه ولی‌فضلی Shah Wali Fazli - انگلستان،

اولتر از همه بهترین سلام‌هایم را به اعضای «راوا» تقدیم می‌دارم. کار بزرگی را که نه تنها برای زنان افغان بلکه تمام انسان‌های جهان انجام می‌دهید، مرا که از برادران هموطن شما می‌باشم، مجذوب نموده است و واقعاً به آن می‌بالم.

در این اواخر کتاب میلودی در مورد مینا را خواندم که مرا به گریستن واداشت. با خواندن این کتاب و درک آنچه که زنان شجاع افغان و بخصوص مینا برای ما انجام داده اند، واقعاً می‌خواستم نه تنها به عنوان یک افغان بلکه به عنوان یک انسان با شما در ارتباط نزدیک باشم. چنانچه میلودی خود را جزئی از مینا و «راوا» نمود.

من کتاب را نه فقط بعنوان یک کتاب بلکه به یاد مینا، معلم صدف، خواهر بصیره، ناهید خیاط و... خواندم. از آنجاییکه بشدت تحت تاثیر

مبارزه شگفت‌انگیز تان را بخاطر آزادی ادامه دهید.

□□□

کتاب «جسارت مستور»

بوناتن پرنیت Jonathon Burnett - امریکا،

من کتاب «جسارت مستور» و مطالبی دیگری را در مورد مصایب زنان افغان خوانده، برای کسب معلومات بیشتر به سایت تان مراجعه کردم و دیدن عکس‌ها و خواندن داستان‌ها شدیداً متاثراً ساختم.

با توجه به اینکه در امریکا در این عصر به اصطلاح مدرن زندگی دارم، پاور کردن وجود چنین وحشت و بربریتی مشکل است.

باید گفت که با دیدن عکس‌ها و خواندن داستان‌ها برای من که سرباز سالخورده‌ی هستم، حالت تهوع دست داد.

من متعهدم که هر آنچه در توان دارم، بخاطر اشاعه افکار تان و کمک شما جهت خاتمه بخشیدن به این وضعیت غیر انسانی انجام دهم.

من به ستانور و عضوکنگره مربوط محل ما ایمیلی در زمینه خواهم نوشت، دیگران را در مورد وبسایت شما مطلع کرده و خواهم کوشید تا آنان را برای کمک به شما جلب نمایم.

با ادامه کار تان ما به الهام به دیگران باشید.

□□□

مجسمه مینا

میرا سنسر Meera Censor - امریکا،

من مجسمه‌سازی‌ام که در رابطه با ساختن مجسمه‌های شخصیت‌هایی که در آوردن تغییرات اجتماعی از راه‌های مسالمت‌آمیز فعالیت داشته و یا دارند، کار کرده‌ام.

شخصیت‌هایی را که انتخاب می‌کنم مربوط فرهنگ‌ها و کشورهای مختلف می‌باشند و تا بحال کار ۲۰ مجسمه را به پایان رسانیده‌ام. شما می‌توانید آنان را از طریق وبسایت من ببینید.

اکنون می‌خواهم مجسمه مینا را به عنوان نماینده آنانی بسازم که زندگی شان را برای ایجاد تغییرات اجتماعی در افغانستان از راه‌های بدون خشونت فدا کرده اند.

از شما می‌خواهم تا تصویرهای دیگر مینا را بر علاوه آنهایی که در کتابش چاپ شده، برایم تهیه نمایید. زیرا داشتن تصویر نیمرخ وی درین زمینه ممد خواهد بود و اگر در دسترس نمی‌باشد کوشش خواهم کرد تا چیزی مشابه به تصاویری که از کتاب بدست آورده‌ام،

انسان دوستی دارد و فکر می‌کنم داستان‌های تان باید بر روی صفحه موجود باشند تا مردم ببینند و درباره آنها تبصره کنند. Videologging با شیوه معمول که فلم‌ها را در وبسایت می‌گنجاند فرق دارد. با استفاده از این شیوه می‌توان فلم را پس و پیش کرد و حتی نظرات شان را بشکل ویدیویی بفرستند. مردم همچنان فلم‌های از زندگی روزانه شان را ارسال می‌کنند.

لطفاً بگوئید اگر مایلید که در زمینه با هم کار کنیم، زیرا بنظرم هدف شما بسیار مهم است. آرزو دارم یک Video Blog درست کنم تا مردم دلیل دیگری هم برای ارسال کامره به شما داشته باشند. ما می‌خواهیم تا زنان افغانستان مطرح شوند.

□□□

آرزوی سرنگونی طالبان و جهادیان

کرونسیا Cornelia،

به مثابه سیاسی فمینیست، تمنیات نیکم را بمناسبت ۸ مارچ تقدیم تان می‌دارم. وضعیت زنان در افغانستان هنوز اسفبار و وحشتناک است.

کار شما دارای ارزش فوق‌العاده‌ای است. آرزو دارم شما روز رهایی زنان افغان را زمانی تجلیل نمایید که حاکمیت طالبان و جهادیان بالاخره پایان یابد.

□□□

اگر شما به قدرت برسید!

ستیفنی Stephanie - استرالیا،

من شاگرد یکی از لیسه‌های شهر داروین می‌باشم. کتاب «جسارت مستور» را خوانده و بدون وقفه آنرا به همصنفی‌هایم بازگو می‌کنم.

این کتاب تمام مواد دیگری را که در ارتباط با افغانستان و مردمش خوانده‌ام، تحت شعاع قرار داد و حالا در مورد چگونگی زندگی در آنجا، دید تازه‌ای دارم. هيجان‌آور خواهد بود اگر سازمانی مثل شما بقدرت برسد. من شک دارم که در جهان مردسالار امروزی، چنین چیزی اتفاق بیافتد. با مروری بر وبسایت تان به ناگاهي غرب از وضعیت کشورهای نظیر افغانستان، پی می‌برم.

در یک هفته کوتاه، من از یک فعال حقوق حیوانات به فردی که از تخلفات در کشور شما مطلع است، مبدل گردیده‌ام. امیدوارم روزی بتوانم شما را کمک کنم چرا که «راوا» چشم‌هایم را برای درک حقوق زنان و ضرورت مبارزه مشترک با دیگران باز نموده است.

درست کنم.

وقتی مجسمه کامل شد به شاگردان مکتب و جوانان نشان داده خواهد شد. و همچنان می‌خواهیم نسخه‌ای از آن در موزیم "Peace" ایتالیا گذاشته شود.

از کار و سرگذشت الهامبخش زنان افغان ممنونم و بهترین تمنیایم همه روزه با شماست.

قابل یادآوریست که سود فروش مجسمه‌ها به شما اهدا خواهد شد.

با تقدیر عمیق زندگی شما.

□□□

جنایات «مارشال» فهیم

ستانگری

موفقیت‌های مزید تان را در راه روشن نمودن افکار مردم افغانستان آرزو دارم.

ازینکه خودم یک کتاب را تحت عنوان افشای جنایات ضد بشری در افغانستان در سه دهه اخیر را نوشته دارم به کمک نشریه شما ضرورت بیشتر دارم و همیشه نشریه خواندنی شما را از طریق انترنت مطالعه می‌کنم.

ازینرو خواهشمندم تا اگر امکان داشته باشد در مورد جنایات «مارشال» فهیم چیزی به چاپ برسانید ممنون خواهم شد.

پاسخ ما:

دوست محترم،

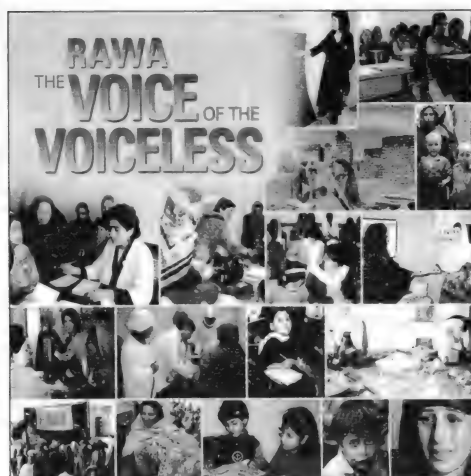
موفقیت شما را در به پایان رسانیدن کتاب تان خواهانیم.

آقای فهیم خان «مارشال» شده را با جنایات‌ها، صدها میلیون دالر سرمایه‌اندوزی و خورد و بردهای بی حساب و پنجشیری بازی‌های خائنه‌اش همه‌ی مردم می‌شناسند. با اینهم اگر مدرک و مطلب تازه‌ای در مورد وی و «مارشال» گری‌هایش به دست ما رسید، چاپ خواهیم کرد.

□□□

تصحیح ضروری شماره ۶۲

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۲	۳۳	نشر کنید	شریکند



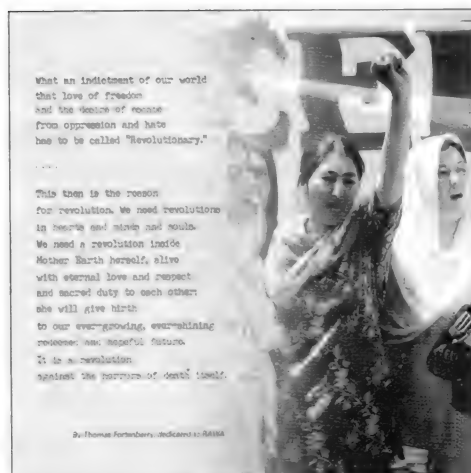
بروشور رنگه از معرفی فعالیت‌های «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

قطع: ۲۱ سانتیمتر × ۲۱ سانتیمتر

تعداد صفحات: ۱۰۰

قیمت با میخارج پست هوایی: ۱۰۰ افغانی

(۱۲ دالر امریکایی)



زنده باد جنبش آزادخواهانه‌ی ایران! سرنگون باد جمهوری اسلامی جنایت‌پیشه!

در روزهای انتخابات ریاست جمهوری ایران که رسانه‌های جهانی کمتر از رسانه‌های رژیم ایران به آن توجه نمود، حرکتی هم بر ضد جمهوری خیانت و جنایت اسلامی در جریان بود: اعتصاب غذایی داکتر ناصرزرافشان و عده‌ای از زندانیان دیگر در اعتراض به انتخابات کاذب، فقدان آزادی‌های عقیده و بیان، نقض حقوق بشر، و شرایط دشوار و غیر انسانی زندان رجایی شهر.

اما طبعاً این حرکت را از «رسانه‌های رژیم که بگذریم، مطبوعات و رادیو و تلویزیون‌های جهانی نیز آنطور که باید ندیدند. مطبوعات وطنی ما هم اغلب بی‌خبرتر، خودسانسورتر، وابسته‌تر و ارتجاعی‌تر از آن اند که خلاف به اصطلاح «جریان اصلی» و «حکومت‌پسند» بنویسند.

ولی اعتصاب غذایی دربندان سیاسی معروف ایران و همچنین تحصن خانواده‌های آنان و جمعی از وکلا برای همبستگی با عزیزان اعتصابگر شان در جلو کشتارگاه اوین، پیام بزرگی از سوی اکثریت مردم ایران به مردم جهان دارد: در کشوری که این همه زندانی و شکنجه‌های ترسناک بی‌نظیر و تیرباران‌های جمعی بدون محاکمه و تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام وجود دارد، انتخابات مسخره و بی‌معنی و عوامفریبی است.

جگونگی تعیین کاندیدان و نتیجه انتخابات، با قوت بر درستی پیام مذکور صحه می‌گذارد. هر سه کاندید مهم، رفسنجانی، احمدی‌نژاد و مصطفی معین از مهره‌های شناخته شده‌ی جنایتکار رژیم اند و همه با برنامه‌ها و شعارهای به ظاهر متفاوت روی صحنه آورده شدند تا همه نه قاتل هزاران هزار برومندترین فرزندان و از کلاترین چپاولگران دارایی ایران، بلکه اشخاصی «میان‌رو» که جز خیر و سعادت مردم ایران و ابنای بشر آرزوی دیگری ندارند، جلوه نمایند. تمام بازی‌ها در انتخابات فرمایشی این بود که هر طوری هست باید رژیم لرزان خونچکان را از واژگون شدن به دست مردم به جان آمده‌ی ایران حفظ کرد. اعلام حمایت محمدخاتمی به عنوان نماینده اصلاح‌طلبان از رفسنجانی، مخصوصاً این نکته را صراحت بخشد که بین به اصطلاح «اصلاح‌طلبان» و «محافظه‌کاران» فرقی ماهوی وجود نداشته و هدف هر دو جناح سر پا نگهداشتن رژیم است.

درس اساسی جریان‌های چند سال اخیر ایران را برای هزارویکمین بار این حقیقت را ثابت می‌نماید که مبارزه به منظور اصلاح رژیم جنایت‌پیشه در چهارچوب خود رژیم و قانون اساسی آن جز سرخوردگی و به هدر رفتن وقت و انرژی ارزشی ندارد.

همینطور چه در ایران و چه در افغانستان، انتخاب بین بنیادگرای بد و بدتر (انتخاب رفسنجانی «بد» بهتر از احمدی‌نژاد «بدتر» و کزری «بد» بهتر از یونس قانونی «بدتر» است) بهیچوجه راهگشا نخواهد بود. آیا میتوان بین گرگی خونخوار و سگی دیوانه فرق قابل شد؟

تنها وجود هزاران زندانی آزادخواه در کشتارگاه‌های مخوف ایران و مقاومت‌های حماسی بیماند آنان و اینک اعتصاب غذایی اعتراضی ناصرزرافشان و دیگر مبارزان فداکار غیر از خط بطلان سرخی که بر مضحکه انتخابات اخیر می‌کشند، نوید برچیده شدن نه چندان دور تبهارترین رژیم اسلامی در جهان را هم فریاد می‌کنند.

درد آتشین بر زندانیان آزادخواه ایران!
مرگ بر رژیم خامنه‌ای - احمدی‌نژاد!

تظاهرات، فریاد ...

فرمایند که سه سال است ملت را می‌مکند و در زنجیر می‌کشند و همین است علت العلل بسیاری مظاهرة‌ها در جوامع بیمار مثل افغانستان و منجمله تظاهرات کنونی. جنایت سالاران و شرکا در دیدن «دست بیگانه» خیلی ماهر اند و فقط در دیدن «دست» خشم مردم از ستم است که ناگهان کور مادرزاد می‌شوند.

اگر مردم افغانستان این قدر عقب نگه‌داشته نمی‌بودند و افغانستان کشوری آزاد و با نشانه‌هایی از شبه دموکراسی به حساب می‌رفت، حتی یکی تنها یکی از مواد لیست کافی بود که مردم به پا خاسته و استعفای بلاد رنگ حکومت را خواستار می‌شدند.

به چند ایراد رایج بر تظاهرات دقت کنیم.

ایراد ۱) چرا تظاهرات خشونت‌آمیز شد؟

خشونت از جانب دولت اعمال شد که در نتیجه خون آن تعداد جوان به دست پلیس و بنابر گزارش‌هایی بدست نیروهای «ایساف» به زمین ریخته شد در غیر آن پلیس و عساکر خارجی هم کشته می‌شدند. دولتی متزلزل، ضعیف، آبرو باخته و ملوث به بنیادگرایی از شعارها بر ضد امریکاییان و کرزی چنان ترسیده و سراسیمه شد که برای جلوگیری از گسترش آنها مظاهرة کنندگان را به گلوله بست. اینست روی اصلی خشونت که افراد سرکاری بی وجدان آن را دیده نمی‌توانند. ولی درد و تاسف در آنجاست که این را برخی نشریات غیر دولتی یا نا وابسته به جنایت سالاران نیز نتوانستند ببینند و طوری از «خشونت» و «تشنج» سخن گفتند که گویی این تظاهرکنندگان بوده‌اند که نه تنها دفترها و دکان‌ها و موترها را به آتش کشیدند بلکه ۱۷ پلیس را هم با سنگ و چوب کشتند!

هکذا مظاهرة‌چیان در پاسخ به این ایراد خواهند پرسید:

ما را به خاطر سوزاندن و خراب کردن دو سه تعمیر به گلوله می‌بندید ولی سیاف و قانونی و فهیم و صدیقه‌بلخی و ربانی و آمنه‌افضلی و خلیلی و مسعوده جلال و ضیامسعود و سایر جنایت سالارانی که پایتختی را مدفن بیش از ۶ هزار باشنده‌اش ساختند، در مقام فرماندهی بر کشور گماشته می‌شوند، چرا؟ چطور یکچنین دولتی ریاکار و ضد ملی حق دارد بر «خشونت»‌های تظاهرات بتازد؟

ایراد ۲) چرا مظاهرة کنندگان به «راههای قانونی» جهت طرح تقاضای شان متوسل نشدند؟

کدام قانون؟ همان قانونی که شینواری بی حیثیت و گلبدینی در راس ستره محکمه آن نشست است و بنیادگرایی از باند ایرانی و جنایتکار وحدت وزیر عدلیه‌اش است؟ و یا همان قانونی که کریم خلیلی همدستان تبهکارش را نمی‌گذارد یک هفته هم در پنجه‌اش باشند؟

بسیاری از مردم دیگر دریافتند که قانون چنانچه از سوی صاحب‌قدرتان خاین تدوین شود لاجرم همراه پلیس و اردو و غیره حافظ منافع همین‌ها و برای سرکوب مردم می‌باشد. مردم هر روز و هر ساعت جور عدم تطبیق قانون بر جنایت سالاران را می‌کشند و نسبت به آن به شدت نا امید اند.

ایراد ۳) دست‌های القاعده و طالبان در تظاهرات «کار» می‌کرد. استفاده از و حتی رهبری تظاهرات را گرفتن توسط باند‌های تروریست امری کاملاً ممکن است مخصوصاً که نیروهای دموکراسی‌خواه تحت فشار و حمله جنایت سالاران باشند. ولی چرا این «دست‌ها» در مثلاً پاکستان و مصر و اندونزی و تونس و غیره کشورهای مسلمان «کار» نکرد؟ جواب اینست که در آن کشورها میزان ارتکاب خیانت علیه مردم به اندازه افغانستان نیست و مردمان آنها با اینکه همه به هتک حرمت نسبت به قرآن حساس هستند اما به دلیل فاجعه‌بار نبودن شرایط اقتصادی و اجتماعی نسبت به افغانستان، خبر مذکور نمی‌توانست انگیزه‌ای شود برای خیزش توده‌ای. ولی در کشور پر فاجعه‌ای ما خبر «نیوزویک» انگیزه‌ای (و نه علت) شد برای پیوستن بخشی از مردم به تظاهرات تا فریاد شان را در سرزمینی بلند کنند که هنوز زیر پاشنه‌های فاشیست‌های مذهبی و یک حکومت بی اختیار و بی اراده و بازبچه مافیای جهادی خرد می‌شود.

لقلق سگ دریا را مردار نمی‌تواند. همانگونه که وجود ننگین و ویرانگر مثنی بنیادگرایی مزدور توانست ماهیت عادلانه‌ی جنگ ضد روسی را زیر سوال ببرد، وجود تعدادی بنیادگرای سر دادن این و آن شعار ارتجاعی نمی‌تواند و نباید ماهیت حق طلبانه و مترقی تظاهرات را مخدوش سازد. اعتراض‌های مردم را به تروریست‌های خارجی و داخلی نسبت دادن عملاً نوعی تبلیغ و کربدت بخشیدن باند‌های پلید مذکور است.

«دست»‌های القاعده در درون همین دولت و در بالاترین ارگان‌هایش فعال است. سابقه کدام یک از جنایت سالاران از سیاف گرفته تا ربانی و باند شورای نظار و حاجی دین محمد و آصف محسنی و غیره است که به جیره خواری و دلال پیشگی به عرب‌ها و مشخصاً اسامه بن لادن نرسد؟ ولی کدام مهره مثل لطف‌اله مشعل یا امثالش جرئت خواهند توانست نام خاینان مذکور را به زبان آرند؟

دولت کرزی مثل هر دولت ضد مردمی دیگر در دنیا هیچگاه حاضر نخواهد بود به تظاهراتی ضد دولتی اتهام آشنای «دست بیگانه» و «نفوذ آشوب طلبان» در آن و ازین قبیل را نزنند ولو تظاهرات حامل شعارهای صریح ضد تروریست‌ها و ضد مداخلات بیگانه باشد.

دولت استفاده از لته‌ی گلبدین، القاعده و طالبان را به منظور پاک کردن چلتی‌های خودش الی آخر ادامه خواهد داد تا حرکت به تحقیر گرفته شده و به خون نشستن اکسیون‌ها توسط نیروهای سرکوب دولتی توجیه شود.

البته، امکان سوءاستفاده آن دشمنان داخلی و کشورهای معین از

پاره نمی شدند دست کم خونین و مالین شده و تنبان های شان هم بر شان بسته شده و تف باران و تمسخرکنان توسط مردم، در شهر گشتانده می شدند تا بدانند که صرف نظر از صدها مسئله دیگر، بلیون ها دالر را زدن و لچکی رذیلانه ی اسماعیل در هرات را مسکوت ماندن و «ستاره و قاید جهاد» را ادب نکردن چه عواقبی می تواند داشته باشد.

مردم به شدت خسته از جنگ و خون ما می خواهند، ما به نوبه خود می خواهیم که واژگونی کامل بنیادگرایان و همدستان شان با دستان پر از «گل گلاب» انجام بگیرد لیکن اگر سلطه فساد و خیانت و تبیه کاری به همین منوال ادامه یابد، وقوع پیشآمدهای فوق طبیعی ترین نتیجه جنبش های خودجوش توده ای خواهد بود. و ۹۹ درصد مردم رنج دیده ی این سرزمین به هیچ قدرتی اجازه نخواهند داد که به آن گوشمالی دادن های مستقیم به خاینان جانی نیز به لجن پاشی هایی از نوع «دست بیگانه» و «آشوب طلبی» توسل جوید.

آقای کرزی، شما یا دستیاران جنایت سالار «ائتلاف شمال» ی و طالبی و گلبدینی تان حق دارید به خاطر ترس از فرا رسیدن یکجنان روزهایی، تظاهرات در جلال آباد و دیگر نقاط را به خون کشیده و علاوه آن را با هر گونه اتهامات زشت بیالاید.

ولی خواهی نخواهی مردم بیدار شده و بیدارتر شده می روند. دو راه بیشتر ندارید: یا حذف قاطع و بدون قید و شرط جنایت سالاران از دستگاه دولت و تثبیت استقلال افغانستان یا انتظار جنبش های بنیان برافکن را داشتن.

اما به هر حال لرزیدن شما و یاران از خیزش مردم از دور

پیداست. □

تظاهرات همیشه موجود است ولی معمولاً محض در سطح «استفاده» محدود خواهد ماند و آن جنایتکاران هیچگاه قادر نخواهند شد تا سر نخ مظاهرها را در دست داشته باشند. و اگر به فرض هم در آغاز چنین بوده باشد، با اوجگیری و توده ای تر شدن تظاهرات کنترل از دست آنان که از سر تا پای خود شان خون و خیانت می چکد، خارج می شود.

اگر دست جانیان بنیادگر از هستی مردم قطع نشود و فساد همچنان در ادارات دولتی لانه داشته باشد و به مردم دروغ تحویل داده شود، خشونت جزئی از اغلب تظاهرات در این بهشت قومندانان قاچاقبر هروین خواهد بود.

ایراد (۴) چرا بر زیاست اطلاعات و کلتور در جلال آباد حمله کردند؟

همانطوری که اکثر اینجوها ی خارجی به درستی به صورت نماد نفوذ و مداخله ی بیگانگان در چشم مردم درآمده است، آن ریاست هم پاسدار اعمال سانسور مستقیم و غیر مستقیم بر مطبوعات، چاپ اخبار و گزارش های جانبدار و غلط از اعتراض ها، عدم افشای جنایت سالاران، عدم افشای ستم های استخوان سوز روزمره بوروکراسی بر مردم و... به شمار می رود. مردم خواهند گفت: وقتی رسانه ها از آنهمه بیداد و بی ناموسی تنگ سالاران و فساد و بی کفایتی وزیران سخنی بر زبان نمی رانند و وزیر اطلاعات و فرهنگ آنقدر شهادت ندارد که مقابل ملاشینواری و فتوهای مسخره اش در مورد رادیو و تلویزیون و ظاهر شدن خوانندگان زن و... تا مرز استغای خود بایستد، پس نبود ریاست آن به از بودش! مقصر اصلی سوختن چند اداره، جنایتکاران فاسدی اند که فخر فروشانه به کرسی های بالالم داده اند و نه محصلان یا مردم به جان رسیده.

این ایرادها از سر بی غمی و شکم سیر گرفته می شوند. دولت از سوختن این و آن ارگانش و اوایل راه می اندازد اما نمی داند که سکوت خودش مقابل ستمکاری های جنایت سالاران و پلیس و اردو و خاد و غلبه رشوه و واسطه و حق تلفی های فاحش و بی عفتی های روزمره مقابل زنان، چگونه مردم را دیوانه و عاصی می تواند بسازد. اگر روزگاری بیاید که در این وطن جایی برای حکومت میهن فروشان و جانیان و جاسوسان و قاچاقبران وجود نداشته باشد، آنگاه در تظاهرات برگی از درختی هم کنده نخواهد شد.

ضمناً باید دانست که در تظاهرات حوادث دیگری هم می توانست رخ دهند اگر مثلاً موتر دوستم یا فهمیم یا سیاف یا دا کتر عبدالله یا قانونی یا ربانی یا خلیلی و امثالهم با آل و عیال شان به گیر اعتراض کنندگان می افتاد، به یقین اگر پاره

گودرزی زنده ...

او ضمن مخالفت با جنگ، تجاوز، نئولیبرالیسم اقتصادی، نشو و محافظه کاری، جهانی سازی امپریالیستی و بویژه سیاست های امریکا، در زمینه مسایل ایران نیز روشنفکری پیگیر و مبارز بود. نقد منظم او بر افکار مذهبی، افشای سلطنت طلبان، نقد اپوزیسیون پرو خاتمی و پروژه های ناظر بر اصلاح رژیم اسلامی و دفاع قاطع او از جنبش های مردمی ایران برای دستیابی به دموکراسی و عدالت اجتماعی، جایگاه شایسته ای در ادبیات سیاسی تریخ خواهانه ایرانیان تبعیدی داشته است. او یک سوسیال دموکرات چپ بود با این همه از افشای آن بخش از سوسیال دموکرات های اروپایی که دست در دست امریکا، به تحکیم امپراتوری آن کمک کردند و در همه جا طرح های نشو لیبرالیستی را در ضدت با منافع زحمتکشان به مورد اجرا گذاشتند نیز غافل نماند. متأسفانه بیماری سرطان، این انسان شریف و شرافتمند را در ۴ اپریل ۲۰۰۴ از ما گرفت.

گودرزی عزیز حتی در وصیتنامه خود نیز درس مثبتی به همه عاشقان آزادی و رهایی داد. او از خانواده ودوستان خود خواست که به جای برپایی مراسم های یادبود، مخارج آن را صرف ایجاد بنیادی کنند که وظیفه آن باری رسانی به خانواده های زندانیان سیاسی و روزنامه نگاران در بند ایران باشد. □

با استفاده از بیانیه «راه کارگر» نوشته سحرزهی.

در زیر نقل قول هایی اند از نوشته هایی پس از خاموشی دکتر محمود گودرزی که در چند شماره «شهروند» به قلم دوستان و همکاران آن زنده یاد به چاپ رسیده اند به استثنای یادداشت سحر صبا که مستقیماً برای «پیام زن» نوشته است. امید این جمله ها پرتوی باشند بر جهات گوناگون کار و زندگی و خلیقات روزنامه نگار مبارز ایران، با آنکه به گفته سحر صبا هیچ تعداد نوشته درباره محمود گودرزی نخواهد توانست تمام ابعاد شخصیت وی را آنطور که باید بیان نماید.

راهگشای اجتماعی و سیاسی

محمود گودرزی، نویسنده و دانشور و مبارز سیاسی نستوه، یکی از قدیمترین روزنامه نگارانی بود که به گواه پنجاه و چند سال فعالیت های اجتماعی و سیاسی نقش بزرگی در بیداری افکار عمومی و بی تردید تاثیر به سزایی در بازبینی تاریخ سیاسی کشور مان داشت. او روزنامه نگاری را از سن پانزده سالگی آغاز کرده و از همان آغاز، زبان گویا و قلم پر قدرت خود را در راه راهگشایی های اجتماعی و سیاسی به کار گرفته بود. گودرزی از پیشکسوت ترین مبارزان و فعالان سیاسی خارج از کشور بود و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی خارج از کشور با همت و پیگیری های او پا گرفت.

گودرزرگرمرودی

گودرزی، شاملو و ساعدی

محمود گودرزی هم از جمع ایرانشهریان رفت. پیش از او غلام حسین ساعدی و احمد شاملو رفته بودند. این سه تن در واقع بیش از هر نویسنده دیگری به نشر ایرانشهر (لندن) و محتوای آن کمک کردند. شاملو سردبیر بود (برای مدتی). ساعدی در ماه های اولیه مرتب در دفتر ایرانشهر حضور داشت و کمک می کرد. و گودرزی ستون مخصوص به خود را داشت که هر هفته آن را از واشنگتن به لندن می فرستاد.

با شاملو درباره پیداکردن همکاران دیگر صحبت کردم. او از جمله از گودرزی نام برد. قرار می گذاشتیم و به اتفاق به دیدار او رفتیم. صمیمیت و افتادگی او مرا به شدت جذب کرد و قول همکاری داد.

حسین باقرزاده

تسلیم ناپذیر، سازش ناپذیر

و به نرخ روز نان نخور

او چنان به کارش، روزنامه نگاری، با مسئولیت و عشق و احترام می نگریست که هرگز ذره ای حاضر نشد با هیچ بهایی به معامله بنشیند. قلم او شریف و مسئول بود. او سازش ناپذیر بود. او هرگز از سر تفنن و باری به هر جهت قلم نزد. هرگز قلمش را به زور نخر خاند تا نان را به نرخ روز بخورد. و چه بی ادعا و بی سر و صدا این کار را می کرد. و این

عاشق زبان و فرهنگ ایران

گودرزی در دنیای هر ثانیه دگرگون شونده ی رسانه ها و روزنامه نگاری، با آنکه بخش بزرگی از روزگارش را در غربت و مهاجرت گذرانده است، و سال های بسیار در آلمان و آمریکا، نه تنها به هیچوجه از زبان فارسی و ظرایف و زیبایی های آن به دور نمانده است، بلکه با کوشش ستودنی ای در پالوده گردانی این زبان زیبا از واژگان زمخت و زبر و ناساز با کارکرد و کاربرد طبیعی آن همت ورزیده است.

روزنامه‌نگاران، با منتقل کردن روزنامه‌نگاران آزادی را به بند کشیده ایم. روزنامه‌نگاران متعهد چشم و گوش و زبان جامعه اند، به همین دلیل است در عدم حضور آنان به هر انگیزه و پنهانی یعنی جامعه را کور و کر کردن. قلم دکتر گودرزی چشم و گوش و زبان ما مردم بود. انسان که باشی، شریف که باشی، حتی مرگت هم زندگی می‌آورد.

نسرین الماسی

بنویس همچون آفتاب که می‌نویسد نور

دریغ! دریغ و درد که نمی‌توانم بیش از این دل خودم را خوش کنم و وانمود کنم که هنوز هست و می‌توانم به اوزنگ بزنم یا به دیدنش بروم و یا از او بپرسم که آقا! بهترین معادل این واژه در فارسی چه می‌شود یا بنشینم پای خاطرات فراوانی که از بزرگان فرهنگ میهن داشت؛ یا از او درس بگیرم. محمود گودرزی در بین ما نیست دیگر و به قول نسرین: دیگر آن مهربان‌ترین انسان روی زمین که حتا به درد کشنده‌ی هم که داشت لب خند می‌زد رفته است. و من افسوس می‌خورم که باید فعل‌ها و زمان‌های این نوشته را برگردانم به زمان گذشته و «هست»‌ها و «است»‌ها را برگردانم به «بود». بودنی که از هستن خیلی‌ها با ارزش‌تر است. دکتر محمود گودرزی یک انسان فرهنگی کامل بود. روانش شاد باد که حتا در دم رفتن هم به فکر روزنامه‌نگاران و دانشجویان روزنامه‌نگاری و گرفتاران و بندیان بود. حتماً شما هم شنیده‌اید که در

ویشش از نزدیکانش خواسته تا برایش پرسه و مراسم و یادبود و عزاداری نگیرند در عوض هر چه را که می‌خواهند در این راه هزینه کنند بدهند به روزنامه‌نگاران در بند یا روزنامه‌نگارانی که در دیکتاتوری آخوندی بیکار شده اند. می‌بینید غم‌خواری را؟ بایید تا در توان خود حتا اگر بهای یک شاخه گل باشد که می‌خواستیم نثار گوش کنیم در راهی که او خواسته هزینه کنیم.

(۱۰ اپریل ۲۰۰۵، مریلند)

صم صم کاشفی

دوست روزهای بد کشور ما

دکتر گودرزی ضمن آنکه حیاتش را دوره خدمت برای ایران عزیزش گذاشته بود هیچگاهی در سطح یک شونیست عظمت طلب و یا یک ناسیونالیست تنگ‌نظر سقوط ننموده، موازی با یادآوری از درد و رنج خلق ایران نه «وندویلا» را از قلم انداخت و نه هم افغانستان و یا

همه از مهربانی سرشار او سرچشمه می‌گرفت. مهمترین مشخصه آقای گودرزی مهربانی و بخشندگی او بود. در واقع آقای گودرزی بعد از مادرم مهربانترین و بخشنده‌ترین آدمی بود که من می‌شناسم.

به راحله جان «دکتر رضایی» که زنگ می‌زنم تا بیشتر از چند و چون از دست دادن یکی از عزیزترین کسان زندگی‌ام باخبر شوم و این بغض فروخورده را بیرون بریزم و بگویم در زندگی‌اش که نتوانستیم حالا بعد از مرگش چه کنیم؟ صبور و مهربان پاسخ می‌دهد و از عزیزش «محمود جان» و آرزویش می‌گوید. «محمود جان» گفتنش عاشقانه‌ترین و لطیف‌ترین طنین را دارند. می‌گوید تو که می‌دانی: «محمود جان» عاشق زندگی و مردم بود. او اعتقادی به عزاداری نداشت. همیشه می‌گفت. حتی وقتی دخترکی ۱۹ ساله بودم از زیانش

شنیده بودم. آن وقت‌ها اصلاً نمی‌دانستم چه می‌گوید ولی بعداً فهمیدم. او به دور و اطرافیان‌ش هم پیشنهاد می‌کرد و می‌گفت مخارج عزاداری عزیزان تان را صرف کارهای مفید و ماندگار کنید. «محمود جان» عاشق کارش بود و همیشه می‌گفت ای کاش می‌توانستم بنیادی به وجود آورم که به خانواده روزنامه‌نگاران در بند کمک کند. دلم می‌خواهد آرزویش را جامه عمل بپوشانم. از همه می‌خواهم اگر می‌خواهند برای «محمود جان» مراسمی بگیرند، مخارجی متقبل شوند آن را به بنیادی که به نام او پایه‌گذاری می‌کنم کمک کنند. البته این فقط پیشنهاد است. برای کسی تعیین تکلیف نمی‌کنم چرا که «محمود جان» مال من تنها نبود. اما خودم این کار را خواهم کرد.

شریف که باشی، انسان که باشی، حتی از مرگ هم زندگی بیرون می‌آید. بنیاد دکتر محمود گودرزی حرمتی‌ست به تمام روزنامه‌نگاران ایرانی که نان و روزگارشان در این سو و آن سو همیشه تلخ بوده است و اجیر و اسیر می‌خواهند شان، بنیاد دکتر گودرزی انگیزه‌ای است برای روزنامه‌نگاران جوان و تازه‌کار ایرانی که از سر استیصال به زور و تسلیم نشوند، بنیاد دکتر گودرزی همداری است به مبارک‌کنندگان این حرفه ذاتی مسئول و متعهد که ناملايمان و نامردی‌ها بی‌حس و مطیع شان نکنند، بنیاد دکتر محمود گودرزی جوامع ایرانی را فرامی‌خواند به این که وقتش رسیده است که قدر این حرفه تاثیرگذار را در جامعه بدانند. بدون داشتن مطبوعات آزاد و رسانه‌های جمعی مستقل، بدون داشتن روزنامه‌نگاران حرفه‌ای و اهل نمی‌شود دمکراسی را درونی جامعه کرد. برای رسیدن به دمکراسی و آزادی بیان و اندیشه به حضور فعال روزنامه‌نگاران نیاز است. با به بند کشیدن و زندانی کردن



سحر صبا در آخرین دیدار با محمود گودرزی

همچنان خواندنی و آموزنده است.

بهرام محبوب

دوست ارجمند مردم افغانستان

بیماری مهلک سرطان به سراغش آمده بود. تحیف‌تر از قبل بود ولی همچنان رسالتش را پی می‌گرفت؛ خواندن، نوشتن، سخنرانی، تعلیم و... این بار همسر مقاومتش خانم دکتر راحله رضایی هم همراهی‌اش می‌کرد.

چقدر روشنفکران افغان دوستش داشتند و از سخنرانی‌اش استقبال کرده بودند. آقای گودرزی پیش از هر پژوهشگر و نویسنده دیگر ایرانی در نوشته‌هایش به افغانستان و افغان‌ها پرداخته است آن هم با دیدی منصف و به دور از تعصب.

وقتی که شهروند پیشنهاد چاپ ویژه‌نامه‌ای برای بزرگداشت دکتر گودرزی را داد، روشنفکران و نویسندگان افغان از اولین افرادی بودند که استقبال کردند.

فرح طاهری

مردی که از همه بیشتر می‌دانست

اما از همه بیشتر فروتن بود

مارچ ۲۰۰۴ بود و به عنوان نماینده «راوا» برای ایراد سخنرانی‌هایی به آمریکا دعوت شده بودم. ولی آنچه این بار برایم مهمترین کار دیدن دکتر محمود گودرزی بود تا از نزدیک از حال‌شان پرسیده و آرزوها و سلام‌های قلبی «راوا» و آزادخواهان افغانستان را به ایشان برسانم.

تلفن خانه‌شان جواب نداد ناگزیر به پیامگیرشان پیام گذاشتم که مشتاق دیدارشان هستم هر وقت که فرصت داشته باشند. ساعتی نگذشته بود که به من زنگ زدند. تبریک سال نو و صحبت مختصر گرم و پر محبت تلفنی‌شان هرگز از یادم نخواهد رفت. قرار شد ساعت ۴ فردای آن روز به خانه‌شان بروم. با آنکه دوست من - که زنی مقیم آمریکا - نیز همراه بود ولی خانه را نتوانستیم ببایم. باز هم تلفنی مزاحم شدیم و طالب رهنمایی شدیم اما ایشان مصرانه از ما خواستند در جاییکه هستیم بمانیم تا خود با ما مقرر آمده ما را به منزل‌شان ببرند. ما گفتیم نه کاکا گودرزی این ممکن نیست، به هیچ وجه شما را زحمت نمی‌دهیم ما خود می‌آییم. حدود نیم ساعت بعد موفق شدیم خانه را ببایم. دکتر گودرزی خودش دروازه را بر روی ما گشود. او با صمیمیت و حرارت یک پدر و برادر کلان (من به منظور تفهیم موضوع این مقایسه را کردم ولی معتقدم که محبت گودرزی‌ها به «راوا» بسیار زودتر و گرم‌تر و شکوهمندتر از محبت پدری می‌باشد) از ما پذیرایی کردند.

من در هر جمله و هر حرکت دکتر گودرزی، دانشمند بزرگی را

جاهای دیگر را. او به همه‌ی ماها بدین وسیله آموخت که برای آنکه ایرانی خوب باشیم و با افغان خوب، نخست از همه بایست انسان خوب بوده درد دیگران را درد خود و شادی دیگران را شادی خویش دانیم. فقط با انسان شدن می‌توانی ایرانی، افغان و یا نمی‌دانیم «کجایی» خوب شد.

«او» با آنکه در این اواخر درد شدیدی را تحمل می‌نمود اما هر آنگاهی که فرصت دست می‌داد تا تلفونی از هم جوای سلامت شده در قبال اوضاع جاری تبادل نظری صورت گیرد، بدون آنکه کوچکترین تبارزی از ناراحتی در صدایش احساس گردد، با صمیمیت در تبادل نظر حصه گرفته، دستاوردهاش را با دیگران در میان می‌گذاشت. وی در چنان حالتی بیشتر فرمانده شجاع و از خودگذری را مانند بود که با تحمل هزاران زخم هم‌زمانش را در نبرد مرگ و زندگی تنها گذاشته تا آخرین رمق به آوردش ادامه می‌دهد.

با چنین مختصر شناختی از «گودرزی» است که ما معرفی شخصیت آن تهمتن عرصه نبرد فرهنگی را دشوار یافته ضمن ابراز احترام و تأثر عمیق یادش را گرامی می‌داریم. اکنون که به ناگزیر، با هم‌زمی دلیر و دوست خوبی وداع می‌کنیم و در مقطع کنونی امکان آن نداریم تا با شلیک تفنگ سوگند مبارزاتی ما را تجدید نماییم، «سلاح گودرزی» را یعنی «قلم گودرزی» را شاهد می‌گیریم که در این نبرد از پا نخواهیم نشست و در حد توان علیه امپریالیزم و ارتجاع در هر کجاکه باشد به نبرد مان ادامه خواهیم داد.

جاویدان باد خاطره تابناک محمود گودرزی این دوست روزهای بد کشور ما!

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع دشمنان سوگند خورده‌ی گودرزی‌ها در سراسر جهان!

هواداران آزادی و دموکراسی برای افغانستان

نویسنده‌ای در پی عدالت

و خدمت به محرومان

محمود گودرزی فقط یک روزنامه‌نگار نبود. او در درجه اول انسانی بود والا با روح بزرگ خیرخواهی، عدالت‌جویی، فروتنی، صلح‌جو و مودب. در راه همین آرمان‌ها و منش‌ها کوشش خستگی‌ناپذیر داشت و مبارزه کرد. همه این ویژگی‌ها در جمله جمله نوشته‌هایش موج می‌زد. گذشته از آن برای احقاق حقوق ایران و ایرانیان و به طور کلی محرومان جهان پژوهش و نگارش مستمر و پیگیر داشت و لحظه‌ای کوتاه نیامد و تا آخرین نفس نوشت. گفته‌ها و کار حاکمان و روشنفکران را ارزش‌یابی می‌کرد. تیزبینانه نتایجی از میان آنها استنتاج می‌کرد. همانند معماری یگانه با کنار هم قرار دادن موزائیک‌ها، کاخ بلندی در قالب مقاله بنا می‌کرد که از باد و باران گزند نمی‌یافت. مقالات او همیشه و تا بی‌عدالتی جریان دارد،

«مبارزان نمی‌گیرند، بیا با هم عکس‌هایی بگیریم که همیشه مراد رکنار خود و دیگر خواهران و فرزندانم در «راوا» ببینی.»

و اکنون نه بخاطر آن چند عکس که به خاطر شخصیت و مبارزه و انبوه نوشته‌های ارزنده و موثر دکتر محمود گودرزی، او را همراه خود و نگران خود می‌دانیم.

یاد گودرزی را با آموختن از وی و تحکیم رابطه بین جنبش آزادیخواهانه ایران و افغانستان گرامی بداریم. □

سحر صبا

به: محمود گودرزی

برادر زنده یاد، بزرگوار و اندیشمندم
که با شهر مرثیه نتوان از کوهاره‌ی
اندوهش گذشت.

در رثای گودرزی

قلب‌ها تپید، دل و دیده‌ها گریست

به سوی مردی اندیشمند گودرزی

هزار ورق فرسود و خامه‌ها بسود

نتوان برشمرد صفات گودرزی

قلمش بود مدافع مظلومان جهان

بهر سو تاخت رخس فهم گودرزی

بود اهل قلم پیششار و دانشور

آذین صفحه «شهروند» مضمون گودرزی

نژاد مادر دوران چنین فرزندی

فرهمند و شکوهمند، فرهیخته گودرزی

به درد ناعلاجش چاره‌ای نبود

ورنه هر یک بودیم جانثار گودرزی

تو ای گردون که بیدادگریست پیشهات

گرفتی از ما مشعل رخشان، گودرزی

تا واپسین دم بذر وفاق بکاشت

مستحکم باد بنیاد پر ثمر گودرزی

(۸ اپریل ۲۰۰۵)

رحیمه توخی

می‌یافتم که از همه بیشتر می‌دانست اما از همه بیشتر فروتن و بی‌ادعا بود.

از نکته‌هایی که در این فراموش ناشدنی‌ترین و ارزشمندترین دیدار به یادم مانده فقط به ذکر دوسه تا از آنها اکتفا می‌کنم.

وقتی از نوشته‌هایش در مورد افغانستان و «راوا» تشکر کردم فوری حرفم را قطع کرد و گفت که «اولاً این کار را وظیفه‌ام می‌دانم ولی وظیفه‌ای که آنطور که باید با عمق و گستردگی لازم انجام نگرفته است. و ثانیاً اینکه من به مردم افغانستان و مسایل شان همانقدر علاقمندم که به مسایل ایران و مردمش. چگونه می‌توانم سوختن مردم افغانستان را در جهنمی ساخته‌ی بنیادگرایان و با حمایت امریکا ببینم ولی به عنوان یک روزنامه‌نگار نسبت به آن بی‌تفاوت باشم؟ در مورد به ویژه زنان افغانستان «راوا» بود که چشم‌انهم را باز کرد و نیز «پیام زن» همواره به مسایل ایران پرداخته است پس جا دارد که من از شما تشکر نمایم.»

زمانی که من با درد و تعجب از جنبش آزادیخواهانه ایران و زندانیان انقلابی ایران یاد کردم که با وصف هر روز شکنجه و اعدام از مقاومت اعجاب‌آور باز نمی‌ایستند اما متأسفانه خاطره‌ها و حماسه‌های بزرگ اینان مضمون اصلی نویسندگان، شاعران، فلمسازان و غیره هنرمندان ایران را تشکیل نمی‌دهد، دکتر گودرزی سرش را به علامت تایید سخنان من تکان داده اظهار داشت:

«یکی از کمبود و دشواری‌های کار در این جبهه همین است که شما گفتید. حتی دغدغه‌ی عده‌ای از هنرمندان رانه تنها به قول شما مردم و قهرمانان و حماسه‌ها نمی‌سازد بلکه آشکارا برای رژیم خدمت می‌کنند.»

دوست راستین مردم ما در پایان صحبت‌هایش ضمن تذکر نکاتی در ارتباط با کار «راوا»، روی مسئله درآمیختن اعضای «راوا» بین توده‌ها تأکید ورزید و وقتی اشاره نمودم که ما با روستاهای افغانستان پیوندهایی اولیه و کوچک داریم، گفت که «برای به سرانجام رسانیدن کارهای بزرگ باید آن پیوندها هم بزرگ و بزرگتر شوند.»

هنگامی که دکتر گودرزی حرف می‌زد، فکر سرطان مراد خود غرق می‌ساخت و دلم می‌خواست از زبان خود وی یا دیگران بشنوم که «نه» وی سرطان ندارد یا سرطان را مغلوب ساخت» تا سال‌های بسیاری دیگر برای محرومان و عدالت و بر ضد ستم و استثمار بنویسد. اما مشاهده‌ی جثه به شدت لاغر و سیمای رنجورش قلبم را می‌فشرد و لحظه‌ای که نتوانستم از اشک آلود شدن چشمم جلوگیری کنم، بهانه آوردم: «امید داشتم و دارم روزها و ماه‌ها با شما باشم و بیاموزم و حالا که به این زودی باید از هم جدا شویم، گریه‌ام می‌گیرد.»

اما او شاید دلیل گریه‌ام را درک کرده بود که با تبسم و شوخی گفت:

زویا فرزند...

یکی از سه پارتیزان را دستگیر کردند که او درباره زویا و پارتیزان دیگر به آلمانی‌ها اطلاعات داد.

خاین مذکور بعداً به عامل آلمانی بدل گردید که پس از مدتی مجدداً او را به دهکده فرستادند. اما فعالیت‌های وی به زودی مورد سوژن واقع شد. سرویس اطلاعاتی شوروی از مرد خاین تحقیق کرد و در نتیجه به جزئیات به دام افتادن زویا پی برد. او اعتراف کرد که نازی‌ها زویا را دو ساعت با دنده رابری زدند ولی از او صدایی برنخواست. او اراده و شهامتش را به نمایش گذارد. لبش را آنقدر دندان گرفت تا از آن‌ها خون جاری شد. سالها بعد یک محکمه شوروی آن خاین را به مرگ محکوم کرد.

جسد زویای جوان پارتیزان شوروی که با سرنیزه سوراخ سوراخ شده بود پیش از یک ماه بر سر دار قرار داشت. نازی‌ها اجازه ندادند جسد دفن شود. فقط پس از آغاز تهاجم متقابل اردوی شوروی به حومه مسکو بود که جسدش به خاک سپرده شد.

خبرنگار «پراودا» پیتربلیدوف از زبان یکی از اهالی دهکده پتریشوا مالک خانه‌ای که زویا در آنجا شکنجه شده بود، نوشت که زویا از مسکو بود. او خود را تانیا می‌خواند زیرا نمی‌خواست دشمن نام اصلی‌اش را بداند. مدفن زویا را در ۲۴ جنوری ۱۹۴۲ نبش کردند اما چهره دختر شهید را نمی‌شد شناخت. لیدوف در ۲۷ جنوری مقاله‌ای نوشت با عنوان تانیا که در بسیاری روزنامه‌های شوروی تجدید چاپ شد اما هیچکس ندانست که تانیا واقعاً کیست.

روزی مردی به دفتر سازمان کومسومول در نزدیکی مسکو آمده و گفت که نامش الکساندر کاسمودیمیانسکیا است و عکسی که در روزنامه چاپ شده او را پهلوی تانیا خواهرش نشان می‌دهد. باینصورت بود که اسم حقیقی تانیا قهرمان جوان شوروی برای مردم روشن گردید. برادر زویا که در نبردی در کالیننگراد در پایان جنگ دوم جان باخت نیز پس از مرگ، به کسب لقب قهرمان اتحاد شوروی نایل آمد.

نام و پیکار زویا برای همه‌ی مردم و نسل جوان شوروی مایه افتخار و الهام است. صدها شعر و داستان برایش سروده و نوشته شد و خیابان‌ها و سازمان‌های زیادی در شهرهای روسیه به نامش آذین یافتند.

پدر زویا، اناتولی در سن ۳۰ سالگی در ۱۹۳۳ به طور ناگهانی درگذشت. مادرش لوبوف داستان غمناک اما پر افتخار دو فرزندش را در کتابی به رشته تحریر درآورد. مجسمه‌های زویا و برادرش در چند شهر روسیه برپا شدند. نام فرزندان لوبوف در تاریخ اتحاد شوروی به اسطوره بدل گردید. □

امریکا و دولت کیزی...

است که وزارت داخله خود اعلام داشت که با ربابندگان از طریق موبایل در تماس است! یعنی از روز اول تا حال با گروگان و گروگانگیران تماس با موبایل برقرار است اما هیچکس مجاز نیست از طریق موبایل به موقعیت ربابندگان پی برده و به ساحت مقدس آن مزدوران کثیف نزدیک شود!

البته چون در کشور آزادی و دموکراسی و قانون و قبل از همه آزادی رسانه‌ها حکمفرماست (!) پس تلویزیون طلوع هم منبع و چگونگی دریافت فلم کانتونی‌ی اسیر را به «مقامات» معرفی نمی‌کند!!

اختلاف کانتونی برای هزارویک و نیم بار ثابت نموده وقتی منافع سیاسی یا غیر سیاسی بنیادگرایان مطرح باشد، این فاشیست‌های مذهبی به هیچ اصل انسانی و افغانی خود را مقید نمی‌بینند. نیروهای امریکایی در عراق موثر حامل خبرنگار Giuliana Sgrena رها شده ایتالیایی را به گلوله بسته و مسئول امنیت ایتالیایی را کشتند. امروز نیروی چند ده‌هزار نفری امریکا با خونسردی شکنجه کانتونی را در چنگ دوستان تروریستش نظاره می‌کنند بدون آنکه به طور جدی در صدد نجاتش برآیند.

در هر حال، مردم شکی ندارند که ربابندگان خانم کانتونی، مستقیم یا غیر مستقیم با سرخانیان «ائتلاف شمال» در ارتباط اند و لو این باند غیر از باندی باشد که سه نفر ملل متحد را ربوده بود.

ما ضمن اظهار همدردی صمیمانه با کانتونی و خانواده و دوستدارانش، برآنیم که تا زمانی که جنایتکاران بنیادگرا در قدرت اند، از این آدم‌ربایی‌ها و غیره تبهکاری‌ها فراوان اتفاق خواهد افتاد و خوشت مردم دنیا بدانند که «آزاد» و «امن» نامیدن افغانستان چه شوخی تلخی با مردم ماست. □

این مطلب قبل از رهایی کانتونی تهیه شده بود.

بی‌ناموس و مکروبی...

از دیگران که بگذریم، سزاوار بود که ملاراکتی ولچک و شانه بند به چین فرستاده می‌شد تا در مقابل تجاوزش به سه مرد چینی، زیر پای نرگاوها و خرهای آن کشور انداخته می‌شد تا به اینصورت حساب مردم ما از حساب یک چنین مستبدان پست و بی‌نگ دینی کاملاً جدا ثابت می‌شد. □

شاملو، واژه‌ها، برنده‌های دست‌آموز

«شاملو، شاعری خود ساخته است که راهش را با بیزاری از شعر کلاسیک فارسی آغاز می‌کند و سرانجام به جایی می‌رسد که خود یکی از کلاسیک‌های شعر پارسی می‌شود. در مسیر دشوار خود ساختن و جست و جوی یافتن سبک خود، مسایل اجتماعی و سیاسی زمانه‌ی شاعر، جای ویژه‌ای در شعر او می‌یابد. به بیان دیگر در ساخته شدن سبک شاعر، نه تنها عرصه زبان که عرصه اجتماع نیز دخالت دارد و از طریق همین عامل دوم، نوعی اومانیزم به شعر او راه می‌یابد و با تار و پود سبک شعری او آمیخته و آموخته می‌شود. اما انسان دوستی شاملو، شامل نوع بشر به یکسان نیست، از آن گونه که در اندیشه‌های عرفانی و مذهبی تجلی پیدا می‌کند. شاعر، نه ظالم را بر می‌تابد، نه مظلوم را. او از وهنی که بر انسان می‌رود بیزای و تبری می‌جوید؛ گرچه ترحمی نسبت به انسان تحقیر نموده در آثارش راه می‌یابد و شاید این مرز و باشد که او را از غضب هدایت گونه جدا می‌کند. اما روی سخن و نگاه شاملو با انسان‌های هدفمند و آرمان‌خواه است.» نه چون حافظ بر قدر و قضا پای می‌فشرد (گرچه گاهی نگاهی هم به تقدیر دارد)؛ نه طبیعت‌گرا می‌شود؛ نه در دهلیزهای عرفان شرقی گم می‌شود؛ نه از فلسفه‌های التقاطی معاصر مدد می‌گیرد؛ نه رنگ هیچ باشی و دم غنیمت شماری خیام‌وار می‌پذیرد. «واقع‌گرایی، دیدگاه مرکزی اشعار اوست و نیز خردگرایی و منطق به همه‌ی اشعار او حکومتی نسبی دارند.»

فرشته‌سازی

شعرهایش شعار شدند

«بی‌نگاه بر زندگی پر بالا و پایین شاملو، شعر او شرافت و غیرت کلام فارسی، همدار رعایت نادر انسان و زیبایی، و پرچم کوچکی بوده است، برای حیات روشنفکری ما. در تزلزل‌ها، «های استواری» را یاد آورده، در ناآدمی‌ها «هیأت انسان» را سر داده، و وثاق زیبایی و بر ساختن زیبایی «خوشا مردوارگی» را زمزمه کرده است. هم به سبب گهره‌ی خاص، و هم به یاری اسطوره‌سازی از حیاتش، شعر شاملو، این بخت یاری را یافته که از حلقه‌ی روشنفکری و قشر خوانندگان حرفه‌ای، فراتر برود. گاه حتا شعار هم می‌شود. - آن سویی که بسا اوقات بدان روی هم داشت - دیده‌ام سطرهایی از شعرش را بر پشت کامیونی، یا وانت‌باری.»

شهریار مندنی‌پور

بی‌تو جهان هرگز به آن زیبایی نخواهد بود

«سبزه و خاک و سنگ را به ما نمودی و گفتی: زیباست، دوست داشتنی است. پنجره را گشودی بر خیابان‌های خونین و میدان‌های

و در باره شاملو ...

سروده‌ام و با این جمله می‌خواست آن شعرهای خود را کم ارزش نشان دهد. اما وقتی حال و هوای دیگری در محیط بحث ما پیدا شد و به اصطلاح صحبت مان گل انداخت من به خواندن دخترای ننه دریا پرداختم. ناگاه متوجه شدم که اشک در چشمان شاملو حلقه زده و آهسته می‌گریست. آن گاه پی بردم که این شعرها چه تأثیر عظیمی می‌توانست در خواننده گذاشته باشد.»

پرویز بابایی

در سوگ بامداد

پرنده نبود که بالش بشکند،
درخت نبود که توفانش بیفکند،
بامداد بود آخر، طلیعه‌ی آفتاب بود.
مرگ، امروز، چه از او خواهد گرفت
که فردا ما سرانه
بازش ندهد؟
بامداد

نقره‌باران برکت بود،
برکت را مردنی هست و مرگ نیست.
مپندار که از نفس باز مانده باشد
نسیمی خواهد شد
با وزش عاشقانه‌ترین واژه‌ها
بر بنا گوش عشق.
رودی خواهد شد
روانه تا ابد
لغزان بر تفکر صخره‌ها.
توفانی خواهد شد
ویرانگر بنیان ستم
مهیّب و پر غوغا
مرگ، امروز،
چه از او گرفت.

سیمین بهبهانی

مرثیه

همسایه‌ی تو بودیم
و زیر سایه‌ی تو بودیم
برادر بزرگ!
همیشه می‌دیدمت در مہتابی
خم شده به کُچه‌ی تاریک
«آه، من حرام شده‌ام»
نه،
حرام نشدی
حرامیان هم این را می‌دانند
کلام تا بدان جا پرواز کرد
که آرش تو پروازش داد
و اکنون
آرام خفته‌ای
در مصراع‌ی کوتاه
به بلندای ابدیت.

ضیاءموحّد

زمینه‌های دیگر ادبی و هنری و فرهنگی پرداخت، همچنان رقابت‌ناپذیر حضوری سنگین در خاطر حتا جوانان داشته است... فکر و اندیشه‌ی بلند و خلل‌نیافتنی شاملو وی را از دیگران متمایز می‌کند شعر او آینه‌نمایش شکوه و بزرگی انسان در جغرافیای زمانه‌اش است. بی‌گمان شعر او آمیخته و آکنده از استقامت و زیبایی و عواطف والای انسانی و ستم‌ستیزی است.

رضاعطاردی

بهترین و قوی‌ترین شاعر

«... و انصافاً راجع به شعر امروز ما - بعد از نیما - اگر حرفی و کاری باشد یقیناً باید اول در مورد احمد شاملو باشد، چون او امروز بهترین و قوی‌ترین شاعر بالفعل و بالقوه‌ای است که من می‌شناسم - بی آن که استکر دیگران باشم یا مثلاً فروغ فرخزاد و که و که‌ها را فراموش کنم»
اخوان ثالث

ترجمان خواست‌های اجتماعی و تاریخی

«شاملو به اعتقاد من دست کم از دو جنبه مطرح است. اول به عنوان شاعری که نزدیک به شصت سال در ادبیات ایران حضور

تیر، و با لبان همه‌ی آنان که ایستاده می‌مردند سرود خواندی، و در سرود تو آنان برخاستند و به دیدار ما آمدند، مایاکوفسکی با حفره‌ای خالی در سینه‌اش، لورکا با گرده‌ی آجین‌اش و مرتضا با جان نجیب‌اش.

عشق آن گاه که تو زبان گشودی تفسیری دیگر یافت، و انسان با همه‌ی زنجیرهایش و با همه‌ی زخم‌های کهنه و نو، از دیروز تاریخ تا امروز اکنون غولی زیبا شد. نشسته بر سریر سبز خاک، و ما در کلام تو خود را یافتیم: کودکان غمگین و زیبای سال‌های تلخ.

خردمند و بزرگوار و عاشق بر عالم گذر کردی. هیبت دریا را در نگاه تو دیدم و راز دیرینه‌ی جنگل آن گاه بر ما گشوده شد که تو آن شاخه‌ی عاصی را به انگشت نشان ما دادی.

جهان را زیبا می‌خواستی، قرین عدالت و آزادی، و هم از این روزی بود که مرگ‌اندیشان و سیه‌بینان با هر جامه و هر رایت به دشنامت زبان گشودند و به آزارت دست. با این همه در سیاه‌ترین سال‌ها حضور تو کافی بود تا یقین کنیم که سرانجام صدایی خواهد بود».

عبدالله کوثری

شعر هم که نمی‌گفت شاعر بود

«روز تشییع جنازه خودم را به جلوی بیمارستان ایران مهر می‌رسانم. پیر و جوان جمع شده اند. خیلی‌ها گریه می‌کنند: جوانان و نوجوانانی را می‌بینم که سیاه پوشیده اند. جوانانی را می‌بینم که با هم، به صدای بلند، شعری از شعرهای شاملو را می‌خوانند و همه با چهره‌های بهت‌زده، باورم نمی‌شود. شاملو و مرگ؟ نه، زیباترین بامداد شعر هرگز غروب نمی‌کند. کور دلانی غروب می‌کنند که نخواستند این بامداد باشکوه را ببینند. این بامداد تا ابد غروب نمی‌کند»
هوشنگ حسامی

زیبایی تجلیل از انسان

«شعر شاملو می‌تواند شعر جهانی باشد. در شعرهایی که شاملو در هوای تازه و باغ آینه سروده است تأثیر او از انسان‌گرایی اوایل این قرن و مکتب‌های آزادی‌خواه نمود بارزی دارد.

در این شعرها مسائل اومانیستی و روشنگری و روشن‌اندیشی به‌خوبی دیده می‌شود. این شعرها می‌تواند جهانی باشد چرا که شاملو در آن‌ها به شاعرانی چون الوارو آراگون نیز نظر داشته است. تجلیل شاملو از انسان و انسانیت بخشی از کار اوست که جنبه‌ی جهانی دارد و او را متصل می‌کند به هم‌ترازهایش نظیر لورکا، آراگون و...»

ضیاءموحّد

شاعر استقامت و زیبایی و ستم‌ستیزی

«او اگر چه در این دو دهه از سرودن‌هایش کاست و به آفرینش در

مستمر دارد و این حضورش باعث تحول شعر نیمایی و جهش مجدد شعر فارسی شده است. جنبه‌ی دوم تعلق شاملوست به یک منش فکری به این معنا که شاید شاملو آخرین نماینده‌ی برجسته نسلی باشد که "من" شاعرانه‌اش را تبیینی جمعی می‌داد و شعرش بیش از آن چه بیانگر دنیای عاطفی و حس شخصی‌اش باشد، خودش را ترجمان خواسته‌های اجتماعی و تاریخی می‌خواست. رفتن شاملو نقطه پایان فصلی از شعر و فصلی از منش در این سرزمین است و می‌توان گفت که رفتنی بود در اوج افتخار و اسطوره‌وار.»

مدیاکاشیگر

برای بامداد

پیراهن گرمی و، سرخ‌اش را
بر بلندای تابوت بیاویزید،
بالا بگیرد
تبرک پرچم‌ها را،
آهنگ «چپ» بنوازید
که «الف - بامداد»
غرق حمایل قرمز
از گذرگاه

می‌گذرد.

دیگر،

این که می‌بینید
بیشمارانند
عاشقانند

در خاکستان،

تنها

ردیف اول را می‌گویم

«ریتسوس»

و «حکمت»

آمده اند

«لورکا» و

نرودا هم...

و در صف آخر

«ولادیمیر» و، «آراگون»

مویه می‌کنند.

محمد خلیلی

رزمنده‌ی ضد ظلم و فساد و سیاهی

«نام احمد شاملو چون نام بسیاری از هنرمندانی که ریشه در اعماق

اجتماع دارند در دل مردم ما نامی جاویدان است زیرا او در سراسر زندگی پر تلاشی در کنار مردم ماند. از چشمه‌ی زلال ادب و فرهنگش نوشید، بالید و شاعر شد؛ و با هر واژه‌ی اشعارش بغض‌های فرومانده در گلو‌ی مردم ما ترکیب. با ظلم و فساد و سیاهی به جنگ برخاست در به درتر از باد زیست و محکوم به شکنجه‌ای ابدی و مضاعف بود در کنار بچه‌های اعماق با حنجره‌های خونین آن‌ها ترانه‌ی رهایی خواند از سفره‌شان نان پاره‌ای بی قاتق برداشت. همراه با آنان عاشق شد و ترانه‌های عاشقانه سرود. آزاده طلب بود با هیچ قدرتی سر سازش نداشت و تسلیم زر و زور نشد اشعارش را بدرقه‌ی راه آتانی کرد که عاشقانه در راه برآوردن آرزوهای مردم به مسلخ رفتند. و با نقیر هر گلوله دست بر قلب نهاد و فریاد برآورد من هم دست توده‌ام.

او به ما یاد داد که چگونه در برابر خودکامگان تاریخ ایستادگی کنیم و توهین به آزادی و شرف انسانی را بر نتابیم او انسانی نو با تفکری پیشرو بود. «... کانون نویسندگان ایران از همراهی و همدلی احمد شاملو این بسان‌گذار صمیمی و فرهیخته که با عزمی خستگی‌ناپذیر تا آخرین لحظه‌های زندگی، سنگر آزادی اندیشه و بیان را ترک نکرد به خود می‌بالد. مرگ او میلاد اوست.»

پیام علی‌اشرف درویشیان

شاملو را نمی‌شود شناخت،

شاملو را می‌توان دوست داشت

... صیحت کردن و یا نوشتن از شعر شاملو از توان قلم و زبان خارج است. کی می‌توان بحر را در کوزه‌ای کرد؟ شاملو فردی روشنفکر و مسئول بود. یک انسان اجتماعی و یک مبارز سیاسی و فراتر از همه‌ی این‌ها جزو بزرگ‌ترین شاعران پارسی‌گوی و نابغه‌ی بزرگ ادبیات ایران بود.

در نهایت فروتنی زیست و هیچ‌گاه اسیر ظواهر مادی دنیا نشد کما این که با وجود پیشنهاداتی که به او برای پذیرفتن ریاست تحقیقات یا استادی دانشگاه شده بود از پذیرفتن آن سر باز زد. ... در روزگار سلامتی دیده می‌شد که وی شانزده ساعت مداوم کار می‌کرد و بعد بیهوش به روی میز کارش می‌افتاد و پس از یک ساعت استراحت دوباره به کارش ادامه می‌داد. حتماً موقعی که مریض شده روزی ۲۱-۱۰ ساعت به کار مشغول بود و من در مقام شاگردی از او فراوان آموختم. مسعود خیم

سراینده شعرهایی

که تحمل زندان را آسان می‌نمود

«شاعر گردن‌فراز ایران و جهان درگذشت. شاعر امید که فرداهای نغمه‌سرا را تدارک می‌دید. شاعری که گفته بود "انسان، دشواری و وظیفه است". افسوس که دستان بسته‌ی ما آزاد نبود تا هر چشم‌انداز را به جان

همچنین طرح پدید آوردن درمانگاه‌ها و آموزشگاه‌های کارهای دستی برای زنان پناهنده را به انجام رسانید.

اما آنچه مایه افسوس است، بی‌اعتنایی رسانه‌های جهان و گزارشگران آنها به این کوشش‌های انسانیست. اگر چه مینا با سفر خود به چند کشور اروپایی در سال ۱۹۸۱ کوشید افکار عمومی جهانیان را با سرنوشت تلخ و ناروای مردم و بویژه زنان افغانستان آشنا سازد و در همین راستا در کنگره سالانه حزب سوسیالیست فرانسه نیز شرکت جست، اما اروپا واکنش درخور سزاواری نشان نداد. در این رهگذر بسیار دردناک است یادآور شوم که انفجار دو تندیس کهن بودایی که چندین سال سپس‌تر از سوی نظام تیره درون طالبان انجام شد، واکنشی بسیار گسترده‌تر در جهان برآورد، تا صدها هزار زن افغان که زندگی‌هاشان از هم پاشید، جان‌های خود و فرزندان‌شان فدا شد و خانواده‌های‌شان از هم گسیخت. به راستی این بیدردی جامعه جهانی را هیچ چیز نمی‌تواند توجیه کند. اما اینها همه از کوشش خستگی‌ناپذیر مینا این زن دلیر و پیکارجو نکاست. او همچنان تلاش‌های انسانی و اجتماعی خود را پیگیرانه دنبال می‌کرد و از هیچ خطری نمی‌هراسید.

کوشش‌های پیگیر مینا چون خاری در چشم روسیان و دولت دست‌نشانده‌شان می‌خلید. از این رو آنان چاره‌رانی‌ها را از میان برداشتن مینا دیدند. مینا در سالهای پایان زندگی پربار خود چون شمشیر دو دمی بود که مبارزه با نیروهای اشغالی کشورش را با مبارزه روشنگرانه‌اش در برابر بنیادگرایان درآمیخته بود. چنین بود که برای از میان برداشتن او این دو نیروی پلید با هماهنگی به این جنایت دست زدند.

در چهارم فوریه ۱۹۸۷ تروریست‌های کی.جی.بی. با همراهی کارگزاران بنیادگرای پاکستان در کوئته پاکستان «مینا» را از پای درآوردند. آنان بر این پندار خام و نادرست بودند که با از میان برداشتن «مینا» کوشش‌های او پایان خواهد یافت. اما آنان غافل از این واقعیت بودند که «مینا» بذری افشاندۀ بود که با گذشت زمان بیشتر و گسترده‌تر به بار می‌نشیند و تلاش روشنگر او هزاران زن افغان را به میدان مبارزه فرا خوانده تا راه او را دنبال کنند. یادش جاودان و راهش روشن و پسر توان باد. □ («شهروند»، شماره ۷۵۸، فروری ۲۰۰۳)

در برکشیم. او شاعر فرصت‌های کوتاه و سفر جانکاه بود. اما زندگی او یگانه بود و هیچ کم نداشت. شاملو شاعری بود که اعجاز شعرهایش، تحمل زندان را به چندین نسل آسان می‌نمود. شاعر هم راه شکنجه‌ها، اتاق تمشیت و سپیده دم خونین کاشفان فروتن شوکران، «فریدون آدمیت - رمضان‌حاجی مشهدی - ع. پاشایی - عباس میلانی و دیگران».

شاملو پرچم نسل ماست که دست به دست ما را از رودکی تا

مولوی، از دهخدا تا نیما و هدایت و از ما تا آینده، این پرچم فروتنی، سرافرازی را با هم دارد.»

جواد مجابی

جای خالی شاملو با هیچ شخصیتی پر نخواهد شد.

شاعران جوان امروز با مرور در زندگی و غنای اندیشگی او و مبارزات مداومش در راه آزادی، زندگی خود را از نو خواهند ساخت. □
پوران‌فرخزاد

... از سلسله جبال شعر شاملو، بیشتر از هر چیز سلطه‌ی او

بر زبان فارسی و کشف و عرضه‌ی ظرفیت‌های آن چشمگیر است این کانون همه‌ی آثار غیر شعری او نیز هست... □
هوشنگ گلشیری

«مینا» زنده خواهد ...

کشیده بودند. بی‌انبارند. از این جوانان در پی شستشوی مغزی «طالبان» پدید آمد، آفتی که جانشین نیروهای شوروی شد.

بی‌اندک گزاف‌های، در تمامی این دوران، تنها مینا و هم‌اندیشان اندکش بودند که از این دام فریب برکنار ماندند و بر اندیشه روشن خویش پای فشرده‌اند. یکی از ارزشمندترین کوشش‌های مینا بنیادگذاری «پیام زن» بود. گمان نمی‌رود هیچ نشریه و رسانه دیگری در آن دوران با حضور دشمن، به اندازه «پیام زن» در بازتابانیدن موقعیت مردم افغانستان و بویژه در راستای روشننگری زنان افغان تلاش تأثیرگذاری بر جای گذارده باشد. مینا در پی موضعگیری آشکار در برابر روسیان و نظام دست‌نشانده آنان، «پیام زن» را در ۱۹۸۰ به صورت نشریه‌ای دوزبانه منتشر ساخت. طبیعی‌ست که نظام حاکم آن روز انتشار «پیام زن» را آسان بر نمی‌تافت. انتشار «پیام زن» در آن دوران به راستی کاری بود کارستان.

در کنار تلاش‌های روشنگرانه‌اش، مینا با بنیادگذاری دبستان‌های «وطن» در اردوگاه‌های پناهندگان می‌کوشید مغزهای جوان دختران و پسران خردسال را از تأثیر خرافه‌های مذهبی مصون بدارد. او

نگاهی گذرا به ...

شرایط گردن نهاد بلکه در کرانه غربی به ایجاد پسته‌های نظامی بیشتر، اخراج فلسطینیان از شرق بیت المقدس و انهدام خانه‌های شان دست زده و بیت المقدس را پایتخت اسرائیل اعلام داشت. همچنین از زمان موافقتنامه به بعد اسرائیل تعداد ساکنان یهودی کرانه غربی را به دو چند یعنی ۴۰۰ هزار نفر افزایش داد و به ایجاد مسنگرها، دیوارهای سمنتی، سیم‌های برنده و استحکاماتی ازین قبیل پرداخته، دهات و شهرهای فلسطینی را از بقیه کرانه غرب جدا و زندگی را بر فلسطینیان مصیبت‌بارتر کرد. وضعی که در هیچ گوشه‌ی دنیا نظیر ندارد.

مذاکرات کمپ دیوید در ۲۰۰۰ به نتیجه‌ای نرسید زیرا عرفات خلاف کوتاه آمدن مقابل اسرائیل در معاهده اسلو، بر مطالباتی چون بیرون رفتن اسرائیل از شهرک‌هایی که ایجاد کرده، کنترل داشتن بر بخش‌هایی از بیت المقدس و حل مسئله پناهندگان پافشاری ورزید. متعاقب شکست مذاکرات، فلسطینیان با تظاهرات عظیمی خواستار ادامه انتفاضه علیه اسرائیل شدند.

از آن به بعد هم اسرائیل به مواد هیچ راه حلی که عموماً از طرف امریکا ارائه می‌شد اعتنایی مبذول نداشته و فقط بر ترور رهبران فلسطینی، کشتار زنان و مردان و نوجوانان فلسطینی، ویران کردن خانه‌ها، شفاخانه‌ها، مزارع و منازل آنان تکیه دارد.

نقشه مهم دیگر اسرائیل علیه امر آزادی فلسطین عبارت بود از ایجاد تقویت سازمان‌های تروریستی بنیادگرا مثل حماس، حزب‌اله و جهاد اسلامی تا ضمن شعله‌ور ساختن جنگ‌های داخلی در فلسطین آنها را همواره به مثابه وسیله‌ای در اختیار داشته باشد زیرا ترس واقعی آن از حاکمیت یافتن نیروهای سکولر و انقلابی در فلسطین بوده و هست تا نیروی بنیادگرا. اسرائیل می‌داند که نیروهای بنیادگرا - ناسیونالیست سرانجام یا تسلیم می‌شوند یا به سازش تن می‌دهند. اما امروز آفریده‌های بنیادگرای اسرائیل به مزاحمتی جدی برای خود آن دولت بدل شده است، درست همانند دار و دسته‌های بنیادگرای وطنی که توسط امریکا و آی.اس.آی به وجود آورده شدند ولی برخی از آنها امروز در مقابل خالق خود سر ناسازگاری نشان می‌دهند.

مبارزه آزادیبخش مردم فلسطین با آن که از پشتیبانی جهانی گسترده‌ای برخوردار است، بدون دور انداختن نیروهای بنیادگرا نمی‌تواند به ایجاد فلسطینی آزاد، دموکراتیک و شکوفا بیانجامد. □

امضای «تفاهمنامه» ...

اما این مینی ایدئولوگ دولت خلیلی، اسماعیل، عبدالله و جنایتکاران دیگر، نمی‌دانند که حضور امریکا در جاپان حاصل تسلیم بلاقید و شرط کشوری شکست خورده در مقابل کشوری پیروزمند در جنگ دوم بود. بعد هم در جاپان دولتی بر سر کار نیامد که عذر وجود نیروهای امریکایی را از خاکش بخواهد. ولی جنبش‌های بزرگ ضد حضور پایگاه‌های امریکا در جاپان (و نیز کوریای جنوبی) هیچگاه نه خفته است. ما از دوستان جاپانی خود همیشه شنیده‌ایم که مردم جاپان پایگاه‌های امریکا را منافی استقلال و آزادی خود می‌دانند، آنان می‌گویند که با زورگویی و یا تجاوز یک سرباز امریکایی به یک دختر جاپانی هر جاپانی عمیقاً احساس درد و سرافکندگی و رقت و جریحه‌دار شدن غرورش را می‌کند.

کی‌رد خواهد کرد که در جاپان به مجردی که دولتی استقلال طلب رویکار بیاید از امریکا خواهد خواست تا بار و بنه‌اش از جاپان جمع کند؟

آقای جعفر رسولی فراموش کرده است که مردم جاپان هنوز فرو ریختن دو بم اتمی را بر سر شان توسط امریکا از یاد نبرده‌اند. آنان حضور نیروهای نظامی کشوری را که در یک لحظه صدها هزار هموطن شان را در دو شهر جاپان به ذغال بدل کرد، نمی‌توانند در خدمت دفاع از جاپان تلقی کنند.

به یک احتمال ضعیف، رسولی و رسولی‌ها هم زمانی به ضدیت با حضور دراز مدت نیروهای امریکایی در کشور به مخالفت برخیزند که همسر یا دخترک شان مورد تجاوز یک امریکایی قرار گیرد.

هکذا خلیلزاد برای آرامش بخشیدن به مردم اعلام کرد که هر وقت افغانستان بخواهد، امریکا کشور را ترک خواهد گفت. یعنی قضیه قبول خوش به رضای هر دو جانب است!

ولی مردم ما شاهد بودند که کرزی در آستانه سفر برای امضای تفاهمنامه با گردن پتی اظهار داشت که از بوش خواهد خواست تا مانع تلاشی‌های خودسرانه‌ی نیروهای امریکایی از خانه‌های مردم در ولایات گردد و افغانستان بر عملیات نظامی امریکا کنترل‌تولی داشته باشد. اما بوش این خواهش را با صراحت رد کرد. حال که امریکا به یکچنین تقاضای ساده و بسیار برحق اعتنایی نمی‌کند، کدام احق می‌تواند بپذیرد که وقتی ابر قدرت جای پایش را در کشور محکم

خواهند کرد.

تفاهمنامه برای مردم خسته و مجروح افغانستان غیر از جبهه نبرد ضد جنایتکاران طالبی و گلبدینی و القاعده، جبهه ناخواسته مبارزه بر ضد حضور نظامی دراز مدت امریکا را نیز می‌گشاید. و این نه تنها خیانت به افغانستان که خیانت به بنیاد و تقویت مناسبات متساویانه‌ی میان امریکا و افغانستان و علولاً بدترین خیانت کرسی و دولتش تا حال، به شمار می‌رود. دولتیان در توجیه و تمجید تفاهمنامه با شادی‌ای کودکانه ابراز می‌دارند که بر اساس این سند ملت افغانستان می‌تواند خوشحال باشد که دیگر امریکا او را رها نمی‌کند!

اول اینکه کاش امریکا از سر ما دست برمی‌داشت. در حالیکه خلاف ناله‌های زار عوامل افغانی امریکا، این کشور طی ۲۵ سال اخیر هیچگاهی ما را رها نکرده است؛ در جنگ ملی ضد روسی، احزاب خاین بنیادگرا را به وجود آورد و مسلح و تمویل کرد و با سقوط دولت پوشالی نجیب آنان را به حکومت رسانید؛ بعد آنان را در چل دانیش انداخته بربرهای طالبی را به کابل نصب کرد و اکنون هم از دیدن خیانت‌ها، جنایت‌ها و قاچاقبری سران «ائتلاف شمال» و سازش و وزیران بی‌غرور و بی‌شخصیت با آنان، حظ می‌برد. به نظر می‌رسد صفرای امریکا پرستان فقط با ایجاد پایگاه نظامی امریکا در افغانستان می‌توانست بشکند و نه کمتر از آن! مسئله‌ای که زمینه را مخصوصاً برای مانور بیشتر و اکت‌های کثیف «ناسیونالیستی» تروریست‌های گلبدینی و طالبی مساعدتر خواهد نمود.

اگر امریکا منافع مشترک با بنیادگرایی نمی‌داشت و اگر به راستی خواستار استقرار حکومتی دموکراتیک در افغانستان می‌بود، اول باید چنانچه گفتیم گرگان بنیادگرایی را در این کشور زنجیر می‌کرد و سپس با حمایت از به قدرت رسیدن دولتی دموکراتیک، از لحاظ اقتصادی و سیاسی به کمک آن می‌شتافت تا افغانستان بر سر پایش ایستاده می‌شد. و لازمه این کار، ابداً پایگاه نظامی شدن افغانستان نمی‌توانست باشد...

جهان در وضعیتی است که اگر امریکا و چند قدرت بزرگ اروپایی آب را گل آلود نسازند، جنگ بین کشورهای کوچک در اکناف کره زمین منجمله منطقه ما متصور نیست. دیگر اینکه احتمال حمله کدام کشور به افغانستان وجود دارد که حضور امریکا در کشور مانع آن شود؟ و نیز پیشرفت اقتصادی و پاكرفتن دموکراسی در افغانستان و «دفاع» از آن از سوی امریکا، بهیچوجه حضور دایمی آن کشور را در افغانستان ایجاب نمی‌کند.

در اثر خیانت پوشالیان و بنیادگرایان، هستی مردم افغانستان برباد رفت اما تنها استقلال نسبی کشورشان باقیمانده بود که اکنون آن را هم آقای کرسی و یاران جنایتکار بنیادگرا و غیر بنیادگرایی با امضای تفاهمنامه - که بهای سنگینی برای آن خواهند پرداخت - از آنان می‌گیرند. □

سازد، روزی با یک اشاره دولت افغانستان، فوری کشور را ترک گوید؟ و حقیقت اینست که صرفنظر از شعبده‌بازی‌های لفظی کرسی و یاران بنیادگرا و غیر بنیادگرایی، تفاهمنامه بر حاکمیت ملی و استقلال افغانستان خط پلان می‌کشد.

مردمی که استقلال نداشته باشند، در هر گونه قفس تلایی که امریکا یا قدرت دیگری برای شان بسازند، باز هم اسیر خواهند بود. ذلت تن دادن به اسارت به بهانه‌ی «بازسازی» و «پیشرفت»، متاع استعماری خفتباری است که فقط به مذاق تسلیم‌طلبان و انانی خوش می‌خورد که در دنیای کنونی آزادی و رستن از رژیم‌های بنیادگرا و فاشیستی را بدون دخالت امریکا ناممکن پندارند.

اگر امریکا صادقانه به بهروزی و دموکراسی افغانستان می‌اندیشد کمک‌های بدون قید و شرطش را دریغ نکند و مهمتر از آن از تولید و صدور نوکران بنیادگرایی به افغانستان دست بردارد. داکتر زلمی خلیل‌زاد گفت که امریکا با درگیری از گذشته دیگر به تقویت بنیادگرایان نخواهد پرداخت.

اما واقعیت خلاف این ادعاست. امریکا از حادثه سپتامبر به بعد، نوکران طالبش را از قدرت به زیر کشید و در عوض جنایتکاران «ائتلاف شمال» را روی صحنه آورد و به این هم اکتفا نکرده، تروریست‌های طالبی و گلبدینی را نیز می‌خواهد با آنان یکجا سازد.

اگر امریکا واقعاً نه دوست بنیادگرایان بلکه دوست مردم افغانستان می‌بود باید مثل نوریگای پانامه از دم تمام جنایتکاران بنیادگرا گرفته و دور شان می‌انداخت. اما برای امریکا بهیچوجه مهم نبوده و نیست که جلادان ضد دموکراسی و ضد زن در افغانستان حاکم باشند یا مرتجعانی کمتر خون آشام؛ مهم اینست که آن دولت تابع امریکا باشد.

تفاهمنامه علاوه بر اینکه برای خاینان طالبی و گلبدینی زمینه تبلیغات مردم‌فریبانه و گسترش تروریسم کور را مساعد می‌سازد، بذر احساس بدبینی و خصومت بیشتر با امریکا را در دل مردم ما می‌کارد. و این در شرایطی که کثیف‌ترین دشمنان سرزمین ما تفنگ به دست علیه پدر و بپادار دیروزی شان می‌جنگند، طبعاً سیمای جنبش استقلال‌طلبانه و ضد وجود پایگاه‌های نظامی امریکا را در کوتاه مدت مخدوش جلوه خواهد داد و نیز بنیادگرایان وسیعاً از آن سوءاستفاده

برخورد به جنایت سالاران ...

را بنابر خواست خایانه‌ی جنرال عبدالرحمن با خاک یکسان کردند و دهها هزار مسکنه‌اش را جزاغه کردند و سگ‌های وحشی شان صدها دختر و پسر نوجوان و جوان را مورد تجاوز قرار دادند و به هر جنایت دیگر که تصور کنیم دست زدند. ولی با اینهم چرا خداوند تا امروز خایان مذکور را نه تنها تنبیه نکرده بلکه در مقامات عالی قدرت بالا برده و در عوض مردم در بدر، بی سرپناه، بی غذا و بی داکتر و دواى افغانستان اند که هر روز از سوی جنایتکاران مذکور مجازات می‌شوند و در واقع مرگ تدریجی را تحت "دولت اسلامی افغانستان" تجربه می‌کنند؟

به نظر من خدای هیچ دینی این قدر شقی و ستمگر پسند و ناعادل نمی‌شود اما هنگامی چنین می‌شود که شناساندنش توسط پرستندگان خون‌آشام یا "نظریه پردازان" مزدور و نامغز استخوان مرتجع او انجام گیرد.

با استفاده از فرصت می‌خواهم یادآور شوم که لحن برا و غیر سازشکارانه‌ی "پیام زن" چه عمق و مفهوم ارزشمندی دارد و چگونه به خودی خود رسواکننده‌ی قلمبدستان وطنی در تحلیل نهایی خادم بنیادگرایان و اربابان آنان می‌باشد. و بنابر این نویسندگانی چون نرشیرنگارگر حق دارد از افشاگری "پیام زن" چنان دیوانه شود که تنبان بدرد و داکتر اکرم عثمان هم آن را تهدید به فحاشی و ردالت به سبک رفقای خادى‌اش کند. □

جنایت‌پیشگان، تنها برادران

عبدالعزیز فروغ‌ها و نرشیرها و عثمان‌ها اند

«و باز هم در همین شماره "افغان رساله" شخصی موسوم به عبدالعزیز فروغ در یادداشتی پیرامون قانون اساسی افغانستان می‌نگارد:

"با سقوط نظام کمونیستی برادران مسلمان ما بر اساس موافقتنامه پشاور که از همان آغاز در جبین آن بود رستگاری نمیدرخشید و توسط حلقه‌های خارجی طرح و تحمیل شده بود. زمام امور کشور را بدست گرفتند. در این دوره برادران ما، منافع فردی و گروهی خویش را بالاتر از منافع ملت مسلمان افغانستان قرار دادند که در نتیجه آن نه تنها اهداف جهاد مستحق نگرید بلکه زمینه مداخله کشورهای همسایه در امور داخلی افغانستان بصورت وسیع فراهم گردیده اختلافات اجتماعی و جنگهای گروهی و مذهبی ابعاد گسترده کسب کرد و قدرت دولت بین مراکز متعدد سیاسی و نظامی تقسیم شد."

باید بسیار بشرم یا احمق بوده که سگان زنجیری بیگانگان، جنایتکاران و رهنزان را که آنقدر در این وطن خون و خیانت کردند، به نام مقاومت بزرگ مردم ما علیه تجاوز شوروی به ثروت‌های قارونی دست یافتند و ۹۰٪ شهری را کاملاً تخریب کردند و در حقیقت آدمکشانی بالفطره و بیمار هستند، به سادگی "برادران مسلمان ما" نامید.

این برادری صرفاً برای آقای عبدالعزیز فروغ و متملقان و معامله‌گران مثل او می‌زید. مردم افغانستان و روشنفکران پاک‌نهاد و آزادیخواه ما را با خاینان هیچ ملاحظه‌ای، هیچ رشته‌ای پیوند نمی‌دهد.

عبدالعزیز فروغ که هنوز هم در عشق به آن خاینان می‌سوزد و آنان را "برادران

آیا اسماعیل خوبی ...

نشستی و برای یک شکنجه‌گر خادی و درخیم قلمبدست جهادی شعر گفتی. اگر آنچنان دگرگون نشده باشی اسماعیل جان، آیا می‌توانی حدس بزنی حالت را با دیدن شعری از یک شاعر ایرانی یا افغانی در ستایش یک شکنجه‌گر ساواکی یا اواکی؟

آیا حاضر نخواهی بود آن شاعر کثیف را با کمال میل و به دست خودت خفه کنی؟ یا شاید او را حقیرتر و بیمقدتر از آن بدانی که به خفه کردن بیارزد؟ آقای خوبی، سردرگریانت کن و ببین خود به هواخواهی از چه موجودی افغانی برخاسته‌ای که حالا به خود حق می‌دهی به داکتر پرهام بنازی که چرا جانب جمهوری‌خواهان را نگرفته است.

شما با شعر سرودن برای "لطیف جان" خادی و از جاسوسان رژیم ایران، چنان خود را ناپاک کرده اید که صلاحیت ایرادگرفتن به ارتجاعی‌ترین و نامردمی‌ترین افراد و دیدگاه‌ها و مواضع را از شما سلب می‌کند.

"راوی" پیوسته گفته است که چنانچه پاکستان، امریکا و متحدان به خاطر پرورش و وج کردن جنایتکاران "اتلاف شمال" و طالبان علیه مردم ما یک عذرخواهی جدی و رسمی را از افغانستان قرضدارند، شما هم باید از مردم ما عذر بخواهید زیرا یکی از کیفیترین مولودات آن جنایتکاران خاین را ناز داده اید.

من به توبه خود در همین جا و به همین وسیله، از تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های مبارز ضد رژیم ایران می‌خواهم تا در برابر این جاسوس نوازی اسف‌انگیز و چندان‌آور آقای خوبی، بی‌اعتنایی به خرج نداده و قاطع و روشن موضع بگیرند. □

مارلون براندو هنر پیشه ...

وقتی به خاطر بازی خاطره‌انگیزش در فلم «پدرخوانده» برای بار دوم حایز جایزه اسکار شد به رسم اعتراض در مراسم حاضر نشد و هنرپیشه‌ای را به عنوان نماینده‌اش برای دریافت آن فرستاد تا اعلام جرم ۱۵ صفحه‌ای‌اش علیه ستم بر بومیان امریکا را بخواند.

در متن سخنرانی او به این مناسبت از جمله گفته می‌شود: «ما ۲۰۰ سال است که به سرخپوستان که به خاطر سرزمین شان، زندگانی شان، خانواده‌های شان، و حق شان برای آزاد بودن می‌روزمند گفته‌ایم: "اسلحه‌تان را به زمین بگذارید، دوستان من، و بعد ما با هم یکی می‌شویم. فقط اگر اسلحه‌تان را به زمین بگذارید دوستان من، بعد می‌توانیم درباره صلح صحبت کنیم و به توافقی برسیم که به خیرتان خواهد بود».

وقتی آنان اسلحه را به زمین گذاشتند، ما آنان را کشتیم... آنان را فریب دادیم و به وعده‌های خود به آنان وفا نکردیم.»

براندو در ۱۹۵۹ همراه هنری فوندا، آرتور میلر، مارلین مونرو و عده‌ای دیگر، کمیته هالیوود ضد اسلحه هستوی را بنیاد گذاشت. در ۱۹۶۴ طی سفری به لندن در مقابل سفارت افریقای جنوبی علیه رژیم نژادپرست آن کشور اعتراض نموده و از تمام هنرمندان خواست تا در هیچ جایی که آپارتمان بر آن سایه افکنده باشد، اجازه ندهند فلم‌های شان به نمایش درآیند. در همین سال به جرم پشتیبانی از حقوق سرخپوستان امریکا به زندان افتاد.

در ۱۹۹۲، براندو خواست تا اسمش را از فلم «کرسیتیف کلمب» حذف کنند زیرا نسخه آخرین فلم، کشتار جمعی سرخپوستان را افشا نمی‌ساخت.

براندو زمانی که مصمم بود فلمی راجع به حقوق بومیان امریکا بسازد از فلمساز چپ ایتالیایی گیلوپونتوکوفو خواست تا کارگردانی فلم را به عهده گیرد. گیلو که بنابر تجربه‌اش کار کردن با او را مشکل می‌دانست گفت که با ساختن این فلم باز هم جنجال خواهند داشت ولی براندو گفت: «نه، نه، نه، این فلم به دلایل سیاسی و اخلاقی واقعاً برای من مطرح است و از تو استدعا می‌کنم آن را بسازی».

براندو از منتقدان صریح و سرسخت ابتدال در صنعت فلم و هنرپیشگی بود. او به مصاحبه گران می‌گفت: «دیدن هنرپیشگان در تلویزیون که از زندگی خصوصی خود می‌گویند، تهوع‌آور است».

جیمز بکن ستون‌نگار و دوست براندو در ۲ جولای ۲۰۰۴ ضمن گفتگو با لاری کینگ Lorry King یادآور شد که جای فلم‌های ارتجاعی جان‌وین را براندو می‌گیرد تا نشان دهد که مردم بومی امریکا در نبرد علیه سواره‌نظام سفید پیروز می‌شوند. □

انتخابات پارلمانی ...

است که چگونه جنایت‌سالاران ذخایر اسلحه خود را دست نخورده نگه داشته اند زیرا می‌دانند که با ضبط اسلحه و پول به هیچ بدل می‌شوند؛ در شرایطی که تجاوز به زنان و خودسوزی و ستم‌های بی‌نظیر نسبت به آنان بدتر از هر زمان دیگر ادامه دارد، در شرایطی که بلیون‌ها دالر کمک‌های خارجی از سوی «مقامات مسئول» چاییده می‌شود و افغانستان فقیرترین، بیسوادترین و در عین حال بزرگترین مولد مواد مخدر به شمار می‌رود؛

در شرایطی که...

انتظار ایسکه انتخابات آزاد و عادلانه باشد، خودفریبی و مردم‌فریبی خنده‌آوری بیش نیست.

در انتخابات ریاست جمهوری نیز وضع تفاوتی با امروز نداشت اما از آنجایی که مردم درمانده‌ی ما فکر می‌کردند اگر به منظور رد جنایتکاران، به کرسی رأی بدهند او به رأی آنان خیانت نخواهد کرد و گشایشی ولو کوچک پدید خواهد آمد، بهر اس از ترور طالبان و شرکا با رغبت فراوانی پای صندوق‌های رأی رفتند و تقلب‌ها و توطئه‌های مخالفان بنیادگرای کرسی نتوانستند جایی را بگیرند. اما در انتخابات پارلمانی مردم سرخورده و ناامید به بی‌اهمیت بودن رأی خویش پی برده و می‌دانند که چه رأی بدهند چه ندهند، همانطور که کرسی و امریکاییان حتی حفظ ظاهر را هم نکرده و چهره‌های آزاددهنده و شکنجه‌کننده‌ای مثل اسماعیل، سیاف، ضیا مسعود، دوستم، خلیلی، عبدالله و نظایر آنان را آورده بر بالای سرشان نشانند، حالا هم افرادی را می‌خواهند در پارلمان جمع آیند که به وجود یک‌چنان جنایت‌سالاران در دستگاه دولت، امضای «تفاهن‌نامه با امریکا» هر گونه قرارداد اسارت‌بار دیگر، و انفاذ قوانین ضد مردمی، (البته پس از جر و بحث‌های «داغ» اپوزیسیون فرمایشی و چتلی پر آقای قانونی) رأی مثبت دهند.

با اینهم، آیا در پارلمان به تعداد حتی انگشتان یک دست عناصری راه شان را باز خواهند کرد تا از همانجا اعلام دارند که پارلمان تحت سلطه جنایت‌سالاران، مجمعی مردمی نه بلکه وسیله دیگر حاکمیت خونین و ننگین «ائتلاف شمال» و «برادران دینی» آن می‌باشد؟ آیا ملالی جویا‌هایی که با صدای خود، ماهیت بنیادگرا زده‌ی لویه جرگه را برملا نمودند، در پارلمان نیز صدای خشم و نفرت مردم افغانستان را به گوش جهانیان خواهند رسانید؟

ایکاش چنین باشد و صدایی از عالم سیاهی و تبااهی از قفس بلشت‌ترین دشمنان مردم و میهن ما، طنین افکند. □

قاچاقبری جنرال داوود...

دولت مرکزی آورده شده است، هنوز هم از تجارت خشخاش و هروئین سود می برد. نعمت مامور اسبق استخبارات که ۲۵ سال است در نیروی پلیس کار می کند، برادر داوود، حاجی آغا را به عنوان مسئول تجارت هروئین خاندان داوود متهم نموده گفت که وقتی افرادش قاچاقبران کوچک را دستگیر کردند، داوود آنان را آزاد کرد.

او افزود که چهار تن از افسران خودش برای قاچاقبران کار می کنند. حتی با به حساب در آوردن آنان، واحد ۱۵ نفری نیروی ناچیزی است. او در حالیکه کلکین کوچک دفترش در زیر زمین حوزه را بسته و صدایش را آهسته می ساخت، گفت که: به هیچکس اعتماد ندارد، مخصوصاً به جنرال مطلب بیگ آمرش که قبلاً معاون داوود بود.

نعمت مدعی شد که افراد جنرال بیگ با جیره کردن گاز و امتناع از گسیل نیروی کمکی به او در حمله های ضد قاچاقبران، کاروی را بی اثر می سازند. بیگ چهار بار او را عزل نموده اما قومندان نیروی ضد مواد مخدر در کابل مجدداً او را به وظیفه گماشته است.

نعمت گفت که چندین بار گزارش افراد مظنون را به آمرانش داده است و در نوامبر با مقامات آمریکایی که با پلیس ضد مواد مخدر در کابل کار می کنند تماس گرفت.

وقتی از صحبت هایش نتیجه ای به دست نیاورد در فبروری گذشته بار دیگر یک معاون معتمدش را به غرض ابراز شکایت به پایتخت فرستاد.

داوود دست داشتن در تجارت مواد مخدر را انکار کرد اما گفت که سایر مقامات بالایی دولتی، پلیس و قومندانان ملیشاهها در این کار ملوث اند.

داوود در مصاحبه ای گفت که او و برادرش رابطه ای با خشخاش و هروئین ندارند و نیز هیچ قومندان «ائتلاف شمال» دست به قاچاق مواد مخدر نزده اند زیرا مسعود آن را تحمل نمی کرد. او دشمنان را مسئول پخش دروغ ها درباره وی دانست.

مقامات غربی منهدم در مبارزه علیه مواد

مخدر به طور خصوصی گفتند که داوود زمانی یک قاچاقبر مواد مخدر بود اما اکنون به او به مثابه رهبری متعهد در مبارزه علیه مخدرات اعتماد دارند.

شمیت گفت: «جنرال داوود مطلقاً عنصری کلیدی در امحای مواد مخدر به شمار می رود. یک قاچاقبر جوان کندزی اظهار داشت که در چاه های دهات به حد کافی خشخاش جابجا شده است که ۱۰ الی ۵ سال دیگر نیز لا براتوارها و قاچاقچیان را می تواند مصروف نگهدارد و لو کشت خشخاش کاملاً متوقف شود.»

وزارت داخله می گوید که «نیروی ویژه مواد مخدر» سال گذشته عملیات را در سه ولایت از ۳۴ ولایت انجام دادند که در نتیجه ۷۰ لا براتوار و ۸۸ تن چرس - تقریباً ۲ درصد کل تولید افغانستان - تخریب شدند.

یک مامور آمریکایی ضد مواد مخدر خاطر نشان نمود که «کوشش برای پاک ساختن افغانستان از مواد مخدر به پاک کردن یک ساحل با یک سطل می ماند.»

یک دیپلمات غربی در کار ضد مواد مخدر بیان داشت که نیروی ویژه به گرفتاری افراد اصلی در شبکه های مواد مخدر نپرداخته است زیرا نظام عدلی بسیا و ضعیف است. او هم که از افشای نامش خودداری نمود گفت: «انجام تعقیب قانونی قاچاقبران مشکل است عمدتاً

پیش از تهاجم امریکا به افغانستان، کارمندان وزارت خارجه دست داشتن «ائتلاف شمال» به تجارت هروئین را از عواملی ذکر می کردند که امریکا نباید از ملیشاهای ضد طالب به طور علنی پشتیبانی کند.

به این دلیل که آنان رشوه می دهند.»

درین مورد شمیت گفت قاضیان به آسانی رشوه می گیرند چون معاش ماهانه شان فقط حدود ۱۰۰ دالر است.

قاچاقچی ای کندزی گفت که پریشان نیست. او به داوود به عنوان یکی از واسطه هایش حساب می کند. او گفت که در تابستان ۲۰۰۳ برای دوباره بدست آوردن یک بسته هروئین به ارزش ۲۰۰ هزار دالر که در تونل سالنگ توقیف شده بود، داوود به کمکش شتافت.

قاچاقچی مذکور پیشبینی می کند که تلاش های بازدارنده ی دولت

مرتکب شده.»

شمس الدین ۲۳ ساله مانند بسیاری دیگر از پلیس های در خط اول مبارزه بر ضد مواد مخدر از اینکه جنگ سالارانی با گذشته طولانی جنایت پیشگی و تجاوزکاری در کشور، به مقامات عالی پلیس گمارده شده و افسران پلیس را تابع و تحت فرمان خویش دارند، خشمگین است.

او نالید: «من تنها به این ۱۲ نفر در تیم/اعتماد دارم. دولت ما یک دولت واقعی نیست. دعا و امید می کنم که روزی یک خارجی به حیث رئیس ما آمده و بالای سر ما ایستاده و ما را نظارت کند. در دولت ما اداره وجود ندارد و افغان ها در آن فاقد صلاحیت اند.»

شرق کابل یکی از قدیمی ترین مناطق زرع مواد خشخاش افغانستان به شمار می رود که کمری کوشیده اختلاف بین پلیس-جنگ سالار در آنجا را در وجود حضرت علی حل کند. مقامات غربی قومندان پلیس ننگرهار را بخاطر برخورد شدید وی مقابل کشت خشخاش می ستایند. زراعت خشخاش در این ناحیه به طور چشمگیری کاهش یافته است.

اما جانداد سپین غور رئیس دفتر زون شرق کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان گفت که پلیس های حضرت علی هر روز مردم بیگانه را دستگیر کرده و مرتکب سایر جنایات جدی می شوند در حالیکه قساقچیان مواد مخدر و جنایتکاران واسطه دار دیگر را آزاد می گذارند.

«حضرت علی تنها جلو کشت مواد را گرفته و نه قاچاق آنها را. نمی دانم چرا امریکا و دولت کمری از او پشتیبانی می کنند.»

داوود گفت که حضرت علی را به کابل احضار کرده بود تا به آن ادعاها جواب دهد و خوشحال است که ادعاهای مذکور دروغ بودند. حضرت علی دشمنان را مسئول پخش آن دروغ ها درباره خود قلمداد کرد.

در دهات افغانستان مردم بی قدرت مثل جانان خان از دره نور اظهار می دارند که می خواهند یکبار و برای همیشه از شر جنگ سالاران خلاص شوند و تعجب می کنند که چرا کمری به آنان بیشتر قدرت می دهد.

جانان خان گفت: «دموکراسی به معنی آزادی و حکومت مردم است. اما در افغانستان اگر به قومندانی بگوییم که این اشتباهات را تو کرده ای و لطفاً وظیفه را ایلا بده، قومندان تفنگش را کشیده و تو را می کشد.» □

علیه تجارت مواد مخدر مفید خواهد بود. افزایش دستگیری ها و تهدیدات باعث قطع رقابت و کاهش عرضه ی زیاده از حد مخدرات خواهد شد چیزی که سال گذشته قیمت ها را تا دو سوم پائین آورد. «هر قدر فشار بیشتر شود به همان اندازه تجارت رونق و قیمت ها افزایش خواهند یافت... تعداد معامله گران کم خواهد شد و میزان درآمد من بالا خواهد رفت. سوداگران حرفه ای باقی خواهند ماند که واسطه های خوبی هم دارند.»

پلیس های موظف بازرسی راهها که ماهانه ۶۰ دالر معاش دارند وقتی از کار به خانه برمی گردند منتظر دریافت تهدیدهای به مرگ می مانند. آنان پریشان خانواده های خود اند. محمدنذیر گفت «وقتی خانه را به سوی وظیفه ترک می گویم به اطفالم گوشت می دهم که لطفاً بیرون نروید. هر چیز کار داشته باشید به من بگویید تا بیاورم... ما می ترسیم. حتی اگر بشکی در خانه ام داخل شود تکان می خورم و فکر می کنم کسی برای کشتم آمده است.»

تیم ۱۳ نفره نذیر که از ۹ ماه پیش کار را شروع کرده بیش از ۳۰ قاچاقبر را به دام انداخته است. اولین شکار تیم، افسران پلیس با یونیفورم و مسلح با بم دستی و تفنگ بود که ۲۴ پوند چرس در کوله پشتی ای در یک موتر ملکی با خود داشتند.

به قول شمس الدین از اعضای تیم، یکی از خطرناکترین دستگیری های تیم تابستان گذشته بود که ۴۰۰ پوند چرس داخل یک تانکر گاز که از شمال افغانستان می آمد، جاسازی شده بود. قاچاقبران سعی کرده بودند از بوی چرس با قاش های تریوز جلو گیرند. هنگامی که پلیس مقابل راننده قرار گرفت، او توسط موبایل اش خواستار کمک شد. سپس پیشنهاد رشوه را کرد و وقتی اینهم کارگر نیفتاد، از جنرال حاجی محمدالماس یک جنگ سالار «ائتلاف شمال» که نیروهای مشهور به رهزنی ها و کشتارهای متعدد در پایتخت اند، کمک طلبید.

پلیس ها در راه شان به طرف زندان متوجه شدند که توسط دو موتر سرف پر از مردان تفنگدار تعقیب می شوند.

شمس الدین به یاد می آورد که ساعت تقریباً یک آن شب صدای زنگ تلفن بیدارش ساخت. او که در کنار خانمش دراز کشیده بود از خشم شنیدن صدایی تلفن که او را تهدید می کرد، عرق کرد.

چند روز بعد که با دیگر افسران در مقر تیم ضد مواد مخدر نشست بود، باز هم همان مرد تلفن و تهدیدش را تکرار کرد. شمس الدین گفت: «تمام این مردم خود را در اردوی دولت دارند.»

یک هفته بعد از دستگیری شان، راننده و معاونش آزاد شده و با تانکر خود محبس را ترک کردند.

جنگ سالار الماس منکر قاچاقبری شده و گفت که پلیس شدیداً فاسد است. او ابراز داشت: «در واقع پلیس کابل خواب است و رهزنان و جنایتکاران به پلیس ملی رفته اند. هر زمانی که آنان مرتکب جرمی می شوند از یک قومندان نام می گیرند که افراد او آن جرم را

ملاشینواری، چا کر...

با وصف این یک جهالت را در مورد شینواری نمی توان منکر شد و آن اینکه او خلیل زاد را جدا از دولت امریکا می دید و تصور می کرد که سفیر دیگر شاید به خاطر کاستن از بی آبرویی امریکا یا هر صوابدید دیگری او را از ریاست ستره محکمه دور اندازد. گلبیدینی پوسیده نمی داند که تا وقتی مثل ارباب منحرف و تیزاب پاشش نزد امریکاییان به کاغذ تشناب بدل نشده و سر به زیر و دست به سینه نوکر امریکا و متحدان است، ستره محکمه از وجودش جز دستگاهی آلوده و بی ارزش و مسخره بیش نخواهد بود.

بنیادگرایان تبهکار گل یک باغ اند. مردم ما هنوز به خاطر دارند که وقتی ضیاالحق و جنرال عبدالرحمن در طیاره سوختند و بوش پدر برای شرکت در مراسم عزاداری وی به پاکستان آمد، سیاف از اولین افغان هایی بود که خود را زیر پای وی (بوش) انداخته و تضرع کرد که حالا که مرجع و پدر شان ضیا و رحمن را از دست دادند، امریکا او و سایر برادران قیادی را فراموش نکند. و دیدیم که امریکا قدر این سگ زنجیریش را دانسته، او و تروریست هایش را در لویه جرگه و پوهنتون و کابینه و غیره جاها راه داد. علوئاً مردم هنوز از یاد نبرده اند که ملا ربانی خاین چگونه از جنرال حمیدگل رئیس «آی اس آی» تمنا کرد که به کابل آمده و کارها را در دست گیرد. پس شینواری بدعتی به خرج نداده است. او فقط در جای پای «برادران» گام می زند.

لیکن در تحلیل نهایی مردار خوری شینواری نکته اصلی نیست. از یک مدرسه دار و گلبیدینی چه توقع می توان داشت؟ نکته اصلی اینست که نامه ی یک بلند پایه ترین بنیادگر در کشور بد طالع ما، قبل از همه افتضاح سیاهی برای امریکایی به حساب می آید که دوستان بنیادگرایش گاه به شیوه ای می خواهند بندگان شان را به آن ثابت سازند که «راز» یا «راز آشکار» وابستگی عام و تام دولت کززی به امریکا، حمایت امریکا از بنیادگرایان، همه کاره بودن سفیرش در افغانستان، و نیت واقعی آن کشور را در افغانستان از پرده بیرون می افکنند.

آیا امریکا این دوست تروریست اش را به سبب شیوه پابوسی احمقانه اش مجازات خواهد کرد؟

هرگز! زیرا اولاً چنانچه متذکر شدیم خورشرقی شینواری را وصف حال کلیه آدم هایش در حکومت کززی می داند و ثانیاً این که دولت امریکا مایل است دنیا به نحوی بداند که سر نخ تمام امور در افغانستان را به کف دارد.

مگر امریکا نبود که مهمترین عملیات ضد شوروی در پنجشیر را افشا نمود که توسط «سی آی ای» رهبری می شد و نه ملا مسعود «قهرمان کثیرالابعد»؟ (مجله تایم، ۱۱ جون ۱۹۸۴)
حالا اگر امریکا و آدم های حاکم و در «اپوزسیون» اش، همه ی

جاده ها و مناطق کشور را هم به نام «مسعود بزرگ رحمته اله علیه» و «مزاری رحمته اله علیه» و غیره مسما نمایند و یا اسماعیل جاقوش را که با بیشرافتی عجیبی کارگران را زیر مشّت و لگد می گیرد، وزیر سازند یا ملاشینواری با رگ گلبیدینی و طالبی را به ستره محکمه و میهن فروشان و جنایت پیشگان جهادی را به سفارتخانه ها بگمارند، مردم به هوش آمده ی افغانستان می دانند که این تبهکاران مذهبی، «قهرمانان» و «نخبگان» امریکا و ایادی افغانیش بوده و ربطی به آنان ندارند.

ملاشینواری عهد عتیق هم از پستی و غلام زادگی و بی غیرتی خود و برادران و حکومت کززی نمایندگی می کند و ربطی به مردم افغانستان ندارد که تاریخ نشان داده ابداً به سلطه ی بیگانه و اقدأ به آن تن نداده است. □

... و تظاهرات ...

شاید شتابزدگی و نارمایی ارزیابی در کار بوده و نه غرض و مرض تابه ی گلبیدین و طالبان را زدن به اعتراض های مردم علیه جنایت و خیانت و فساد تا آنها را سیاه و «نامتمدن» نشان دهید؛ از آن مهمتر اینکه بگوئیم که شما هم مثل اکثریت مردم ما به عفت و عصمت خود و دیگران پابند هستید و لااقل با شرفباختگانی نظیر پیرمقل، سیحانقل، قومندان محمود و غیره عصاره های جنایت و ارتجاع به سازش نمی پردازید.

در غیر آن اگر از تایید حرکت مردم تخار خود را تیر بیاورید، این به معنای صحت تک تک ادعاها دایر بر ناپاکی و موضع ضد مردمی و بیگانه خوش کن شما در برخورد به تظاهرات جلال آباد خواهد بود. به هر حال چه شما به برحق بودن تظاهرات تخار اعتراف کنید یا نکنید، یک چیز روشن است و آن اینکه تظاهرات تخار لگد محکمی است بر دهان تمام آنانی که در اعتراض های مردم به جای دیدن عقده و قهر متراکم توده ها علیه خاینان بنیادگرا و دولت بو گرفته از سازشکاری و خورد و برد و خیانت، مایلند فقط «دست خارجی» را کشف کنند. □

دروود بر مردم غیرتمند تخار!

گسترده تر باد تظاهرات بر ضد جنایت سالاران!
شرم و نفرین بر آنانی که اعتراض های برحق مردم را
آگاهانه تخطئه کرده و آنها را با نام و حوش گلبیدین،
طالبان و القاعده به لجن می کشند!

قرار معلوم «مجمع دانشجویان ولسوالی رستاق» درباره قیام مردم رستاق اعلامیه ای انتشار داده اند که متأسفانه تا زمان زیر چاپ رفتن «پیام زن» برای ما نرسید تا از آن استفاده می کردیم.

میراحمد - ننگرهار.

گزارش‌ها از قلمرو...

خیزش قوم عرب علیه جنایت‌سالاران

بتاریخ ۲۷ قوس ۱۳۸۳ در ولسوالی بهسود قریه قاسم‌آباد در دشت عرب‌ها یک نفر چوپان به اسم شیرین آغا ولد گل آغا مربوط قوم عرب توسط یک نفر مسلح بنام لشکرخان بشکل بیرحمانه به قتل رسید. شیرین آغا می‌خواست گوسفندان خویش را در دشت عرب‌ها به چرانیدن ببرد که از طرف لشکرخان مربوط لوای زره‌دار هدف قرار گرفته جابجا به قتل می‌رسد. لشکرخان جنایتکار با تعداد زیادی تفنگ‌سالاران چپاولگر خودسرانه دشت مذکور را غصب کرده و خانه‌های رهاپشی در آنجا اعمار می‌نمایند.

مردم قوم عرب مربوط ولسوالی مذکور بخاطر قتل چوپان دست به تظاهرات زده و شعارهایی ضد جنگ‌سالاران سر دادند. آنان می‌گفتند که چندین بار است افراد مسلح بالای ما حمله می‌کنند و می‌خواهند ملکیت ما را بنام ملکیت دولتی غصب نمایند. همچنان خواهان دستگیری قاتل شده و جسد چوپان را به یوناما، سازمان‌های حقوق بشر و مسئولان دولتی به رسم اعتراض نشان دادند.

فردای آن روز از جانیکاران قدیمی باند گلبدین بنام زلمی به نمایندگی مردم بهسود و قوم عرب با روزنامه وحدت مصاحبه‌ای انجام داده بود که قوم عرب تمام گفته‌های او را رد کرده و می‌گفتند زلمی خودش از بهسود نیست و در وقت اقتدار خویش زمین‌های ما را غصب و برای خود خانه اعمار کرد.

دولت درین مورد (اعمار خانه‌ها توسط قومندانان به زور در زمین‌های مردم) هیچ توجهی نکرده و مسئله را اختلافی بسین مردم خوانده و از ارتباط لشکرخان با دولت منکر است.



تداوی را ندارند و بنابران مرگ و میر مادران فوق‌العاده زیاد است. میراث شوم طالبی هنوز حفظ بوده و مردانی که در دوایر دولتی کار می‌کنند باید ریش کلان و لنگی به سر داشته باشند. ماموران دارای لنگی و ریش دراز اند، فقط عده محدودی پلیس با دریشی ملبس بوده و سایر افراد مسلح و غیر مسلح بدون دریشی در جاده‌ها گزّه می‌زنند.

مردم در ولسوالی‌ها و اطراف از دست طالبان و قومندانان و زمینداران و تریاک‌داران زجر می‌بینند. دختران جوان در بدل ۵ تا ۱۲ لک فروخته می‌شوند. انجنیر حلیم کارمند یکی از مؤسسات غیر دولتی می‌گوید: «چندی قبل برادر والی صاحب ملاسید محمد عروسی کرده که در جمله سایر مصارف سه خروار گوشت گوسفند، سرخی گاو و مرغ پخته شده و مبلغ ۱۵ لک افغانی طویانه داده شد.

مرکز تجمع طالبان در ولسوالی‌های کجلی و بغرا و مناطق هم سرحد با ولایت ارزگان می‌باشد. طالبان و نیروهای امریکایی با هم درگیری نداشته و تقریباً در صلح قرار دارند، با آنکه طالبان هنوز در قتل معلمان، ماموران ملکی ولسوالی‌ها، انجنیران و داکتران به راحتی فعال اند.

سهم زنان در انتخابات بکلی ناچیز بوده و علت آن جو سیاسی منطقه است. برادر کرزی و عارف‌نورزی وزیر اقوام و قبایل قبل از انتخابات به ولایت هلمند سفر کرده و به نفع کرزی کمپاین براه انداختند. رای‌دهی در آن ولایت بیشتر با توسل به زور بوده و جنبه قومی و ملیتی داشت.



اعتراض مردم عرب بر ضد جنایت‌پیشگان

مزار در چنگ جنایت سالاران

امنیت ولایت بلخ: مسئول امنیت و حفظ جان، مال و ناموس مردم را مشتی از آدمکشان، دزدان و اختطاف چپان عهده‌دار گردیده است مثل شیخ فصیحی که در دولت محقق قومندان امنیه و سپس مسئول گارنیزون بلخ بود و در اختطاف و بچه‌برکان دست داشت، فعلاً در اکادمی پلیس بلخ «کادر» تربیه می‌کند و یا حسب‌القریشی «جمعیتی» که در سگ‌جنگی با امین‌ضرب‌علی وحدتی که با ریختن خون تعدادی بیگناه طور ساختگی به وزارت داخله حبس و فوری رها شد، حالا قومندان امنیه ولسوالی کلدار است و غیره.

چند حادثه در ماه عقرب امسال: - فردی بنام عبدالغیاث مشهور به بای‌خان مربوط جمعیت اسلامی مسکونه قزل‌قلعه چاربولک در روز روشن دختری را از سنگ کلان سیدآباد مزار ربود. فامیلش بعد از ردیابی قضیه او را در چاربولک یافتند و مسئله را با ولسوال و قومندان امنیه و سایر «مسئولین» در میان گذاشتند ولی آنان به حرف‌های خانواده گوش نداده و بزور دختر را به بای‌خان که سه زن داشت، نکاح کردند.

- یک گروه از افراد مسلح موتر انجنیر گل‌احمد مسکونه کودبورق در گولایی وین «نزدیک قلعه جنگی» را به ساعت سه و نیم بعد از ظهر توقف داده و همه پولش را که ۶۵۰۰ افغانی بود ربودند. در موتر عده‌ای از مردکاران که در حویلی گل‌احمد در مزار کار می‌کردند نیز پول‌های شان را که مبلغ ۱۵۰۰ افغانی می‌شد از دست دادند.

- افراد مسلح علم آزادی مشهور به علم سیاه مربوط جمعیت جوانی را از مزار اختطاف کردند و بر تخته‌پل (امارت علم سیاه) انتقال دادند. جوان بعد از دو شبانه روز از زندان علم سیاه فرار می‌کند. قرار معلوم افراد مسلح معامله قاچاق مواد مخدر را با مامای فرد اختطاف شده در فراه را داشتند و وقتی پول خود را حصول نکردند، خواهرزاده‌اش را گرفتند تا پول خویش را بدست آرند.

حوادث در ماه‌های دیگر: - در دلو سال جاری فردی مقدار ۶۰۰۰ دالر را به صرافی تبادل می‌کند که مورد تعقیب افراد مسلح قرار گرفته و در ۲ بجه همان شب تمام پول تبادل شده و زیورات او را از منطقه کارته‌آرنا به سرقت می‌برند.

- بیست تن از عازمین حج اکثر آباشنده ولایت فاریاب در ماه جدی در خانه یکی از وابستگان شان در گذر پنجشیر مزار مهمان شدند که در همان شب تمام پول شان توسط افراد پلیس به سرقت می‌رود.

- در شب ۲۶ ماه دلو در مرکز شهر جنوب روضه دکان‌های زرگری الماس و ابرار تاشقرغانی توسط افراد مسلح دزدیده شده که از هر دو دکان ۲۳۰۰۰ دالر و ۱۰۰۰۰۰ افغانی را با خود بردند.

وضعیت امنیتی شولگره: در شولگره سه گروه

جنايت پيشه جنبش، جمعيت و وحدت تسلط نظامی دارند و در هر فرصتی دست به قتل و ایجاد دهشت می‌زنند. افراد مذکور ظاهراً از طرف دی‌وی آر خلع سلاح شده اند ولی در واقع تمام آنان مسلح بوده و حاکمیت شان پابرجاست. تا هنوز پلیس ملی از ترس این سه گروه تا دندان مسلح نتوانسته برای تامین امنیت به آنجا بروند. چندی قبل در اثر برخورد جنبش با جمعیت عجب‌خان قومندان بچه فقیر صافی در باغ پهلوان به همراه چهار تن از محافظین اش توسط قومندان بابه به قتل رسیدند. به تعقیب این حادثه برادر عجب‌خان ۷ تن افراد قومندان ناحیه دوم شهر مزار را کشت. همچنان تروریست‌های جمعیت و جنبش حین جمع‌آوری عشر سه تن از دهقانان قریه سیاه‌آب ولسوالی شولگره را که کاملاً بیگناه بودند از دم تیغ کشیدند چون با آنان بر سر عشر دعوا نموده بودند. در درگیری دیگری بین این دو باند در قریه کزن کینت ولسوالی شولگره چند تن کشته و عده‌ای زخمی شدند.

در زمان انتخابات ریاست جمهوری سلاحداران جنبش بعضی از اهالی رالت و کوب نموده بودند تا به دوستم رأی بدهند. کار یک تن از مضروب‌شدگان به شفاخانه کشید. فروش آثار باستانی توسط جانیان باندهای سه‌گانه امری روزمره است.

انعکاس کابینه در میان مردم: مردم اکثر آبر این باور بودند که کرسی تا حدی می‌تواند خواست‌های ابتدایی شان را برآورده سازد و از سویی چون دستش به خون آغشته نیست به او رأی دادند. اما بعد از اعلان کابینه عده زیادی برین باور بودند که تغییرات زیادی در کابینه رخ نداده و هنوز هم جنگ سالاران در کابینه حضور دارند و تفاوت چندانی با کابینه قبلی ندارد. چیزی که مغایر وعده‌های پیشین کرسی بود و این را ناسپاسی ای ۵۵.۴ رأی خویش می‌دانند.

برخی دیگر کارایی کابینه را معیار قرار داده و توانمندی آن را در عبور از معبر مشکلات جاری و حل درست آنها می‌بینند. اما می‌گفتند که وزرای جنگ سالار و بیسواد کابینه در اجرای این مامول عاجز اند. عده‌ای از نفوذ طالبان و حزب اسلامی در کابینه یاد دهانی کرده هراس شان را ابراز داشتند و حتی عده‌ای از وزرای پشتون کابینه جدید را «طالبان نقابدار» نامیدند. شینواری، جمعه‌خان همدرد والی بغلان و غیره را مثال می‌آوردند.

اینجو: در شهر مزار شریف ۷۶ اینجو خارجی و بیشتر از ۲۰۰ اینجو داخلی فعالیت دارند. رابطه اینجوهای خارجی با داخلی به اساس فیصدی دادن پول برقرار است. یعنی وقتی یک پروژه از طرف اینجو خارجی برای اینجو داخلی داده می‌شود در داوطلبی آن همان اینجو برنده می‌شود که بالاترین فیصدی را برای آنها بپردازد که در مزار معمولاً تا ۳۰٪ رواج است. همچنان اینجوهای داخلی چنین معامله‌ای را با مؤسسات دولتی دارند.

تلویزیون‌های بلخ و آینه: تلویزیون‌های بلخ و جوزجان از دوران امارت‌های محلی جنگ سالاران در خدمت آنان قرار داشته

جوادغازیار، ظفرشامل، وحیدصابری، گل زمان و هماهنگ را دعوت نموده از موسیقی آنان دی‌وی‌دی تهیه کرده است. آواز خوانان بی عزت و بیشمر مذکور هر یک بیش از یک آهنگ در وصف دوستم سراییده اند چنانچه گل زمان در کمپاین انتخاباتی دوستم جنایتکار (دا جنرال دوستم دی) را خوانده بود.

برنامه‌های به اصطلاح ادبی و شعری آینه را تفرقه‌هایی چون پیسد، عالم لبیب (مولف کتاب پهلوان رسول که رسول‌اله اش ساخته بود و قبل از حواله سیلی طالب، التماس کرده بود «طلبه کرام به شما هم اشعاری دارم، آزارم ندهید») ... اداره می‌کنند که ارزش تفصیل ندارند.

میزان تقسیم ادارات بین جنایت‌سالاران

ریاست مغایرات	خدای‌دادخان	سابقه پرچمی
ریاست خارجه	شامردان‌قل	جنیش عبدالملک
ریاست غارتوالی	ظاهرنادری	جمعیت
ریاست حقوق	قاضی نصرت	جمعیت
ریاست شاروالی	یونس مقیم	جمعیت
ریاست تفحصات	انجنیر قدوس	جنیش
ریاست پوهنتون	حبیب‌اله حبیب	جمعیت
امنیت ملی	عبدالمجید	جمعیت
گمرک	حبیب‌اله رنجبر	جنیش
ملی‌بس	سیدنجیب	حرکت
ترانسپورت	سیدمعراج	حرکت
ترافیک	ظریف	جمعیت
سیلو	حمیداله	جنیش
سناچی بلخ	شریف	پرچمی - جمعیتی
مواد نفتی	گل‌خان احمدی	وحدت خلیلی
برق	انجنیر ناصر	جمعیت
معارف	رحمت‌اله رسا	جمعیت
اطلاعات کلتور	عبداله روین	جنیش
رادیو تلویزیون	عبدالرب جاهد	جمعیت
مستوفیت	حبیب‌اله سروری	قبلاً جمعیت - کرزی
محکمه	منان قاضی‌زاده	جمعیت
آب‌رسانی	انجنیر جمیل	جمعیت
پلان	محمداکبر	وحدت
زراعت	سیدعزیز	حرکت
فوائد عامه	جان آقا	وحدت
مهاجرین	سیدعتیق‌اله	جمعیت
صحت عامه	میرویس ربیع	جمعیت
انکشاف دهات	انجنیر باسطنینی	جمعیت
تامین احتیاجات	نقیب‌اله	جنیش
قضای دولت	بصیرخندنگ	جمعیت -
کود و برق	عبدالرحمان	جنیش
سره میاشت	نورمحمدخان	جمعیت
امور زنان	صفورنیازی	جمعیت

است. در سه دوران (موقت، انتقالی و حالا) تلویزیون بلخ در انحصار جانیان جنبش، جمعیت و وحدت قرار داشت. آینه به عنوان تلویزیون غیر دولتی آلهی دست دوستم است و از بام تا شام از او و برای او می‌خواند و نشان می‌دهد. بعد از رویکار آمدن حکومت موقت ابتدا تلویزیون بلخ مثل سایر ادارات دولتی در جنگ سه باند فوق قرار گرفت بر اساس ساحت نفوذ و قدرت نظامی هر یک. چنانچه خبر اول از دوستم، سپس عطا و بعد وحدتی‌ها و حرکتی‌ها و... آهسته آهسته با کاهش قدرت نظامی جنبش، فشارهای مرکز بر او و تعیین اکثر جمعیتی‌ها به ادارات بلخ، تصویرش را کم جلوه ساخت تا این که درین اواخر هیچ خبری از او و جنبش‌اش به نشر نمی‌رسد.

تلویزیون بلخ به دکان عطاخان درآمده است. در طول نشرات ۳ تا ۴ ساعته هیچ برنامه‌ی آموزنده و مفید ندارد. اکثر پروگرام‌ها کسل‌کننده و ابر مبتذل اند و متصدیان پروگرام‌ها (پروگرام جوانان، درس انگلیسی، آسمان کبود، شهر ما خانه ما و...) هم عموماً گویی طفلکان ریش‌دار باشند. اخبار را گویندگان خادی مزاج دست اول اداره تلویزیون می‌خوانند ولی هیچ شبی نیست که در خوانش خبر چندین بار در ورطه تلفظ‌های غلط و سخته خواندن غوطه نخورند. ۲۰ تا ۳۰ دقیقه عموماً اخبار در محور «استاد» عطا و تشریف فرمایی وی در محافل عمومی، خصوصی، نشست‌ها، دید و بازدیدها، افتتاحیه‌ها، فاتحه‌ها، ختم و خیرات‌ها، عیدی کردن‌ها، حاجی دیدن‌ها، (خبر دیدار «استاد» از اختر محمد ابراهیم خیل مشهور به اختر لچک که تازه از حج برگشته بود، در صدر خبرها همان شب به نشر رسید) می‌چرخند. همچنان سفرهای «استاد» به سایر ولایات، مرکز و تفریح‌هایش در کوریا و... جز عمده گزارش‌ها را می‌سازند. فراموش نکنیم این معجزه ولایت‌اش نیست. حتی زمانیکه قومندان قول‌ارادو هم بود، حرف اول و تصویر اول را بر او اختصاص می‌دادند. مردم، بلخ‌تی‌وی را عطا تی‌وی می‌گویند.

تلویزیون آینه: هیچ صفت نیکوتر از تلویزیون مزار ندارد با این فرق که خادم عطا نه بلکه دوستم است. زیرا «ستر جنرال» با امکانات شخصی و دونرهای خارجی این مرکز را به راه‌انداخته است. «مخالفان» کرزی در جریان انتخابات ریاست جمهوری ازین تلویزیون استفاده اعظمی بردند. روشنفکران شرفباخته و لب‌دستر خوان‌نشین دوستم در بدل دریافت چند تنگه از «الحاج ستر جنرال»، جنایات او را توجیه و به امتیازات از دست رفته مولای شان گریسته و مرکز را با شیوه‌های خادی - جهادی تهدید می‌نمودند.

آینه با نشر اکثر برنامه‌ها به ازبکی (فلم، مصاحبه، موسیقی، سریال و...) می‌خواهد حمایت توده‌های ازبک را به نفع دوستم خان جلب کند تا نشان دهد که از یک طرف در ترویج و حفظ زبان و فرهنگ شان کار می‌کند و از سویی از تعهد در تقویت پسان ترکسیم ازبکستان - ترکمنستان و ترکیه استوار است.

بر علاوه از چندی به این سو تعدادی از آوازخوانان مثل

ص.ع. لغمان.

قومندانانی بوده اند که در لفظ با شما بوده ولی در عمل به افراد خود وظیفه دادند تا مردم را تهدید نمایند که به شما رأی ندهند. تعدادی را از خانه های شان به زور کشیده و وادار می ساختند تا به قانونی رأی دهند. (مانند مولانا سیدخیل و نورحبیب و غیره)

دو روز قبل از انتخابات حاجی غلام نبی یکی از موسفیدان ده بالایی جبل السراج که مردم را به رأی دادن به شما تشویق می کرد، در بازار جبل السراج مورد لت و کوب یکی از قومندانان مولانا سیدخیل بنام نوراسکندر قرار گرفت که همه مردم شاهد این صحنه بودند.

نور یکی از قومندانانی که ترورهای زیادی کرده و مردم جرئت دیدن او را ندارند، در گذشته یکی از افراد بسم اله خان بود و مجاهدین منطقه جبل السراج در اثر عدم اطاعت از قومندانان پنجشیر مورد تهدید و ترور وی قرار می گرفتند. قومندانان

کوچک محلی نباید از اوامر قومندانان پنجشیر سرکشی می کردند. بعضاً در اثر باند بازی و رقابت از ترور مجاهدین خود هم دریغ نکرده اند. چنانچه ترور قومندانان کبار و غلام ایشان توسط نوراسکندر در بازار جبل السراج، تهدید به همه مردم منطقه بود تا هیچ کسی مقابل او جرئت حرف زدن و پرسیدن نداشته باشد. قومندان رشید یکی دیگر از قومندانان مولانا که در تاجکان پوسته داشته در اوایل سال ۱۳۸۳ طفل معصومی را که با فامیل از مزار می آمد از موتر پائین کرده با خود می برد. پدرش به وزارت داخله عارض شده و چند قطعه مکتوب به جبل السراج ارسال کرد تا طفل بیچاره را از چنگال این فاشیست نجات دهند. هیچکس نمی داند سرنوشت این طفل چه شد اما

همه دانند که میله های خصوصی هر شب ادامه داشت.

نورحبیب یکی از قومندانان دیگر دختری را بنام گلنا که شوهرش زندانی بود و بعد اعدام شد، تحت فشار قرار داده بود تا خودش یا یکی از اعضای گروهش را بگیرد. اما دختر معصوم که راضی نبود همیشه لت و کوب می شد. تا اینکه نورحبیب مولوی مسجد را بخاطر نکاح احضار نمود. شبی که مولوی را نزد گلنا فرستادند وی از مولوی پرسیده بود که آیا مطابق شریعت اسلام کار می کند و یا نه؟ مولوی مسجد جامع گلپهار جواب می دهد که مطابق شریعت اسلام کار می کند. دخترک معصوم باز هم می پرسد که آیا شخصی که شوهرش زندانی باشد، و یا کسی را قبول نکند نکاح او به زور جایز است؟ مولوی به انور و گروهش برگشته می گوید خدا شما را بفرماند که مرا نزد این دختر خجالت ساختید، او را ببرید. گلنا رالت و کوب کنان می برند و به خانه پدرش رها می کنند. شب بعد باز می آیند و دخترک را با پدر و مادرش به یک منطقه صحرایی می برند و هر سه را با ضرب برچه سوراخ سوراخ می کنند. فردای آن روز مردم قریه سه جنازه را به خاک می سپارند. □

جنایات گلبدینی ها در لغمان

بتاریخ ۷ قوس ۱۳۸۳ شخصی بنام سلیم ولد محمدظاهر باشنده قریه وردک محمدزایی ولایت لغمان توسط افراد مسلح باند گلبدین اختطاف و همان روز با برچه کلاشنکوف در قریه کتمل ولایت لغمان به قتل می رسد. دولت درین قسمت اقداماتی نکرده و قاتلان را افراد نامعلوم می خواند. در حالیکه به همه مردم روشن است که این جنایت توسط گلبدینی ها صورت گرفته است. مقتول قبلاً به صفت منشی هده کابل در ولایت لغمان ابفای وظیفه می کرد.



انتقام خون سلیم ها را باید با واژگونی کامل بنیادگرایان ستاند.

بی ناموسی های قومندان رشید، قومندان نورحبیب و غیره جنایتکاران

ن.الف. - پروان: محترم آقای کرزی! شما باید مطلع باشید که اکثریت مردم ستمدیده کشور ما افغانستان به شما رأی دادند تا جنایتکاران را به میز محاکمه کشانیده و انتقام مردم بیدفاع و مظلوم ما را از باند های جنایتکار و تروریست و سارقین گرفته و اعتماد مردم را تقویت بخشید. کسانی که بخاطر شما زیر لت و کوب قومندانان و تروریستان قرار گرفتند، با آواز بلند از شما دفاع کردند، کسانی که در زبان قبول کردند که به مخالفین شما رأی دهند ولی در عمل به شما رأی دادند همه به آرزوی پیروزی شما بودند. آنانی که هر لحظه احساس خطر مرگ و ترور جانیان را می نمایند، امیدوارند که انسان های خوب جانشین تروریستان و قاتلان گردند تا سایه تفنگ از سر مردم ما دور شود.

بزرگداشت هشتم مارچ

شورانگیزتری را روی دست گیرند...

بیش از دو نیم سال است که امریکا و متحدان تحت شعار دفاع از حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان حضور دارند ولی از ثبات، صلح و امنیت در کشور خبری نیست و خشونت علیه زنان کماکان ادامه دارد. حوادث بیشماری از جمله تجاوز، تهدید، ازدواج‌های اجباری توسط افراد مسلح جهادی، افزایش بی سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، تهدید فامیل‌ها بخاطر فرستادن دختران شان به مکتب، سوزاندن پیاپی مکاتب دخترانه، احساس ناامنی زنان در کار بیرون از خانه، افزایش تعداد زنان و بیهو‌هایی که چاره‌ای جز گدایی و روی آوردن به فحشا ندارند، مثال‌هایی از اسارت و بیداد حاکم بر زنان ما به شمار می‌روند.

«راوا» در آغاز رویکار آمدن آقای کرزی هشدار داد که تسلط جنایتکاران «ائتلاف شمال» چهره حکومت را لکه‌دار می‌سازد زیرا این فاشیستان مذهبی به مراتب خونریزتر و سیاهتر از برادران طالبی خود عمل نموده و دست آنان را در نقض حقوق بشر و حقوق زن از پشت بسته اند. با کمسیون‌سازی و نمایش این و آن زن سرکاری به عنوان وزیر و رئیس و غیره، کاری از پیش نمی‌رود. تنها با طرد و محاکمه بنیادگرایان است که مردم و بخصوص زنان بلادیده ما احساس امن و آرامش کرده و اعمار مجدد افغانستان عملی خواهد بود.

ما مکرراً تاکید می‌نماییم که تا توده‌های وسیع زنان افغانستان در حل قضایای کشور آزادانه شرکت نداشته باشند، حقوق ملی و مذهبی کلیه ملیت‌های کشور ما طبق ارزش‌های دموکراتیک تامین نشود و دزدان بنیادگرا ب‌مثابه جنایتکاران جنگی، قاچاقچیان هروئین و

خاینان ملی افشا و محاکمه نشوند، ملت ما روی آسایش را ندیده و وضع هیچگاه تغییری اساسی نخواهد یافت.

«ای کابل‌ه اور شه» نخستین سرودی بود که از طرف شاگردان مکتب وطن بعد از ختم نطق افتتاحیه اجرا شد و مورد استقبال بسیار

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) از روز جهانی زن برای نخستین بار در کابل هنوز ویران و اسیر جنگ سالاران طی محفلی تجلیل نمود.

محفل امسال در ۱۰ مارچ در هوتلی با شرکت بالغ بر ۱۳۰۰ تن هموطنان زن و مرد ما ساعت ۲ بعد از ظهر آغاز شد و ۵ عصر خاتمه یافت.

سالن محفل با شعارها، پوسترهای «راوا» و عکس‌های مینا و زنان قهرمان دیگر وطن مزین گشته بود. شعار اصلی «رهایی زنان بدون کسب دموکراسی استوار بر سکولاریزم...» به خوبی نشان‌دهنده این واقعیت بود که در جو هنوز جنایت‌سالاری، تمرکز فقط روی به اصطلاح مسایل و مشکلات مربوط به زنان و ندیدن ارتباط آن با وضعیت مجموع کشور، به معنی طفره رفتن از مبارزه جدی ضد بنیادگرایان زن‌ستیز است که تا زمانیکه بساط شان به مثابه عاملان درجه یک بدبختی‌های کشور ما چیده نشود، آزادی زنان فقط شعاری میان تهی بیش نخواهد بود.

برنامه محفل شامل سخنرانی‌ها، سرودها و دکلمه اشعار میهنی و انقلابی به زبان‌های پشتو و فارسی و نمایشنامه نیم ساعته‌ی «پارلمان» بود. گرداننده برنامه ضمن ابراز سپاس از شرکت‌کنندگان و تهنیت گفتن هشتم مارچ به زنان افغانستان و زنان رنج‌دیده جهان، در بخشی از سخنان افتتاحی‌اش گفت: «اگر زنان اکثر کشورهای جهان، هشتم مارچ

را با حرارت و هلهله جشن می‌گیرند، زنان افغانستان هنوز که هنوز است احساس امنیت نمی‌کنند تا کفن منحوس برقع را دور اندازند، چه رسد به آنکه هزاران هزار شان بدون راه دادن زنان سرکاری بین خود، با غم‌ریو آزادی و دموکراسی طرح دورنمای فراختر و



گوشه‌ای از محفل

عناصر بلند پایه دولتی سیر صعودی خود را می پیماید، در شهر کابل و سایر ولایات کشور فساد اداری، رشوت و ترور، اختطاف، غارت و دزدی به یک عمل روزمره مبدل شده، قرارگاه وزارت دفاع و اردوی ملی با قرارگاه وزارت داخله و پلیس ملی در حقیقت به یک شرکت سهامی تبدیل شده است...

نمایشنامه «پارلمان» که شاگردان مکاتب «راوا» آن را تهیه کرده بودند و اقتضاح آمیز بودن پارلمان آینده افغانستان را در صورت راه یافتن جنگ سالاران در آن نشان می داد طرف استقبال گرم شرکت کنندگان قرار گرفت.

ولی امسال آنچه محفل را شکوه واقعی بخشیده بود حضور دو تن



تاج محمد احمدزاده و صدیق فرزندان شریف
وطن ما حین دریافت دسته گل از سوی «راوا»



از سخنرانان محفل

حاضرین قرار گرفت.

ناهید از اعضای «راوا» نسبتاً مفصل در باره این مسایل صحبت نمود: حاکمیت دوباره خاینان بنیادگرا بعد از یازدهم سپتامبر، مداخله امریکا و حمایتش از جنگ سالاران، سازش های نفرت انگیز آقایی کرزی با بنیادگرایان «ائتلاف شمال» و درین اواخر طالبان، سؤاستفاده روشنفکران و غیر روشنفکران بنیادگرا از مفهوم «وحدت ملی» و طرح هایی چون «نظام فدرالی» و غیره، مفهوم وحدت ملی و فدرالیسم در شرایط کنونی افغانستان، ضرورت محاکمه و حسابدهی ملیونها دالر دزدی شده توسط مقامات دولت کرزی و جنایتکاران بیرون از دولت وی، سختی ها و قربانی طلب بودن پیکار متداوم ضد بنیادگرایی تا برقرار شدن دموکراسی واقعی سکیولاریستی، نقش فعال زنان در این مبارزه و غیره.

سرود «خورشید آزادی» و دکلمه اشعار انقلابی در مورد زنان و افغانستان و سخنرانی ها ادامه داشت.

موضوع صحبت فرشته از «راوا»، ضرورت لحن قاطع و صریح مقابل بنیادگرایان و مخصوصاً ایدئولوگ ها و نوکران فرهنگی آنان بود که با کف زدن های حضار استقبال شد.

در جریان محفل تعدادی از شرکت کنندگان خواهان سخنرانی، قرائت پیام و شعر شان شدند که متأسفانه بنابر کمبود وقت و عدم اطلاع قبلی ما، همه ی آنان نتوانستند فرصت صحبت بیابند ولی پیام پر شور یکی از دختران جوان بنام بصیره که توسط خود وی خوانده شد با استقبال زیاد روبرو شد. او ضمن قدردانی از کار و مبارزه «راوا» در شرایط اختناق افغانستان گفت:

«... محفلی که به این مناسبت توسط شما زنان روشنفکر درین تالار برگزار گردیده در حقیقت منعکس کننده ضرورت اعاده حقوق حقه زن در همه عرصه های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و مبارزه برحق تان در جهت تحقق اهداف والای انسانی می باشد.

... مبارزه خستگی ناپذیر شما در عرصه تعلیم و تربیه و رشد فرهنگی جامعه و تثبیت حقوق زن راه دور و دراز را در تمامی نقاط کشور خصوصاً قرا و قصبات در پیشرو دارد.

... همانطوریکه توسط گدای کردن به بهشت نمی رویم یا تقرر یک، دو یا سه زن در پست های دولتی نیز نمیتوان مناسبات فرسوده اجتماعی را در جهت اعاده حقوق زن تغییر داد.

...

بدون مبارزه خستگی ناپذیر نمی توانیم حاکمیت بنیادگرایی و طرز تفکر عناصر متعصب قرون وسطایی را که در جامعه ما حاکم است ریشه کن ساخت.

... در کشوری که هنوز استبداد غر می زند، حاکمیت جنگ سالاران مهار نگردیده، فرماندهان سابق محلی که دست شان با خون ملت آلوده است بحیث والی، ولسوال و قومندان امنیه تقرر حاصل می نمایند. کشت قاچاق مواد مخدر با پشتیبانی وسیع

چند تلویزیون و رادیوی خارجی و یکی دو نشریه چاپ کابل، گزارش محفل «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در هیچ یک از رسانه چاپی یا برقی کابل بازتاب نیافت که این خود از حاکمیت سایه‌ی جنایت‌سالاران بنیادگرا بر آنها یا بسته بودن ناف آنها به ناف بنیادگرایان یا از مرتجع و ضد دموکراتیک بودن آنها حکایت دارد یا دست کم ناشی از لرزیدن آنها از صحبتی مثبت در مورد «راوا» می‌باشد که پوچ بودن ادعای آزادی مطبوعات در کشور را ثابت می‌سازد. □

از قهرمانان میهن ما بود که با پذیرفتن خطر مرگ، قسمت اعظم اسناد و نوآرهای مختلف در آرشیف ملی و رادیو کابل را ماهرانه پنهان کرده بودند تا اگر گنجینه موزیم را رهنان خاین جهادی به یغما بردند، لااقل دارایی مردم ما در آن دو مرکز از دستبرد برادران دینی وحشی طالبی شان در امان بماند. قهرمانان واقعی مردم ما تاج محمداحمدزاده‌ها و صدیق‌ها هستند. افتخار بر هر دو. تاسف ما اینست که نتوانستیم قدردانی‌ای درخور از دو فرزند فداکار وطن ما به عمل آریم غیر از تقدیم دسته‌های گل سرخ به نشانه تعظیم و ابراز محبت قلبی ما به آنان. در تالار میز نشریات «راوا» گذاشته شده بود که تقریباً همه‌ی آنها به فروش رفت.

محفل با صرف عصریه ساعت ۵ خاتمه یافت. به جز مصاحبه

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به مناسبت روز جهانی زن

آزادی زنان تنها با استقرار دموکراسی مبتنی بر سکیولاریزم میسر است و بس!

افغانستان طی ۲۷ سال اخیر اول توسط تجاوزکاران روسی و سگ‌های زنجیری پرچمی و خلقی آنان لگدمال شد و سپس با سقوط دولت پوشالی در ۱۳۷۱ امارت خون و خیانت تنظیمی داغ‌های ناسوری بر جسم و جان مردم ما وارد آورد. و بعد از چهار سال وقتی تبهکاران بنیادگرا نتوانستند استبداد هولناک شان را یکدست سازند، اربابان خارجی آنان نیروی ذخیره شان طالبان را روی صحنه آوردند که با توحش جنون‌آسا نسبت به زن و مرد این دیار نه تنها لکه ننگ بر تاریخ افغانستان بلکه جهان حساب شدند. وحوش طالبی هر چند سکوتی گورستانی را بر افغانستان حکمفرما ساختند ولی هنگامی که با حمایت از تروریست‌های القاعده در مقابل آفرینندگان امریکایی شان از خود یاغیگری نشان دادند، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر امارت قرون وسطایی آنان همچون پر کاه برفتاد، اما نیروی نظامی آنان ضربه مهمی ندید و در عوض خون بیش از ۳۰۰۰ هموطن بیگناه ما بود که بر زمین ریخت. با هوا شدن طالبان، قدرت سیاسی توسط امریکا و متحدان به تبهکاران «ائتلاف شمال» که به مراتب ضد زن، ضد حقوق بشر، خونریزتر و فرومایه‌تر هستند سپرده شد و زیر سایه B52 فاتحان این سرزمین قلمداد شدند.

«ائتلاف شمال» امتحانش را در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ داده بود. کافیت گفته شود قساوت و رذالت آن در آن سیاهترین مقطع تاریخ افغانستان به حدی شدت گرفت که مردم ما بمباران‌ها و اعدام‌های دستجمعی و اختناق خونین تجاوزکاران روسی و نوکران بومی آنان را فراموش کردند. پس تعجیب ندارد که با ایجاد دولت موقت انتقالی و انجام انتخابات ریاست جمهوری هنوز هم از ثبات، امنیت و احیای اقتصاد در کشور خبری نیست چرا که سگ بر جای کله‌پز نشسته است، چرا که باند‌های «ائتلاف شمال» بدون ارتکاب جنایت و تجارت هروئین نمی‌توانند زنده بمانند.

ادامه وضع نابسامان جاری و حمایت غرب از تروریست‌های «ائتلاف شمال» در افغانستان ثابت می‌کند که امریکا و متحدان کوچکترین اهمیتی به ارزش‌های حقوق بشر و حقوق زنان قایل نبوده و صرفاً منافع سیاسی و اقتصادی خود را در نظر دارند. مردم و بخصوص زنان ما در جریان انتخابات ریاست جمهوری علیرغم تهدید و ترور بنیادگرایی با شرکت گسترده و دلاورانه به طرزی شگفت‌انگیز نفرت بی‌پایان خویش علیه جنایت‌سالاران و عشق به آزادی و دموکراسی را به نمایش گذاشتند. زنان و مردان ما فرصتی یافتند تا برای دادن به کرسی در واقع به قاتلان فرزندان خود، به تجاوزکاران به مادران هفتاد ساله و

دختران هفت ساله شان، به عاملان بربادی کشور، به تاراجگران سرمایه‌های ملی و آثار تاریخی و به مافیای مذهبی هروئین تف بیندازند.

اما متأسفانه آقای کرزی به اعتماد مردم پشت پا زد و رای آنان را پاس نداشت. با تکیه بر سیاف، ربانی، خلیلی، اسماعیل، داکتر عبدالله، دوستم، ضیامسعود و دیگر جنگ‌سالاران و نصب چند زن معلوم الحال بنیادگرا در کابینه، امید مردم را به ریشخند گرفت و خلاف وعده‌های خود در جریان انتخابات، دولت ائتلافی و مصلحتی تشکیل داد. در اثر لطف آقای کرزی به جنایت‌پیشگان «ائتلاف شمال» قاتلان داکتر عبدالرحمن و محصلان، جیحون لچک قاتل حیدری، بی‌ناموسان پلیدی که به عفت رحیمه نوجوان دست بردند و صدها تن دیگر از این قماش بدذاتان تحت حمایت باندهای «ائتلاف شمال»، با آسوده خیالی و تبختر و دبدبه در جاده‌های کابل و سایر ولایات در خرام اند.

حتی این روزها خبر ساخت و پاخت رسمی و علنی حکومت با خاینان گلبدینی و طالبان بالاست. اگر آقای کرزی تصور می‌کند اینگونه معامله‌گری‌ها با کثیف‌ترین دشمنان مردم ما را می‌تواند با جامه به اصطلاح وحدت ملی و امثال آن پوشاند سخت در اشتباه است. تامین وحدت ملی فقط و فقط با پاک نگهداشتن آن از این فاشیست‌های بنیادگرا میسر است. وحدتی که در برگیرنده‌ی عناصری با دست‌های آلوده به خون مردم ما باشد، وحدت ملی نه بلکه دقیقاً وحدت ضد ملی و خایانه خواهد بود.

اگر بنیادگرایان بخاطر خیانت‌ها و جنایت‌های بیشماری که مرتکب شده‌اند به پای میز محاکمه کشانده نشوند، توب و تفنگ آنان جمع‌آوری نشود و مخصوصاً بلیون‌ها دالری که زده‌اند از آنان حصول نشود در واقع هیچ کاری صورت نگرفته و تبهکاران مذکور قادر خواهند بود با پول‌های بی حساب خود به هر رذالت و ترور و توطئه و تقلب در انتخابات پارلمانی دست زنند. انتخابات پارلمانی در کشوری اسیر مافیای «ائتلاف شمال» سراب و بازی مضحکی خواهد بود، کوچکترین تاثیری بر زندگی مردم و التیام جراحات دیرینه‌ی آنان نخواهد داشت و جنایت‌سالاران که خود را پیشروانه «رهبران و قومندان‌های جهادی» می‌خوانند کماکان بر خر مراد سوار خواهند بود.

اخیراً «کمسیون مستقل حقوق بشر» سندی را حاوی جرایم جنگی و نقض حقوق بشر از کودتای هفت ثور تا تار و مار شدن طالبان منتشر کرده است که اگر بی غرض و مرض و با تمرکز بر فریاد جگر خراش حق طلبانه مردم استوار می‌بود باید همه‌ی جنایتکاران از زبان قربانیان شان معرفی می‌شدند ولی در سند مصلحتی و دم‌بریده نام هیچ یک از فسادسالاران جانی ذکر نشده است. ما قاطعانه برآنیم که اگر خاینان جنایتکاری در رنگ مورد تعقیب و مجازات قرار نگیرند و نام‌های همگی آنان به عنوان ممنوع‌الخروج‌ها از میدان‌های هوایی و بنادر کشور اعلام نشود، انتشار این سند جز فریبکاری و خاک پاشیدن بر چشم مردم مفهومی نخواهد داشت. قاطبه مردم ما که طی ۲۵ سال اخیر استخوان‌سوزترین عذاب‌ها را کشیده‌اند غیر از محاکمه و اشد مجازات سران و مسئولان باندهای خلق و پرچم، باندهای بنیادگرای جهادی و طالبان به چیز دیگری قانع نخواهند بود.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» مکرراً اعلام داشته که رهبران خلق و پرچم، «ائتلاف شمال» و طالبان بنابر ارتکاب جنایت‌ها، تاراج سرمایه‌های ملی فقط سزاوار نشستن کنار جنایتکاران جنگی در محکمه‌های بین‌المللی اند و نه هرگز لم دادن بر چوکی‌های وزارت و سفارت و ریاست در افغانستان.

ما ضمن این که روز جهانی زن را به تمامی زنان ستمدیده و آزادیخواه افغانستان و سایر کشورها تبریک می‌گوییم، معتقدیم که فرخنده‌ترین روز زنان و مردان میهن‌پلا دیده‌ی ما روز برقراری دموکراسی بر پایه‌ی سکیولاریزم یعنی کوتاه شدن کامل دست بنیادگرایان از سواستفاده از دین خواهد بود. و فقط در آن هنگام است که برگزاری روز جهانی زن معنایی واقعی و باشکوه کسب خواهد کرد. ما دست تمام تشکلهای و افرادی را می‌فشاریم که بخاطر نیل به آن روز و ساختن وطن نازنین «با خون و استخوان خویش»، در پیکاری قاطع بر ضد باندهای بنیادگرا از هر جنس و ولینعمتان شان ترس و تردید و محافظه کاری به خود راه ندهند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

۲۰ حوت ۱۳۸۳ (۱۰ مارچ ۲۰۰۵) - کابل

هشت ثور سیاهتر از هفت ثور

گزارشی از تظاهرات «راوا» به مناسبت ایلغار بنیادگرایان به کشور



«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) امسال سیزدهمین سالگرد تجاوز بنیادگرایان جنایتکار را طی تظاهراتی در اسلام‌آباد با شرکت حدود ۱۰۰۰ نفر تقییم نمود. تظاهرکنندگان شعارهای «سیاهتر از هفت ثور هشت ثور»، «زنده باد آزادی، دموکراسی، سکولاریزم»، «سازش با هر گروهی از بنیادگرایان خیانت است»، «ائتلاف شمال» خونریزترین دشمنان حقوق بشر اند»، «جنایتکاران جنگی

باید محاکمه شوند» و... سر داده و در کنار شعارهایی مانند «دموکراسی بدون سکولاریزم (جدایی دین از دولت) دموکراسی دم پریده خواهد بود»، «افغانستان فقط با انحلال تمامی جنایتکاران بنیادگرا و شرکای شان آزاد خواهد شد»، «زنان و مردان شرافتمند افغانستان هرگز اجازه نخواهند داد استبداد مذهبی یا غیرمذهبی دیگری در کشور ما پا گیرد»، تصاویری از مینا، پلاکارت‌هایی از ویرانی‌های کابل، عکس‌های چلیپا کشیده شده‌ی رهبران خاین جهادی را با خود حمل می‌کردند که توجه خبرنگاران و تماشاچیان را جلب می‌نمود.

خبرنگاران عمدتاً سؤالاتی را در مورد عدم امنیت، ادامه خشونت علیه زنان، حاکمیت جنگ سالاران و حوادث تازه‌ای مثل سنگسار آینه مطرح کردند. همانند سال گذشته هیئتی از هواداران جاپانی «راوا» برای شرکت در تظاهرات و حمایت از فعالیت‌های ما به پاکستان آمده بودند.

گزارش و عکس‌های تظاهرات در کلیه روزنامه‌های معتبر پاکستانی با مضمونی تقریباً یکسان به چاپ رسیده بود که در زیر ترجمه نمونه‌ای از آن را می‌آوریم. □

بازتاب مظاهره ۸ ثور در رسانه‌ها

«نیشین»

«راوا» کُرزی را بخاطر حمایت از جنگ سالاران محکوم می‌نماید

آنان خاطر نشان ساختند که کُرزی بطور کامل از جنگ سالارانی حمایت نموده که دشمنان واقعی افغانستان و عمده‌ترین ناقضان حقوق بشر اند. کُرزی و دولت متزلزل او باید یاد داشته باشند که حق بخشیدن چنین خایانی را نداشته و این مردم افغانستان اند که باید تصمیم بگیرند با سران جهادی و طالبی چه کنند.

آنان اضافه کردند که کُرزی و حواریونش درد تحقیر و قساوت این جنایتکاران را تجربه نموده و اطفال و زنان شان هرگز مورد توهین این بنیادگرایان قرار نگرفته اند.

شرکت‌کنندگان مطبوعات غرب را بخاطر نمایاندن وضعیت آرام و امن افغانستان و اما نادیده گرفتن قتل، راهزنی، فساد، دزدی، اختطاف، تجاوز، زرع مواد مخدر، قاچاق، حیف و میل بلیون‌ها دلار، بیکاری و صدها مشکل دیگر، محکوم نمودند. آنان افزودند که وضع به وضاحت نشان می‌دهد که دولت قادر به حل حتی کوچکترین مشکلات مردم ما نبوده است.

حین اظهار نظر در مورد وضعیت قانون و مقررات، یکی از شرکت‌کنندگان گفت که حادثه اخیر سنگسار آینه در ولایت بدخشان داغ تنگی بر رؤیم کُرزی و بادارانیش به شمار می‌رود که مکرراً از حقوق بشر و دموکراسی در افغانستان سخن می‌گویند اما بنا به سیاست‌های غلط شان، زنان ما هنوز هم با چنین سزاهای ضد انسانی مواجه اند.

اسلام آباد - «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) روز پنجشنبه حامد کُرزی و دولت امریکا را بخاطر حمایت از جنگ سالاران انتقاد نموده از جامعه بین‌المللی خواست تا به تاسیس یک دولت دموکراتیک کمک نمایند.

این حرف‌ها در جریان راهپیمایی ای بخاطر محکوم نمودن ۲۸ اپریل که مصادف با سیزدهمین سال حاکمیت بربر منش بنیادگرایان در افغانستان می‌باشد، اظهار گردیدند.

شرکت‌کنندگان راهپیمایی شعارهایی را علیه دولت فعلی افغانستان و عکس‌هایی از جنگ سالاران بشمول اسماعیل خان، قانونی، مزاری، مارشال فهیم، داکتر عبدالله، دوستم، برهان‌الدین ربانی و سیاف را بخاطر تصویر نقش منفی شان در دهه‌های گذشته، با خود حمل کردند.

اعتراض‌کنندگان می‌گفتند ما خواهان حقوق اساسی، دموکراسی و دولت دموکراتیکی می‌باشیم که در آن تخلف از حقوق بشر جا نداشته باشد.

ing the event, which was aimed at protesting against the warlords' rule in the country. It is but a small part of the growth in the telecom sector within the software industry that held the most promise for growth, he said.

RAWA condemns Karzai for supporting 'warlords'

BY OUR STAFF REPORTER

ISLAMABAD - Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA) Thursday criticised President Karzai and his government for supporting the warlords and asked the international community to provide the democratic government to the people.

They said this during a rally organised by the association to denounce the gloomy day of April 28 that commemorates the 13th anniversary of the Pakistani fundamentalist's barbaric rule in

the country, which they placed in the hands of the warlords.

The protesters chanted slogans such as "we want democracy" and demanded the government to withdraw its troops from the country and to respect the basic human rights of women.

Participants of the rally alleged that the Karzai government is guilty of supporting the warlords who are the real enemies of Afghanistan and main sources of human violation.

They said that Karzai needs to hear the voice of the people. The Karzai government has no right to forgive such traitors and only the people have the right to decide what to do with heads of traitors and warlords.

added. The participants criticised Karzai for supporting the warlords and for ignoring the image of Afghanistan while ignoring the suffering of the people.

The participants also demanded the Karzai government to withdraw its troops from the country and to respect the basic human rights of women. They also demanded the Karzai government to withdraw its troops from the country and to respect the basic human rights of women.

Commenting about the two days under Karzai's rule, one of the participants said that the recent incident of shooting to death of a woman in Paktia province as a sign of Karzai regime and his government repeatedly talk about



ISLAMABAD: A representative of RAWA hands a memorandum to a United Nations official at the end of a demonstration on Thursday. -Online

«دان»

«راوا» علیه سیاست‌های کززی اعتراض می‌نماید

آنان پرزیدنت کززی را متهم به ترویج سیاست‌های امریکا در افغانستان که منجر به محرومیت افغانان از حقوق اساسی و آزادی گردیده، نمودند. جنگ‌سالاران جنایتکار به جای محاکمه شدن در پست‌های کلیدی دولتی جایجا گردیده‌اند.

یکی از رهبران «راوا» گفت: آقای کززی از امریکا که بنابر منافع‌اش به جنگ‌سالاران نیاز دارد، هدایت دریافت می‌نماید. ما به پرزیدنت کززی امید بسته بودیم اما وی در مورد حقوق مردم افغان به معامله‌گری پرداخته است. جنگ‌سالاران هنوز هم در قدرت‌اند و نه مردم افغانستان. با حضور جنگ‌سالاران در نقاط کشور، هیچ نشانه‌ای از دموکراسی واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ما نمی‌خواهیم امریکا مداخله کند.

نظاره‌کنندگان حدود ۵۰ متر دورتر از دروازه پاک - سعودی تاور متوقف ساخته شدند. فقط چند تن از زنان اجازه یافتند به داخل رفته و قطعنامه‌ی شان را به سلمان‌خان مدیر امور امنیتی داده و در مقابل وی اطمینان داد که پیام شان را به منشی عمومی ملل متحد خواهد رسانید.

اسلام‌آباد، ۲۸ اپریل: «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) روز پنجشنبه در مقابل دفتر ملل متحد، تظاهراتی را براه انداخت تا وضعیت افغانان و نتایج سیاست‌های رئیس‌جمهور حامدکرزی و دولت امریکا را به نمایش بگذارند.

«راوا» هر ساله ۲۸ اپریل را به مثابه روز سیاه به قدرت رسیدن بنیادگرایان در افغانستان محکوم می‌نماید. حدود ۳۰۰ تن اعتراض‌کننده‌گان در مقابل دفتر ملل متحد تجمع نموده و شعارهایی علیه امریکا و رئیس‌جمهور کززی، سر دادند. همچنان آنان شعارهایی نظیر «طالبان هنوز در دولت»، «مرگ بر بنیادگرایی» و «جنایتکاران در پارلمان» بدست داشتند.

نظاره‌کنندگان که عمدتاً متشکل از زنان بودند پرزیدنت حامدکرزی را حامی جنگ‌سالاران نامیده و خواهان دستگیری آنان (جنگ‌سالاران) شدند.



Associated Press (AP)

Daily Times
April 29, 2005

اعلامیه «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به مناسبت سیاه‌روز هشتم ثور

باید با پیکار قاطعانه بر ضد بنیادگرایان و حامیان جهانی آنان به ادامه فاجعه هشتم ثور نقطه پایان گذاشت

سیاه‌روز هشتم ثور را باز هم در شرایطی تقبیح می‌کنیم که به علت سیاست‌های خاین پرورانه آقای کرزی و دولت امریکا جنگ و دندنان قصابان هشتم ثور روز تا روز عمیقتر در جسم و روح مجروح مردم تیره روز ما فرو می‌روند. و از اینجاست که فاجعه آفرینان هشتم ثور همچنان برگرده هموطنان ما سوار اند. در حالیکه هنوز درنده‌خویی جهادیان روان مردم را می‌آزارد و ویرانی‌های سگ‌جنگی‌های تنظیم‌ها در گوشه و کنار کشور و مخصوصاً در شهر کابل جلوه گر اند اما به جای محاکمه عاملان آن همه توحش، پیاپی خبر نصب آنان به پست‌های کلیدی دولت به گوش می‌رسد که همچون نمک پاشی بر زخم‌های توده‌ها و توهین نابخشودنی به خون دهها هزار هموطن نامراد ماست که بوسیله بنیادگرایان سلاخی شدند. تجلیل و پاکوبی رسمی در این روز شوم بر سر قبرهای پیدا و ناپیدای ۶۵۰۰۰ اهالی کابل و در جوار خرابه‌های ناشی از خرمستی‌های بنیادگرایان می‌رساند که نکبت این روز کماکان بر سرنوشت کشور ما چیره است.

گویا برای آقای کرزی و همراهانش سفیده‌مالی و تحبیب جنایت‌سالاران پلید «ائتلاف شمال» چون سیاف، ربانی، دوستم، اسماعیل خان، قانونی، انوری، خلیلی و سایر وطنفروشان و همدستان شان کافی نبود که حال بر سر بخشی از طالبان نیز عطر و بودر «طالبان میانه‌رو» زده و می‌خواهند بر ملت تحمیل نمایند. بدین ترتیب به زودی مهره‌های کربه و قرون وسطایی چون وکیل احمد متوکل، ملاغوث، ملاضعیف، حکیم مجاهد، ملار سلا، ملا هوتکی و سایر جنایت‌پیشگان درجه یک طالبی که بخاطر آنهمه زن‌ستیزی جنون‌آمیز، فرهنگ‌ستیزی و ستم‌پیشگی‌های وحشتناکشان فقط سزاوار محاکمه صحرائی اند، به مثابه بازوان آقای کرزی روی صحنه آمده به ریش مردم ما خواهند خندید. در قافله باران آقای کرزی فقط جای گلبندین جانی خالیست و شکی نیست که وی هم دیری نخواهد پاید که به این اتحاد نامقدس شیاطین پیوندد.

آقای کرزی باید بداند که وی و دولت لرزانش صلاحیت ندارد که یکجنین عناصر میهنفروش را مورد بخشایش قرار داده دست شان را در ارتکاب رذالت و جنایت باز بگذارد. این مردم ما اند که باید در مورد چگونگی برخورد با سرکردگان جهادی و طالبی تصمیم بگیرند. آقای کرزی و اطرافیانش هیچگاهی درد استخوانسوز اهانت‌ها و تحقیرها و فرعون‌منشی‌های این تبهکاران را حس نکرده اند و دخترک یا پسرک نوجوان یا همسرشان مورد تجاوز بنیادگرایان قرار نگرفته اند که امروز به عمق ضد ملی، خائنه و بونیاک بودن این سازش‌ها با آن دشمنان قسم خورده مردم ما پی برند.

باور کردنی نیست اما واقعیت دارد که کابینه بنیادگرا زده بعد از آن همه هیاهوی دیوانه‌وار برای «قهرمان» ساختن مسعود، اخیراً یکی از جاده‌های کابل را به نام مزاری این یکی از رسواترین خون‌آشامان هشت ثوری مسمی کرده است. این مهم نیست که کابلیان آگاه به فیصله کابینه تف انداخته و به هیچوجه به قاتلان احترام قایل نخواهند شد. مهم اینست که آقای کرزی و روشنفکران خاین اطرافش با اینگونه ریشخند کردن خون هزاران کابلی، با مردم افغانستان اعلان جنگ می‌دهند و در عین حال ثابت می‌سازند که عملاً

تفاوتی با شاه‌شجاع‌ها و ببرک‌ها نداشته و به تنها چیزی که نمی‌اندیشند منافع اساسی مردم و میهن ماست.

در یکجنین فضای رعب‌انگیز که تمامی خاینان آدمکش به زور مقام، پول و تفنگ حاکمان مطلق این سرزمین بلادیده اند توقع کوچکترین تغییر مثبت در وضعیت انتظاری بیهوده است. هر چند مطبوعات غرب تلاش بخرج می‌دهند تا افغانستان را بهشت نمایانده از انتشار واقعیت‌های جگر خراش حتی الامکان جلو گیرند. اما وضع آنقدر ابتر و بحرانی است که حتی بعضی منابع امریکایی از عواقب وخیم آن هشدار می‌دهند. کشتار، رهنی، رشوه و فساد، اختطاف و تجاوز بر زنان و کودکان، میزان بالای خودکشی زنان، کشت و قاچاق مواد مخدر، حیف و میل بلیون‌ها دالر کمکی و دارایی‌های عامه، بیکاری و بی‌دوایی و غیره مصایب به امر روزمره مبدل گشته و دولت مصلحتی از حل حتی کوچکترین آنها نیز عاجز است.

تازه‌ترین خبر سنگسار آینه به حکم محکمه‌ای در بدخشان روی آقای کرزی و همدستانش را برای اید سیاه نگه میدارد که با وجود ادعاهای کرکننده «حقوق بشر» و «دموکراسی» هنوز هم بربریت جهادی و طالبی علیه زنان عذابکش شده ما ادامه دارد. مردم دیگر دریافته اند که کشور مجدداً به تخته شطرنج قدرت‌های جهانی مبدل شده و اینها نمی‌خواهند از مهره‌های تروست که سال‌ها روی شان سرمایه‌گذاری کرده اند ببرند. پس هر طوری شده مزدوران خود را بر سر دست نگه میدارند تا همواره با نصب آنان در قدرت سیاسی، داشتن دولت وابسته به خود در افغانستان را تضمین کرده باشند.

در جایی که تفنگ و زور و دالر مسلط است و مافیای هروئین و بنیادگرایی دست باز دارد، صحبت از وجود آزادی و دموکراسی و قانون و عدل مسخره است. از همین روست که مردم ما نمی‌توانند به نتایج مثبت انتخابات پارلمانی که پیشروست امیدوی ببندند. همانگونه که به رای شان در انتخابات ریاست جمهوری خیانت صورت گرفت، ترکیب پارلمان و دولت آینده را هم نه رای مردم بلکه توطئه‌های پشت پرده تعیین خواهد کرد. بازی‌های نفرت‌انگیز «اپوزیسیون» که مجمعی از جنایتکاران شهره و مرتجعان پست به سرکردگی جنایت‌سالار یونس قانونی می‌باشد نیز برای تکمیل همین مضحکه عوامفریبانه آغاز یافته است.

همانگونه که «راوا» بار بار اعلام داشته، تاریخ و تجارب تلخ کشور ما برای هزارمین بار ثابت ساخته که هیچ نیروی خارجی نمی‌تواند پیام‌آور آزادی و دموکراسی و عدالت برای ملتی دیگر باشد. طی ۴ سال گذشته تمامی خواست‌ها و آرزوهای مردم ما با خنجر خیانت و معامله‌گری پاره پاره شدند.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» کرار آندا سر می‌دهد که تا وقتی خود بخاطر آزادی و دموکراسی برنخیزیم هرگز قادر نخواهیم بود زنجیرهای ستم و خفت بنیادگرایی را بشکنیم. بر تمامی نیروهای مدعی آزادیخواهی است که با غلبه بر سازش و جبن، علیه بنیادگرایان و مالکان شان بپا خاسته به فاشیزم و بربریت شان پایان بخشند. تنها بسیج و متشکل ساختن توده‌ها بر ضد بنیادگرایی می‌تواند پیام‌آور صلح، استقلال، دموکراسی و سکیولاریزم در وطن دیدنی‌دار ما باشد و بس.

مبارزه برای آزادی واقعی از کوره راه‌های صعب و فراوانی می‌گذرد و آزادی‌های نیم بند و کاذب نیز برای انقلابیون جایش را به زندان و اعدام و فاشیزم عریان خواهد سپرد. با این هم باور کامل داریم که درین خاک حاکمیت بیگانه پرست و ستمگر عمر طولانی ندارد و دموکراسی و عدالت واقعی به اتکای نیروی بازوان توانای مردم ما می‌تواند مستقر گردد. بگذار با جانفشانی و نترسیدن از مرگ رسیدن این روز خجسته را نزدیکتر سازیم.

**بریده باد دست فاجعه‌آفرینان هشتم ثور از سر نوشت ملت ما!
زنده باد آزادی، دموکراسی و سکیولاریزم!**

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا)

۸ ثور ۱۳۸۴ (۲۸ اپریل ۲۰۰۵) - اسلام‌آباد

میدان را انباشت. سوار به وسط میدان رسید.

... امیرسنجر، که گوئی از همه چیز با اطلاع است، نگاهی درهم بر عین القضاات انداخت و سپس روی به سوی قاضی القضاات برگرداند و در حالیکه دهنهٔ اسب را به کنار می کشید تا باز گردد، فریاد کشید: ((ما گفتیم، در برابر حوزهٔ علمیه نسوزانیدش، تا در میدان شهر، مردمان، خفت و خواری اش را بنگرند، نگفتم که در اینجا بدارش کنید، تا خلاق، سخنش بشنوند! راحتش کنید! در امر خدا تعجیل کنید. درخت اسلام، خون می خواهد... عجله کنید)).

در حالیکه امیر و سربازانش، میدان را ترک، می گفتند، عین القضاات فریاد زد: ((البته، درختی که با خون آبیاری شود، باغبان را، میوه ای جز مرگ، نخواهد بخشید!)).

امیر که گوئی در میان هیاهو و صدای سم اسبان، سخن عین القضاات را نشنیده بود، میدان را ترک گفت و از پی اش، غبار، همه جا را فرا گرفت. پس، قاضی القضاات، جمعیت را به سکوت فرا خواند و با این جمله که امیر را سلامت و حکومت مستدام باد، چنین آغازید: ((کاش! ای مرد جوان! استادت، امام غزالی اینجا بود، تا به چشم خویش می دید، چگونه شاگردی پرورنده است. یقین دارم که اگر در این مکان حضور داشت، او خود، طناب دار را برگردنت حلقه می ساخت. ای مرد! تو نیک می دانی، که اگر نبود اسلام و لطف سربازان خدا بر این سرزمین، اکنون، کفر سراسر این خاک را در لعن و نفرین داشت و این سرای، خانهٔ راحت شیطان بود. پدران تو اسلام را پذیرا شدند، تا در سایهٔ مرحمت و لطف خداوند متعال قرار گیرند. تو عمر خود را، به ترویج و تبلیغ دین اسلام سپری کردی، چرا نمی خواهی، از آنهمه توشه که اندوختی، خود به قدر جایگاهی در بهشت، بهره گیری؟ بگوی کلام آخر را و بر دار شو، که سزای آنکه منکر حق و حقیقت است، جز مرگ نیست و در آن دنیا، آتش دوزخ!)).

ملایان، به صدا درآمدند که: ((احسن! احسن!)).

مردم، نگاه کنجکاو خویش را به عین القضاات دوختند. آفتاب درخشان، دیگر، تمامی میدان را فرا گرفته بود. پس! عین القضاات، به طناب دار نزدیک شد و چشم بدان دوخت...

آنگاه، روی به مردمان کرد و گفت: ((استاد من، احمد غزالی بود، نه امام محمد غزالی، احمد، خود، درویشی گزید، چرا که راه برادر و راه شریعت را، راه ریا می پنداشت، اما قاضی راست می گوید! من مروج و مبلغ آنچه بودم، که استادانی همچون غزالی در گوش زمانه سروده بودند. کسانی همچون همین قاضی القضاات، که تمامی ذرات وجود شان، انباشته از دروغ و ریاست. امروز می فهمم و برای شما باز می گویم که اکنون می فهمم، که چگونه همین امام محمد غزالی، از سر عجز و ناتوانی، مخفیانه به محضر استادالاساتید، حجت الحق، حکیم عمر خیام نیشابوری می شتافت تا فلسفه بیاموزد و چون به منبر می رفت، حکم به تکفیر این استاد بزرگ عشق و انسانیت می داد. دین و تفکر دینی، چشمها را کور می کند و عقل را زائل! مرا در آن زمان که اعتقاد بود، فهم نبود که از چه روی، غزالی چنین منش دارد؟ اما اکنون به درستی

غروب آخرین ...

برخواست: ((تو حاکم شرع رسولی! همان با عین القضاات کن، که رسول خدا با چنین مردمان کرد، پیامبر خدا نیز اهل معامله بود!)).

جمعیت را قهقهه فرا گرفت. سربازان، و نگاهبانان نیز به خنده افتادند. قاضی القضاات از خشم، دندان به هم می فشرد. عین القضاات، با لبخند پیروزمندانه ای، چشم بر دیوار بلند قلعه دوخته بود.

قاضی القضاات، سر به زیر افکند و دست گشاد و گفت: ((فرصتی نیست! اندک زمانی در اختیار توست. همان گو، که می پنداری! این آخرین لحظات زندگی ات را به ریا مگذران، ما نیز می دانیم که تو حتی همان هنگام هم که در زندان بغداد، به تبعید بودی، مروج دین برحق خدا بوده ای. گواه ما، نامه هایت است. راست گوی و آتش کنجکاوی ما و مردمان را فرو نشان. از چه کفر می ورزی؟ و از چه با توبه و طلب آمرزش، خویش را از آتش جهنم، نجات نمی بخشی؟)).

عین القضاات را توان ایستادن نبود. پس لختی بر زمین چمباتمه زد و سر به میان افکند. جمعیت، دوباره به پیج افتاد. درخیم برای انجام وظیفه، یتیمی می کرد و در اطراف طناب دار، گام می زد.

عین القضاات برخواست. جمعیت، ساکت شد. خورشید، دیگر اکنون، رخسار زرد عین القضاات را، آئینه بود.

عین القضاات، دستانش را به سوی آفتاب گرفت و چنین سرود:

((با دل گفتم، که ای دل زرق فروش

کم گرد به گرد عشق و با عشق مکوش

نشید نصیحت و به من بر زد دوش

تا لاجرمش زمانه می مالد گوش

ای شر الحکما! گوش بدار، که فزونی عقل، از فزونی علم است. دانش کم، عقل کم آورد و عقل کم، تاریکی و جهل و تعصب را در پی دارد. ایمان را دو سویه است. یکسوی به دانش چرخد و فزونی اش، عقل را فزاید و روشنائی آورد، سوی دیگرش به تعصب چرخد، چرا که از دانش گریزد، پس عقل را بکاهد، و چنین است ایمان شما یان! و ایمان من، تا پیش از صدور حکم کفرم از جانب شما. من مشکورم شما را که با حکمتان، دانشم را افزودید و بدینسان عقلم را، و عقل را چون فزونی یابد، دین را بکار ناید! که ابوالعلی معری فرمود: (آنکس را که عقل است، دین نیست، و آنکس را که دین هست، عقل نیست). حال، به هر حکم که هلاکم گردانید، با کم نیست، که هو شیار مرده، به از جاهل زنده! جسم از آن شما می شود و کلام از آن تاریخ، که تاریخ این قتلگاه مردمان راست، ایران عزیز، انباشته از ارواح بزرگی است که نگاهبان عقل اند و راستی. دین تان، اوزانی تان! که آنچه یا شمشیر حاکم گردد، جز در نادرستی، بکار ناید...)).

بیکباره، از سوی دیگر میدان، بانگ کنار روید! کنار روید! برخاست. مردمان کناره گرفتند. رهروئی گشوده شد. مردی با زره و کلاه خود، سوار بر اسب پیش می آمد و سوارانی سرخپوش از پی او، گرد و خاک، آسمان

برای آنچه می‌اندیشیدم، ممکن است در سرائی دیگر بدست آورم، تن به ریا و دروغ بدهم، و مردمان را نیز بدنبال خویش کشم. اما اکنون چه؟ اکنون که دیگر مرا، هیچ باوری نیست، جز عشق به شما مردمان و نیکیبختی شما، چه؟

آری، اکنون است که من، خود خویشتم. نه با کسی و چیزی در معامله‌ام، نه مرا چیزی هست برای از دست دادن، و نه امیدی برای بدست آوردن. دیگر، نه ترس از دوزخ دارم، نه امید بهشت، نه هراس از مرگ! پس آشکارا حقیقت می‌گویم، چرا که آزادم. اندیشه‌ام را هیچ بندی به اسارت نبرده است.

آری، کنون است که شما مردمان را، بر سختم، می‌تواند اعتمادی باشد، نه آزمون، که چون قاضی القضاات با هزار و یک بند، در اسارت وعده و وعید و دروغ و خرافه بودم...))

قاضی القضاات، از خشم، طومار را بسوی صورت عین القضاات پرتاب کرد، تا مگر خاموش سازد. همزمان فریاد کشید! ((مهلت ندهید این خبیث را. پوست، از او برکن دژخیم!))

دژخیم، از پشت گردن، دست به جامه عین القضاات آویخت. پس، به یک آن، به تیرک استوارش ساخت. جمعیت را همه‌مه فراگرفت. سربازان بر گرد میدان، روبه مردمان، با شمشیرهای آخته، حلقه زدند.

گریه کودکان ترسیده از هیاو، آسمان میدان را انباشت. دژخیم، خنجر از نیام کشید، گیوه، از پای عین القضاات برگرفت و به کناری پرتاب کرد. دخترکی از جمعیت جدا شد و گیوه‌های عین القضاات را در آغوش کشید و در میان مردم، گم شد.

دژخیم، تیغ بر پشت باشنه پای عین القضاات نهاد و به یک ضربت، بندی از پای جدا ساخت. پس، فریاد عین القضاات، با آه مردمان یکی گشت و آسمان نگاه میدان تیره کرد. سرنگهبان، به یاری دژخیم شتافت. تیغه بر جامه عین القضاات کشید و عربانش ساخت. دژخیم، خنجر را به زیر پوست عین القضاات راند. صدائی همچون ناله آهوی زخم خورده‌ای، از گلوئی خشک عین القضاات خارج شد و سرش به شانه‌ای خم شد. خاک گرم سپیده، سرخگون شد...

مردمان، بیتاب، اشک، روان ساختند. مردی گفت: ((رهایش کنید! دژخیمان!)). نگهبانی، نیزه‌اش را به سوی مرد معترض رها کرد. جمعیت در هم ریخت. نگاهبانان، بسوی مردمان بی سلاح و دفاع، حمله‌ور شدند. در آئی، خون مردمان با خون عین القضاات درهم آمیخت...

هنگامه غروب بود و آتشی، که پیکر عین القضاات را در میدان شهر، خاکستر می‌ساخت، تا بر بادش سپارد و بر یادش نگارد.

طلوع آخرین سپیده را، زمانه، بر دار دید... نه..... نه.....

این، غروب آخرین سپیده پرواز یک پرنده بود!

عین القضاات را سه روز، استخوان‌های سوخته، بر دار رحمت الهی بود! و مردمان را، اشک در چشم... تا کشتزاران عشق را، کشتگرانی دیگر آیند و چوبه‌های دار را، سربلندانی دیگر... تا سنت آید، حقیقت را بجان، پاس داشتن، و جان را بر سرش، بگذاشن! □ ((۱۳۸۳/۳/۱۰))

می‌فهمم، البته، آن عقیدتی که اساسش بر دروغ و خرافه و ریا و ناراستی شکل گرفته است، پروانده اهریمنانی همچون قاضی القضاات و استادان من است.

زیادت نمی‌گویم. مرا مرگ، نزدیک است! قاضی القضاات می‌گوید، پدران من اسلام را پذیرفتند تا در رحمت الهی را به روی خویش بگشایند! آیا در میان شما کسی هست، که بداند، اسلام چگونه بدین سرزمین آمد؟ آیا شما می‌دانید آنان که اسلام را بر این سرزمین حاکم ساختند، از چه روش‌هایی استفاده کرده و چگونه می‌اندیشیدند؟ معاویه، خطاب به والی خوزستان و فارس ((زیاد ابن ابیه)) می‌گوید: ((این مردم (ایرانیان) را باید ذلیل کرد. باید به همان روشی که عمر بن خطاب! آنها را می‌کوبید! طوری کوبیدشان که هرگز نتوانند سر بردارند... سعی کن هر چه دشواری و عذاب باشد، نصیب این اعاجم (ایرانیان) شود. کاری کن که سنگینی بارها، بر دوششان، هر چه بیشتر، فشار آورد... عجم‌ها را هر چه بیشتر ذلیل کن، به آنها توهین کن، به آنها توهین کن...)). این نمونه‌ای از رحمتی‌ست که مسلمانان به ایران آوردند!!!...

آیا در میان شما کسی هست که بداند، آئین پدرانش، پیش از ورود اسلام به ایران چه بوده است؟

آری مردمان! ما ایرانیان را، تا پیش از ورود اعراب، آئین راستی بود. ما مردمان، گفتار، نیک می‌پنداشتیم و پندار، نیک می‌خواستیم و کردار نیک! ما مروج محبت و عشق بودیم و دانش و عدالت. اینجا سرزمینی بود که شهرهایش، به خانه‌های دانش و کتاب، شهره هفت اقلیم بود. اینان! همان کسانی که قاضی القضاات، محمد بن عبدالله مکی، از تخمه ایشان است، بنام عدالت و آزادی و برقراری حکومت خدا، بدین سرزمین تاختند. شهرها ویران کردند، کتابخانه‌ها را سوزاندند، مردمان را از زن و مرد و کودک و پیر و جوان کشتند، آنچنان که از کشته، پشته ساختند و از خون، جوی، روان کردند و جز تخم نفرت و کین و دروغ و ریا نکشتند. این بود آن رحمتی که قاضی القضاات را افتخار بدان است. آیا نبود این همه، جز آنچه استحقاق لعن و نفرین داشت، درست عکس آنچه حاکم شرع می‌گوید؟))

زنی از میان جمعیت گفت: ((چگونه باور کنیم، سخنان مردی را که تا دیروز، خود، همه توان را در راه اسلام نهاده بود و امروز خلاف اعتقاد خویش می‌گوید؟ چه اعتباری ست، سخن چنین آدم دمدمی مزاجی (۹۴))

جمعیت در اطراف آن زن، سر به تائید آوردند.

عین القضاات، لختی سکوت کرد. سپس سر برداشت و چنین گفت: ((تا دیروز، مرا امید بهشت بود و جوی‌های روان از شیر و عسل و حوری‌های آنچنانی که می‌دانید. تا دیروز، مرا معامله‌ای بود و داد و ستد، با آنچه خدایش می‌پنداشتم. تا دیروز! هر آنچه نیک می‌دانستم و نیک می‌پنداشتم، به مکتبی نسبت می‌دادم، که هر آن چیز بود، جز آنچه من، به دروغ، اما از روی نیت پاک، بدان متصل می‌ساختم. آری، تا دیروز، من قادر بودم، برای حفظ آنچه فکر می‌کردم دارم، و

انسان و یکی روسپی وار در بستر ابلیس، یکی نگران آینده ی زمین و حرمت بشر و یکی خواهان بیرحم حاکمیت قوم خود به بهای نابودی همه آن دیگران...»

به یکی دو جمله ی لطیف پدرام - این عنصر چند بعدی، از لحاظ روابط اطلاعاتی و استخباراتی اش با کشورهای مختلف که به دستور کی جی بی عضویت در «واواک» جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته و در خدمت سیاست های مداخله گرانه ی آن کشور در افغانستان قرار گرفته - در زیر توجه کنیم:

«... افغانستان یک نام جعلی است... نام آریانا و خراسان برای افغانستان مطرح است؟» «... اقوام غیر پشتون نه این اسم را دوست داشتند و نه در ضمیر خود آن را پذیرفته بودند...»

هر دو طیف بالا شونیزم باندهای حاکمه ی ارتجاعی، وابسته به امپریالیزم روس و امریکا را از دید منافع اقتصادی - نظامی با شونیزم کشور متجاوز - در گذشته ی قریب امپریالیزم شوروی و هم اکنون امپریالیزم امریکا - همگون و هم بستر و نمود کرده آرزو دارند هویت زبانی و نژادی و... باندهای زیر فرمان امپریالیزم امریکا - قرار گرفته - را بر سایر ملیت ها و اقوام کشور تحمیل و تطبیق نمایند؛ مثل تغییر قومیت و نام های پشتون ها، به قومیت تاجک و نام های تاجکی در تذکره هویت پشتون های ساحه نظامی ائتلاف پلید شمال توسط جواسیس روسی شورای نظار به سربندی معلم عطا، فهم، قانونی و امثال آنها. ستم ملی بر ملیت های دیگر چه در افغانستان، ترکیه و یا ایران از وجود ایدئولوژی مستحیث المجموع و به ویژه ایدئولوژی ناسیونالیستی و شونیزمی هیأت حاکمه ناشی نمی شود، این «ایدئولوژی» و «فرهنگ» حکومت مرکزی (همچنان حکومت های جلای وطن و در کشور ما داره های اخوانی) نیست که عامل اصلی تداوم ستم ملی است، زیرا هر ایدئولوژی بازتابی است از منافع اقتصادی و طبقاتی معین در یک جامعه. این یا آن ایدئولوژی به هیچوجه قادر نیست منافع اقتصادی و مادی جامعه را تعیین کند. کاملاً برعکس، این منافع مادی و اقتصادی است که اشکال ایدئولوژی هیأت حاکمه را تعیین می کند و در گام نخست ایدئولوژی وسیله ای است برای به دست گرفتن اهرم های قدرت. و در گام دوم نیز وسیله ای است برای دفاع و حفظ قدرت سیاسی، و نه یک آرمان در نفس خودش. الغای ستم ملی، بر خورد متساوی و یکسان با تمام ساکنین کشور به مثابه افرادی دارای حقوق مساوی، در شرایط یک دولت مردمی و غیر وابسته میسر است و بس.

تغییر نام افغانستان

حرف اول شونیزم آقای «کهگدای»

«یک قرن و ربع سرزمین ما را دیگران برای ما افغانستان نامیدند...»، این فورمل داده شده به جناب کهگدای را در بحث بعدی

درنگی بر ژورنالیزم...

تاملی بر ناسیونالیسم قومی و ستم ملی

یکی از فاکتورهای مادی رشد ناسیونالیزم قومی در شرایط تجاوز و جنگ مقاومت و بعد از آن، پیشینه ی تاریخی سیاست های تبعیض گرایانه و شونیزستی حاکمان منسوب به ملیت پشتون - که مثال برجسته ی آن امیر عبدالرحمان خان جلاد و نادرخان غدار می باشد - در واقع امر طبقه حاکمه ی پشتون، نه کل ملیت نجیب، وطنپرست و بسیار دلیر پشتون، که آهیم متأثر از سیاست استعماری انگلیس در منطقه و افغانستان بود؛ می باشد.

مسئله ستم ملی و برخورد نابرابر با سایر ملیت ها بر مبنای تعلقات نژادی، زبانی، مذهبی و منطقه ای در بدایت امر مستمسکی شد برای ناسیونالیست های قومی منحنط و کمر بسته برای خدمت به ارتجاع منطقه و امریکا (هم) از همین خمیر ترشیده و متعفن، پیشوایان مذهبی و «رهبران سیاسی» نظامی شان را ساختند. (چنانچه بعدها در دولت های کارتونیک تعبیه ی این جنایتکاران و وطن فروش را شاهد بودیم).

رهبران ساخته شده هر یک خویشتن را مظهر وحدت قوم منسوبه ای خویش خوانده بر آتش - زیر خاکستر - نژادپرستی و نژادستیزی باروت تفرقه و انشقاق می ریختند (که این عمل خابانه ی شان کماکان ادامه دارد) در گیر و دار به اصطلاح «کسب هویت باز یافتی اقوام» به علاوه روشنفکران اجنت، که مطابق دساتیر داده شده از خارج کشور، به آرایش باندهای مورد نظر اشتغال داشته و دارند، روشنفکران جیون و منفعت جو (که از نظر سیاسی و فکری توانایی حل مشکلات اقتصادی و سیاسی یعنی فقر و عقب مانده گی، پدرسالاری و زن ستیزی، تیوکراسی و استبداد را ندارند و آن گاهی که کشور بیگانه به خاک شان حمله نماید به حب بقا و منفعت پرستی و به بهانه های مثل برقراری «صلح و ثبات»، «حفظ تمامیت ارضی»، «بازسازی» و «احیای مجدد»، با استدلال، بحث و وفحصى به اصطلاح تئوریک، تجاوز را «پایه منطقی» داده خودها را به تجاوزگر عرضه می دارند)، نیز به این باندهای وطن فروش و جنایت پیشه پیوستند. و خط تفرقه افکنانه ی شان - منجمله افسانه واهی «نژاد اصیل آریایی»، «تغییر نام افغانستان» و... - را با زبان شعبده بازان تبلیغ نموده، سیاست انقیاد و گردن نهادن در برابر متجاوز را رنگ و روغن تازه ای بخشیده به اشاعه آن می پردازند. و یا به گفته ی شاعر بزرگ احمدشاملو: «آرمان روشنفکر لزوماً آرمان انسانی است. خطی است که روشنفکران مردمی را در این سو قرار می دهد و روشنفکر خود فروخته یا کرایه ای را در آن سو. اینشتن و کیسنجر را مثل بز نیم. دو روشنفکر اصیل یهودی، گیرم در دو سوی خط. یکی عاشق وار نگران

یافته؛ می‌گردد و تمامی وجوه مشخصه‌ی مشترک تذکار یافته که با هم در ارتباط و اثرپذیری متقابل قرار می‌داشته باشند، به ملیت مبدل می‌گردند؛ و ملت که خود «محصول ناگزیر تکامل ساختار اجتماعی در دوران سرمایه‌داری می‌باشد» و شناخت منطقی آن در بستر تاریخ تکاملی‌اش آگاهی، پژوهش و بررسی درخور را طلب می‌کند - برخلاف یکی، دو خصیصه‌ی ملیت که وحدت یک نژاد دارای ساختمان فیزیکی مشابه و اشتراک زبانی مشترک را در ساختار خود تداعی می‌کند - بیشترین اجزای متشکله ملیت را در خود جا داده و زیست جمعی نژادها و تبارهای گوناگون را در بافت خود به گرمی پذیرایی می‌کند. یا به بیان فشرده‌تر در سرزمین مشترک، جغرافیای مشترک، در درون مرز مشخص روابط اقتصادی معین داشته، حیات و بقای شان را تضمین می‌نمایند.

فورمل متذکره نفرت بسیار شدید نژادی آقای «کهگدای» را مضاعف ساخته به خاطر برانداختن هر چه سریعتر «حاکمیت پشتون تبار»، حتی در دولت دست‌نشانده امریکا، خیلی‌ها بی‌قراری و بی‌تابی آمیخته با هراس و اضطراب نشان می‌دهد و چاره عاجل معضله‌ی نژادی‌اش را در تعدیل هر چه زودتر نام افغانستان به آریانا و یا به هر نام تاریخی دیگر (به جز افغانستان که چون خاری زهرآگین چشم‌شان را اذیت می‌کند) می‌بیند و در به اصطلاح طرح قانون اساسی توسط «بنیاد»‌اش می‌فرماید: «نام کشور به آریانا تعدیل شود» چونکه «...»

احیای نام آریانا ما را بسوی جهانی شدن پیش می‌برد و میراث‌های فرهنگی و افتخارات انسانی ما را بر ما میر می‌گرداند...» (!) «...» در داخل کشور اگر هزاره است یا ترکمن یا ازبک و تاجک و افغان و نورستانی و پشه‌ئی همه آریایی‌اند» هر گاه با اندک توجه دلایل ساده اندیشانه‌ی فوق در مورد تغییر نام کشور کاویده شود، پوچی آن بلاوقته آشکار می‌گردد. و اگر در مسئله توضیحی جمله‌ی «اگر هزاره است یا ترکمن... همه آریایی‌اند» از منظر نژادی بپردازیم نه تنها اثبات اینکه تمام ملیت‌های متذکره در بالا، آریایی‌اند هم کار ساده‌ی نیست؛ بلکه با نامگذاری قوم گرایانه و نژادگرایانه که جناب شما در رابطه با افغانستان با آن مخالفید چگونه می‌توانید ملیت‌هایی را که آریایی نیستند؛ اما در قلب «آریانا» زیسته‌اند در آن چوکات بگنجانید؟

در هر صورت تداوم این بحث در شرایط کنونی کاملاً بی‌مورد و ناروا شمرده می‌شود؛ زیرا که دشمنان رنگارنگ کشور از سالیان دراز است که به آرزوی نتایج افتراق و تقابل اقوام، عشایر و تبارهای کشور بوده (با یک جهان درد و تاسف که تا حدودی به این آرزوی پلید شان رسیده‌اند) و این تاکتیک را غرض شقه شقه شدن کشور ما، در مرکز سیاست مداخله‌گرانه‌ی شان قرار داده‌اند. و هر گاه از چهار چوب وحدت ملی مسئله بررسی گردد، ما چرا به چندین قرن رجعت کرده وحدت ملی را در آنسوی اعصار و در درون واژه‌ی قدیمه‌ی (آریانا) - که به آن و سایر نام‌های سابقه‌ی کشور ارج و احترام خاصی قایل هستیم - بجویم. □ ادامه دارد

(زیر عنوان «ایجاد برخی کشورها توسط استعمار...») دنبال خواهیم کرد. «در قانون اساسی سابق و فعلی نام یک طایفه را بر دیگران جبراً گذاشتند» (مرام کهگدای از کاربرد «طایفه» افغان‌ها به مفهوم پشتون‌ها می‌باشد) «که یک نادرستی روشن است». در رابطه فورمل دومی یعنی اطلاق مقوله «طایفه» به ملیت بزرگ پشتون می‌باید درنگ کرد. کاربرد مقوله طایفه به ملیت پشتون - که از بستر تکاملی طایفه، همچنان قوم عبور نموده و از مدت‌های بسیار طولانی است که به مرحله ملیت رسیده‌اند - درک نادرست و شناخت غیر منطقی و ناآگاهی آن «استاد» پوهنتون از مفهوم اصلی مقوله طایفه و سایر مقوله‌های جامعه شناختی، مثل خانواده، طایفه، قبیله، قوم، ملیت، ملت و حرکت تکامل تاریخی مقوله‌های یاد شده در بستر پریچ و تاب جامعه بشری را اعلام می‌دارد.

و حال مفهوم طایفه، ملیت و ملت را در «فرهنگ کامل» و «فرهنگ سبا» با هم یکجا مرور می‌نمایم:

«ملیت - وابستگی و ویژگی‌های افراد یک ملت» («فرهنگ سبا» صفحه ۱۰۴۲).

«طایفه کلمه عربی است، اسم است مونث طایف، گرده‌ده در بیابان، کوچ‌کننده، (دوده) تیره، بخشی از ایل»، («فرهنگ کامل» صفحه ۶۸۴).

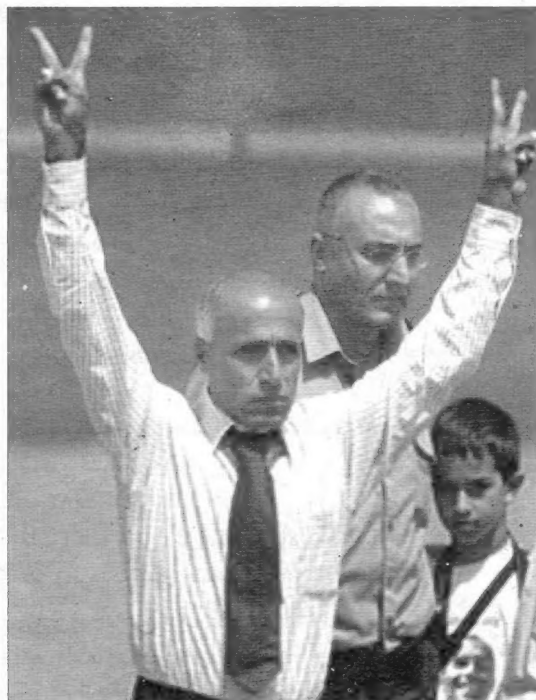
ملت (کلمه عربی) شریعت، دین، و مذهب، کیش، آیین، پیروان یک دین («فرهنگ کامل» صفحه ۱۱۱۱).

«ملت در فارسی (میهن مردم) قوم، همگی جوامع انسانی در یک سرزمین دارای موقعیت جغرافیائی واحد که تابع یک قانون و مقررات و برخورد از حقوق همانند و دارای یک سرگذشت و گذشته تاریخی و دارای یک سرشت و منش اجتماعی و دارای یک فرهنگ و یک آداب و رسوم و در نهایت دارای همبستگی معنوی و روحی باشند» (همان صفحه «فرهنگ کامل»).

«ملیت (مصدر) ملت بودن، تابعیت، ویژگی‌های قومی، مجموعه خصایص یک ملت + عضویت در خانواده ملتی» («فرهنگ کامل» صفحه ۱۱۱۱).

از زیست باهمی افراد و خانواده‌هایی که با هم پیوند خونی و اقتصادی می‌داشته باشند مقوله طایفه شکل گرفته وارد کلی‌ترین مفاهیم جامعه شناختی گردیده است؛ همینطور چند و یا چندین طایفه در روند تکامل اجتماعی خود به آن مدراج و ساختاری رسیده‌اند که تمامی ضابطه‌ها و ویژگی‌های مقوله قبیله را شامل فرهنگ سوسیالوژی نموده‌اند؛ هکذا از هم‌وندی و زیست مشترک قبیله‌هایی دارای مشخصه‌های مشترک انتیکی، مفهوم علمی مقوله‌ی قوم شکل گرفته است؛ همچنان مقوله ملیت - که عبارت از اشتراک پادار اقوام دارای ساختمان فیزیکی مشابه، دارای پیشینه‌ی تاریخی مشترک، برخاسته از سرزمین واحد، اشتراک زبانی و حیات اقتصادی و عوامل روانی و یک سلسله خصوصیات که در فرهنگ جمعی آنان بازتاب

کی خاین است. دولت اسرائیل یا افشاگر آن؟



مردکای ونونو Mordechai Vanunu مرد اسرائیلی ای است که ۱۹ سال پیش در برنامه هستوی اسرائیلی کار می کرد ولی با توجه به موقعیت و ماهیت دولت اسرائیل به زودی متوجه شد که آن کشور طرح بسیار خطرناکی دارد و بنابراین با به جان خریدن حتی خطر مرگ تصمیم گرفت دنیا را از آنچه دیده با خبر سازد.

اسرائیل همیشه از داشتن برنامه هستوی اش انکار می کرد اما ونونو اسناد سری ای را در نشریات برتانیه منتشر ساخت که خلاف ادعای آن دولت را ثابت می ساخت. ولی او در آنجا با زنی امریکایی آشنا شد که وادارش نمود تا مسافرتی به ایتالیا کند. او نمی دانست که زن از اجنت های «موساد» سرویس استخبارات اسرائیل بود و بناءً به مجردی که به ایتالیا رسید بیهوش ساخته شده و توسط «موساد» به اسرائیل ربوده شد و در آنجا به عنوان یک خاین مورد تحقیق قرار گرفته به ۱۸ سال زندان محکوم گشت. سرانجام در اثر فشار بین المللی پس از گذراندن ۱۸ سال زندان اکثر آن افرادی در اپریل ۲۰۰۴ رها شد اما محروم به از حق داشتن پاسپورت، نزدیک شدن به میدان های هوایی و بندرها و صحبت با خارجیان.

ونونو اظهار می دارد که اسرار را بر ملا نمود تا از بروز یک فاجعه هستوی در منطقه جلوگیری شده باشد. او از طرفداران حقوق فلسطینیان است و اخیراً از او نقل شده است که «آنچه رئیس جمهور بوش بخواهد، آنان انجام می دهند. در حال حاضر ما صاحب کشوری آپارتاید هستیم».

هر چند دولت صهیونیستی اسرائیل ونونو را «خاین» می خواند ولی او که شهامت به خرج داده و پرده از برنامه های هستوی دولتی غاصب و متجاوز برداشته است، از سوی مردم دنیا به عنوان یک مبارز برجسته صلح و عدالت ستایش می شود. سلاح هستوی در دست دولتی غیر ملی و ستمگر هیچگاه نمی تواند برای کل مردم «منافع ملی» به حساب رود.

آیا «راوا» ...

او گفت که هیچ کاندید زن برای احراز ریاست جمهوری وجود ندارد که بتوان او را نماینده زنان نامید... دو کاندید شفیقه حبیبی و مسعوده جلال به ترتیب با جنرال رشید دوستم و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی که مسئول ایجاد حمام های خون زیادی در کشور بوده اند،

دارای رابطه نزدیک می باشند.

او متذکر شد که «حتی نمایندگان گلبدین حکمتیار هم از رقابت انتخاباتی منع نشده اند و همینطور است افرادی که اجنت های خاد بوده اند».

او اظهار داشت که ولی به هر حال پرزیدنت حامد کرزی مورد حمایت امریکا برنده خواهد بود زیرا «مردم باید بین او و جنایتکاران خط فاصل بکشند».

او گفت که به نظر وی اگر آقای کرزی وعدهی خلع جنگ سالاران را بدهد، مردم او را بخواهند گزید. □

در شماره‌های آینده

«قانون» و «آینده»، فلم‌هایی برای
جنایت‌سالاران، از جنایت‌سالاران و توسط جنایت‌سالاران

مسعود، فاشیست نبود
یا کریم خلیلی جنایتکاری دروغگو است؟

طرفداران «تنبان پاره»ی فدرالیزم،
مدافعان فئودالیزم اند

... و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر
اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکتر حسن شرق

«حرفی در دفاع از حقیقت»
یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکتر محمد عثمان روستار تره کی در «افغان ملت» شماره ۷۴ و ۷۵

Payam-e-Zan (Women's Message)

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.63 July 2005



هشت ثور سياختر از هفت ثور

صفحه ۸۹



بزرگداشت هشتم مارچ

صفحه ۸۵

